



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی

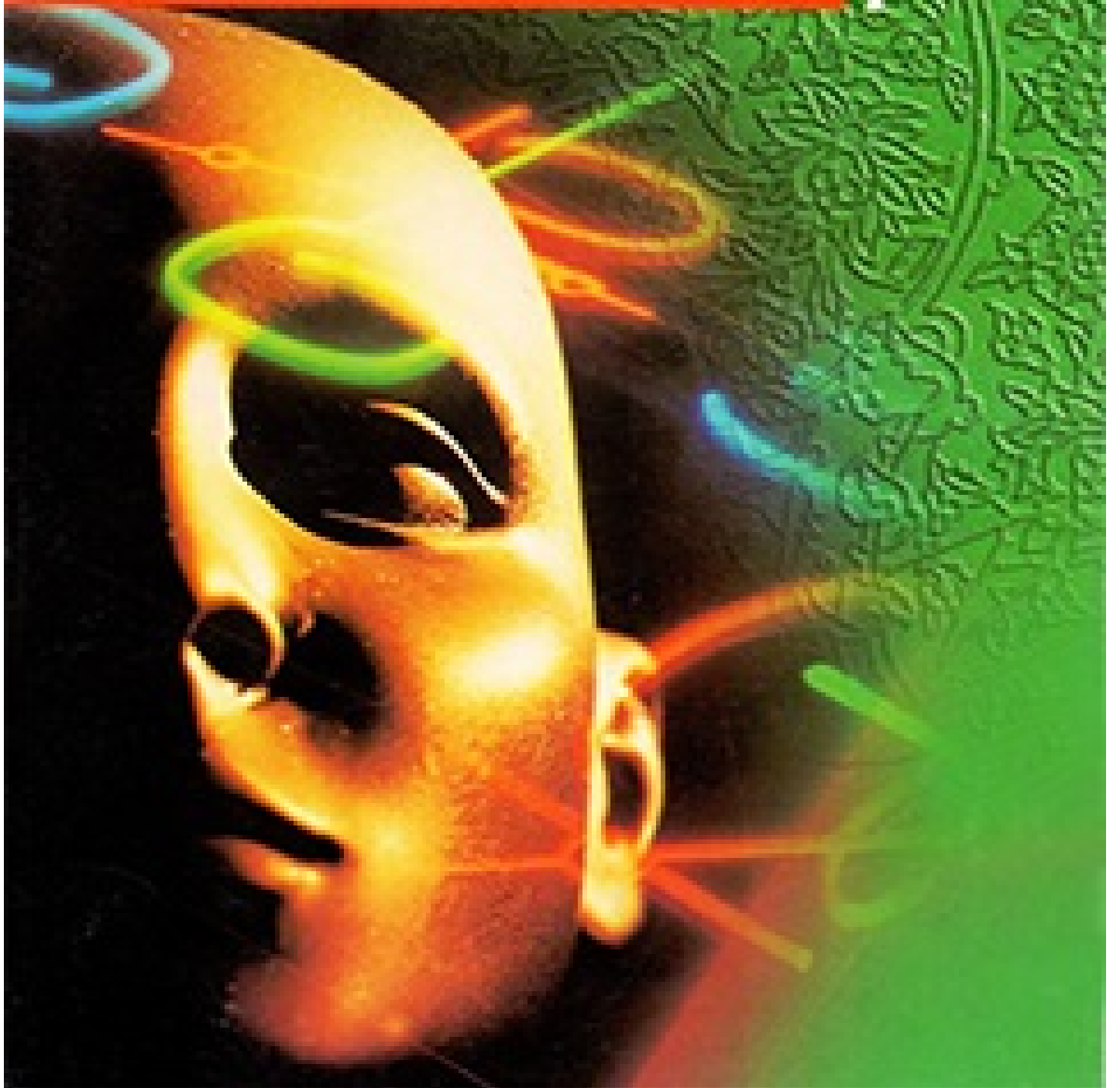


عزیزان  
علیهم الصلوات  
والتحیات

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# انسان شناسی

محمد رضا امین زاده



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# انسان شناسی

نویسنده:

محمد رضا امین زاده

ناشر چاپی:

موسسه در راه حق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

|    |                                |
|----|--------------------------------|
| ۵  | فهرست                          |
| ۱۰ | انسان شناسی                    |
| ۱۰ | مشخصات کتاب                    |
| ۱۰ | اشاره                          |
| ۱۲ | سخن ناشر                       |
| ۱۴ | ۱- انسان و هستی گرایی          |
| ۱۴ | اشاره                          |
| ۱۶ | انسان و هستی                   |
| ۱۶ | کیفیت هستی گرایی انسان         |
| ۱۹ | ادیان الهی و دعوت به هستی برتر |
| ۲۱ | هستی انسان                     |
| ۲۵ | هدف زندگی                      |
| ۲۷ | دیدن رشته بین دو هستی          |
| ۳۳ | هستی پنداری                    |
| ۳۹ | ۲- انسان و ادراکات             |
| ۳۹ | اشاره                          |
| ۴۱ | انسان و ادراکات                |
| ۴۱ | مفهوم ادراک                    |
| ۴۲ | اقسام ادراکات                  |
| ۴۴ | جایگاه اندیشه در نفس           |
| ۴۵ | ارزش عقلی ادراک و تفکر         |
| ۴۶ | ارزش اخلاقی ادراکات            |
| ۴۷ | احساس و خیال                   |
| ۵۱ | ادراک عقلی                     |

|    |                                   |
|----|-----------------------------------|
| ۵۳ | وصف عقل در روایات                 |
| ۵۵ | رابطهٔ دین و عقل                  |
| ۵۷ | بهره‌گیری از عقل                  |
| ۶۰ | ۳- انسان و زیبایی                 |
| ۶۰ | اشاره                             |
| ۶۲ | انسان و زیباگرایی                 |
| ۶۲ | جهت دادن به زیباگرایی             |
| ۶۶ | گرایش‌ها در زیباگرایی             |
| ۶۶ | معیار زیبایی                      |
| ۶۷ | زیباگرایی حسی                     |
| ۷۱ | زیباگرایی معنوی                   |
| ۷۴ | دعا و پرستش حق، مظهر زیبایی انسان |
| ۷۶ | زیبایی و اخلاق                    |
| ۸۰ | ۴- انسان و لذت                    |
| ۸۰ | اشاره                             |
| ۸۲ | انسان و لذت                       |
| ۸۲ | مفهوم لذت                         |
| ۸۳ | اقسام لذت بر اساس مراتب نفس       |
| ۸۴ | لذت در مرتبهٔ حیوانی              |
| ۸۵ | ارزش اخلاقی منفی لذات حیوانی      |
| ۸۹ | ارزش اخلاقی مثبت در لذات حیوانی   |
| ۹۰ | لذت در مرتبهٔ انسانی              |
| ۹۱ | لذت انسانی از دنیا                |
| ۹۳ | لذت از تعقل در خود                |
| ۹۴ | لذت از کسب دانش و آگاهی           |
| ۹۵ | توضیح بیشتر                       |

|     |                           |
|-----|---------------------------|
| ۹۶  | لذت از خدمت به دیگران     |
| ۹۶  | توضیح مطلب                |
| ۹۷  | لذت از پرستش و یاد خدا    |
| ۱۰۰ | ۵- انسان و محبت           |
| ۱۰۰ | اشاره                     |
| ۱۰۲ | انسان و محبت              |
| ۱۰۲ | مفهوم محبت                |
| ۱۰۵ | شناخت خدا از طریق فطرت حب |
| ۱۰۶ | دوستی انسان با خود        |
| ۱۰۸ | دوست داشتن غیر خود        |
| ۱۱۰ | حب مردم                   |
| ۱۱۱ | *در کجا ترک دوستی رواست؟  |
| ۱۱۳ | حب دنیا                   |
| ۱۱۴ | حب اهل بیت علیه السلام    |
| ۱۱۷ | حب الله                   |
| ۱۲۰ | نشانه محبت خدا            |
| ۱۲۲ | ۶- انسان و عشق            |
| ۱۲۲ | اشاره                     |
| ۱۲۴ | عشق چیست؟                 |
| ۱۲۵ | عشق در انسان              |
| ۱۲۵ | عشق چیست و عاشق کیست؟     |
| ۱۲۶ | معشوق انسان کیست؟         |
| ۱۲۹ | اخلاق و عشق               |
| ۱۳۱ | عشق حسی و خیال            |
| ۱۳۵ | عشق عقلانی                |
| ۱۳۸ | عشق عرفانی                |

|     |                                     |
|-----|-------------------------------------|
| ۱۳۹ | ۷- انسان شناسی ۱                    |
| ۱۳۹ | اشاره                               |
| ۱۴۱ | انسان و آزادی                       |
| ۱۴۱ | زاویه ها                            |
| ۱۴۲ | تفسیر مفهوم حریت                    |
| ۱۴۳ | تفسیر نخست                          |
| ۱۴۳ | تفسیر دوم                           |
| ۱۴۴ | توضیح این که:                       |
| ۱۴۶ | آزادی استعدادی و غریزی              |
| ۱۵۳ | آزادی انسانی                        |
| ۱۵۷ | واقعیت آزادی در دنیای معاصر         |
| ۱۶۱ | ۸- انسان شناسی ۲                    |
| ۱۶۱ | اشاره                               |
| ۱۶۳ | انسان و عبادت                       |
| ۱۶۴ | مفهوم عبادت                         |
| ۱۶۶ | عبادت در نظام آفرینش                |
| ۱۶۸ | همه‌نگی عبادت با وابستگی ذاتی انسان |
| ۱۷۰ | الف                                 |
| ۱۷۰ | ه                                   |
| ۱۷۰ | عبادت و کمال انسانی                 |
| ۱۷۴ | عبادت در تمام ابعاد نفس             |
| ۱۷۸ | عبادت و اخلاص                       |
| ۱۸۰ | *خلاصه:                             |
| ۱۸۰ | مُنَاجَاتُ الْمُطِيعِينَ لِلَّهِ    |
| ۱۸۱ | و من کتاب له علیه السلام            |
| ۱۸۴ | ۹- انسان شناسی ۳                    |



|     |       |                                  |
|-----|-------|----------------------------------|
| ۱۸۴ | ..... | اشاره                            |
| ۱۸۶ | ..... | سنت الهی ازدواج                  |
| ۱۸۷ | ..... | ازدواج و فطرت                    |
| ۱۸۷ | ..... | الف                              |
| ۱۸۹ | ..... | کیفیت ازدواج                     |
| ۱۸۹ | ..... | الف                              |
| ۱۹۴ | ..... | اهمیت ازدواج                     |
| ۱۹۵ | ..... | ماهیت ازدواج                     |
| ۱۹۶ | ..... | توجه به خدا، دین و عفت در ازدواج |
| ۱۹۶ | ..... | دعا قبل از ازدواج                |
| ۱۹۶ | ..... | جلوگیری از برخی ازدواجهها        |
| ۱۹۸ | ..... | ازدواج و حفظ مقام انسانی         |
| ۲۰۲ | ..... | ازدواج و ارضاء جنسی              |
| ۲۰۴ | ..... | ازدواج موقت و ارضاء جنسی         |
| ۲۰۶ | ..... | دنیای جدید و ازدواج              |
| ۲۰۹ | ..... | ۱۰- انسان و سعادت                |
| ۲۰۹ | ..... | اشاره                            |
| ۲۱۱ | ..... | انسان و سعادت                    |
| ۲۱۱ | ..... | سعادت چیست ؟                     |
| ۲۱۴ | ..... | سعادت در دنیای علم و صنعت        |
| ۲۱۶ | ..... | سعادت و فطرت                     |
| ۲۱۷ | ..... | راه سعادت                        |
| ۲۲۲ | ..... | شقاوت                            |
| ۲۲۴ | ..... | عامل بازدارنده از سعادت          |
| ۲۲۷ | ..... | فهرست مطالب                      |
| ۲۳۵ | ..... | درباره مرکز                      |

سرشناسه: امین زاده، محمدرضا، - ۱۳۳۵

عنوان و نام پدیدآور: انسان شناسی / محمدرضا امین زاده

مشخصات نشر: قم: موسسه در راه حق، ۱۳۷۸.

مشخصات ظاهری: ص ۱۹۹

شابک: ۹۶۴-۶۴۲۵-۲۹-۱۶۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس

موضوع: انسان (اسلام)

موضوع: انسان (اسلام) -- احادیث

شناسه افزوده: موسسه در راه حق

رده بندی کنگره: BP۲۲۶/۲/الف ۱۷۵ الف ۸

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۶

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۸-۷۵۹۴

ص: ۱

اشاره

انسان شناسی

محمد رضا امین زاده

ص: ۲

دههٔ چهل، دهه ای بود که گروهی می کوشیدند از مذهب علیه مذهب استفاده کنند و این مطلب تازه ای نبود. آنان با القای افکار مسموم و التقاطی، ذهن جامعه به خصوص نسل جوان را آشفته می ساختند و در انحراف آنان از مسیر فطری و الهی تلاش می کردند.

در چنین دهه ای، یعنی سال ۱۳۴۳ جمعی از علماء و دانشمندان حوزهٔ علمیة قم، مؤسسه در راه حق را تأسیس کردند. انگیزهٔ آنان، هدایت جامعه به ویژه نسل جوان و تحصیل کرده به صراط مستقیم بود. اینان با وجود موانع بسیاری که رژیم طاغوت بر سر راهشان می گذاشت با توکل به خدا و عنایات الهی به رسالت خطیر خویش همت گماشتند. و از خطرهای نهراسیدند.

اولین گام، مقابله با مزدوران و جیره خواران استعمار و دشمنان اسلام بود که می خواستند مذهب را، موجودی جامد و بی روح معرفی کنند. از این رو دورهٔ اوّل و دوم «نشریات رایگان» مؤسسه، مختصّ انحراف های دین مسیحیت بود.

در پی آن، یک دورهٔ تاریخ اسلام با رعایت ایجاز منتشر شد و توانست نسلی که داشت در منجلاب فساد غرقه می شد، مخاطب قرار دهد. نوجوانان و جوانان وقتی دیدند روزنه ای به سوی حق به رویشان باز شده، جوانه های امید در قلبشان به بار نشست و با عطش وصف ناپذیر، مطالب اخلاقی و هشدار دهندهٔ نشریات را چون آبی گوارا نوشیدند و روح تشنه شان را سیراب ساختند.

شیاطین برای اجرای سیاست نابودی ایمان و پاکی، در گذشته های نه چندان دور

«مارکسیسم» را علم کردند. مکتبی با ظاهری پر زرق و برق و فریبا. این مکتب در پرتو اصطلاحات پر آب و تاب و دفاع از کارگران و بر پایه بافته های فلسفه مادی، بسیاری از جوانان را در گرداب خویش هلاک ساخت و دل و ایمان آنان را ربود.

مؤسسه، در مبارزه وسیع با این مکتب انحرافی بر آن شد تا نشریاتی را در دو سطح ساده و تخصصی منتشر سازد تا هم حقایق را بازگوید و هم پرده از چهره فریبنده مارکسیسم برفکند.

از طرفی دیگر، اشتیاق مردم به فراگیری اصول دینشان و تقاضاهای مکرر آنان در این مورد، باعث شد تا مؤسسه، اصول عقاید را با روشی نو و علمی عرضه دارد. به طور کلی انتشار نشریات رایگان مؤسسه در راه حق، تحوّل شگرف را در جامعه پدید آورد و زمینه را برای بیداری نسل جوان فراهم ساخت و بسیاری را از دام مکر مکاتب انحرافی رهاوند و بیدار کرد.

افزون بر این فعالیت ها، نشریات عمیق و کلیدی آن، به زبان های زنده دنیا ترجمه شد و در آن سوی مرزها تشنگان را از زلال معارف اسلامی سیراب ساخت.

واحد آموزش این مؤسسه، برای تربیت دانش پژوهان علوم اسلامی گام های بلندی برداشته و نخبگانی را پرورش داده است، علاوه بر آن، با پاسخگویی به سؤالات، خدمات شایانی را ارائه داده و می دهد.

از این رو با توجه به سابقه درخشان مؤسسه در راه حق لازم بود برای گسترش معارف اسلامی کتاب های ارزشمندی تألیف و منتشر شود که چنین مهمی را مؤسسه در طی سال های طولانی به انجام رسانده و می رساند.

در راه حق، علاوه بر نشر و توزیع آثار خود، کتب مناسب ناشران معتبر را به دست شیفتگان اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم به دورترین نقاط می رساند.

در پایان باید از همه کسانی که در این راه والا و هدف بزرگ ما را یاری داده و هزینه سنگین مؤسسه را از ابتدای تأسیس به دوش کشیده اند، سپاسگزاری نماییم و توفیق و سعادت همه خادمان قرآن و ائمه عصمت و طهارت علیهم السلام را از خدای مَنان بطلبیم.

... وَ مَا تَوْفِيقِي اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَيْهِ اُنِيْبُ

... مسئول انتشارات در راه حق

... عباس صالح مدرسه ای





مفهوم هستی همراه با ظهور، واقعیت و حقیقت است، چنانکه نیستی مفهومی در مقابل آن می باشد. منظور از طرح مسأله انسان و هستی بحثی فلسفی نیست. هرچند بدون ارتباط نمی تواند باشد. مقصود اینست که از گرایش انسان به هستی و حیات اخلاقی آن مطالبی را بنگاریم و اشاره ای به این مسأله داشته باشیم، که هدف زندگی و هدف ذاتی انسان در گرو شناخت درست از هستی و پرورش صحیح هستی گرایی انسان است.

برای تبیین مسائل فوق لازم است، اشاره ای به کیفیت هستی گرایی انسان و گریز او از نقض و نیستی داشته باشیم، و ملاحظه کنیم که چگونه آدمی گاهی بدون توجه و آگاهی از روی بغض و لجاجت بر اموری که دارای هستی فرضی و پنداریست تکیه کرده و در بعد اندیشه و عمل از آن الهام می گیرد.

### کیفیت هستی گرایی انسان

انسان هرچند دارای شک بسیار در امور واقعی باشد، در این مطلب شک ندارد، بلکه علم دارد به این که واقعیت و حقیقت همراه با هستی است، و نیستی هیچ واقعیت ندارد، و غرایز و خواسته های فطری در شعاع هستی های خاص واقعاً ارضاء می شوند، و آنچه واقعیت ندارد و یا واقعیت و وجودی فرضی، پنداری و توهمی دارد، پوچ و باطل است و امور پوچ و باطل صلاحیت پاسخگویی خواسته های غریزی و فطری را ندارد. با وجود چنین علمی که شک به آن راه ندارد، بیان می داریم که بدیهی ترین و جامع ترین امر واقعی در انسان که آدمیان آن را



به اتفاق مورد قبول قرار داده اند، اصل گرایش به هستی و گریز از نیستی می باشد. و بر اساس همین اصل همگان در پی بدست آوردن آنچه هست، می باشند کمال و دارایی را در هستی ها جستجو می کنند. البته اختلاف انسانها در این است که کدام هستی هدف ذاتی باید قرار گیرد و چه هستی هایی باید ابزار و وسیله باشد. برخی در هدف ذاتی به موجودی روی می آورند و به او صفاتی می دهند که فقط پنداری و ذهنی است و با نسبت دادن چنین صفاتی، واقعیت کاذب به آن موجود می دهند. و این سبب می شود که انسان به پرسش موجودی پنداری که واقعیتی در عالم خارج ندارد، قیام کند. و بقیه هستی ها را ابزار وصول به آن قرار دهد.

آنانی که بت یا طبیعت یا پدیده ای طبیعی را می پرستیدند، ابتداء به آنها صفات اله و معبود می دادند. آنها را مدبر، رازق، شفاء دهنده و... می دانستند و آن چنانکه به معبود حقیقی باید تقرّب جست به آنها تقرّب بسته و برای رضایتشان اعمالی (چون قربانی کردن) را انجام می دادند. در صورتی که بت و یا پدیده طبیعی از چنین وجود و صفاتی محروم است. بتها و طبیعت، موجودات عاجز و ناداری هستند که هرگز مدبر، رازق، شافی و... نخواهند بود.

طبیعت موجودات در عالم واقع و خارج خالی از این وجود و اوصاف است. بنا بر این عبادت کننده بت و طبیعت موجودی پنداری را می پرستد که واقعیتی خارج از وهم و پندار ندارد.

مکاتب مادگیرا (مانند مارکسیسم، سرمایه داری، فرویدیسم و...) قائم به امور و همی و پنداری هستند، اموری که ظهور واقعیت ندارند. مارکسیسم اصل ماده را منشأ همه کمالها قرار می دهد. با اینکه اصل ماده از چنین مرتبه وجودی تهی است. او نادارتر از آن است که دارای صفت مطلق، فیاض، عالم، قادر و... باشد ماده ای که از چنین صفاتی برخوردار باشد، فقط در پندار آدمی می تواند وجودی داشته باشد. آزادی مطلق و ثروت جویی در سرمایه داری و آزادی مطلق در غریزه جنسی، در مکتب فروید عاجزتر از آن است که درمان کننده خواسته های نامتناهی انسان باشد، و عقده های روانی و مشکلات روحی بشر را پاسخ گویند.

شخص مارکسیست، سرمایه دار و فرویدیست در جستجوی ظهوری بیشتر و رسیدن به هستی برتر است و می خواهد در شعاع همان ظهور برتر به خواسته های درونی اش پاسخ گوید. لکن توجه و آگاهی صحیح ندارد که نیستی را به جای هستی، پندار را به جای واقعیت، نقص را به جای کمال... نشانده است.

روی آوردن به هستی پنداری و وهمی، سبب تفسیر وهمی از هستی جهان و انسان

می شود. و باعث می گردد که محور زندگی و حرکت‌های آدمی در زندگی بر مسائل پنداری متکی باشد. چنانکه در مکاتب مادی و زندگی دنیاگرایان ملاحظه می شود. شخص دنیاگرا تمام نیرو و ابزار موجود را به کار می گیرد تا به آرامش و راحتی روحی و خواسته های خود برسد، در صورتی که دنیا او را به حداقل خواسته اش (که ثروت اندوزی بیشتر باشد) نرسانده است، با این که بهترین دوره عمرش (جوانی) را قربانی دنیا کرده است، و می خواهد نفسی راحت بکشد که رنج‌های پیری او را گرفتار می کند. بنابراین شخص دنیاگرا آرامش، راحتی، قانع شدن نفس، رسیدن به مطلق پنداری را جستجو می کند، ولی او ناآگاهانه این پندار را به جای واقع نشانده، چنانکه دنیای فرضی و پنداری را به جا دنیای واقعی قرار داده است.

دنیای واقعی، دنیای فانی، رنج، تلاش و زحمت است، جایگاه امن و اطمینان نیست، محل بقا نیست، زایل می شود، پیر می کند، نیروها و توانها را می گیرد و... ولی دنیای شخص دنیاگرا محیط امن، آرامش، بقا و جوانی (دائمی) و... است. چنین دنیایی آفریده نشده، لکن در ذهن آدمی وجودی پنداری و فرضی دارد. و دنیاگرا نگاه واقعی به آن می کند. اینگونه هستی گرایی مطابقتی با واقعیت موجود در انسان ندارد. واقعیت این است که آدمی بر آوردن خواسته هایش را در رجوع به هستی های واقعی طلب می کند. و این مطلب در بعد احساس گرایی انسان کاملاً روشن است. در هنگام تشنگی در پی آب واقعی است؛ تصویر آب هر چند هم بی نهایت باشد یک وجود فرضی و پنداری است و رفع تشنگی نمی کند چه بسا بر تشنگی شخص بیفزاید و همچنین در دیگر خواسته های حسی و مادی، وجود فرضی و ذهنی توان بر آوردن آنها را ندارد.

و اما این مطلب در بعد عقل گرایی و جنبه های معنوی احیاناً واضح نیست. انسان مطلق گرایی، سعادت، آرامش روانی، کمال برتر و... را به جهت عدم آگاهی و یا لجاجت چه بسا در وجودهای فرضی و پنداری جستجو می کند، و آن را پایه و اساس چگونه زیستن قرار می دهد. به سیاست، حکومت، ثروت علم، هنر، دنیا و... صفت مطلق می دهد و وصل به آنها را سعادت و کمال برتر می داند و آرامش روانی را از آنها انتظار دارد با این که مطلق بودن آنها وجودی پنداری است. و در چنین صورتی با رسیدن به آنها نه تنها خواسته روحی و معنوی اش برآورده نشده، بلکه به جهت فروافتادن بیشتر در دنیا هوس از مطلق، سعادت، آرامش روانی، کمال برتر و از حقیقت هستی فاصله گرفته است. و فاصله گرفتن از حقیقت هستی همراه با نقص وجودی و تنزل در مراتب پایین از هستی است که به تعبیر قرآن

«ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» ۱ می باشد.

هر انسانی به وضوح در خود می یابد که پاسخ گوی خواسته و نیازش باید غیر خودش باشد، آن غیری که واقعی و حقیقی است و فرض و پندار نیست. به عبارت دیگر این غیر باید در خارج وجودی داشته باشد تا برای برآوردن نیاز خویش به سمت آن وجود برود. آن وجود باید سنخیتی با اصل خواسته اش داشته باشد. فردی که در تابستان در پی خنک شدن بدنش است، آتش نمی افروزد و بخاری را روشن نمی کند؛ زیرا آتش و بخاری و گرم کن، سنخیتی با خواسته انسانی که در پی خنک شدن است، ندارد، او باید از کولر و وسایل سردکن استفاده کند. و نیز کسی که در پی کمال انسانی، سعادت ابدی و همیشگی و لذت دائمی و فنا ناپذیر است باید به غیری روی آورد که دارای وجود واقعی باشد و دیگر این که سنخیتی با خواسته های وجود در مرتبه انسانی داشته باشد. و آن وجودی است که توانایی فیض و بخشندگی سعادت جاوید و هستی برتر، و لذت های همیشگی و... را داشته باشد. و در هستی ادراکی توحیدی، آن غیر، وجود خداست.

هستی، طبیعت، و آنچه به طبیعت تعلق دارد و امور اعتباری آن و نیز همه موجوداتی که از فقر و نیاز ذاتی برخوردار هستند، فیاض نیستند، بخشنده کمال و هستی برتر نمی باشند و در هستی ادراکی توحیدی این گونه هستی ها وابستگی ذاتی به خدای متعال دارند. به همین جهت این هستی ها را بی نیاز مستقل و فیاض دانستن، پنداری بیش نیست، موجود نیازمند را به جای بی نیاز، و ضعیف را به جای قادر و توانا و... قرار دادن، نیستی را هستی پنداشتن است. و خواسته ها و نیازهای انسانی را از نیستی طلبیدن، جز نیستی و پوچی ثمره ای نخواهد داشت.

### **ادیان الهی و دعوت به هستی برتر**

ادیان الهی به خصوص اسلام برای رهایی انسان از گرایش و وابستگی به آنچه نیست، او را دعوت به «الله» کرده و برای رسیدن به هستی برتر و سعادت ابدی توصیه و سفارش به وابستگی ارادی به خداوند می کند.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ۱؛

و ما پیش از تو رسولی را نفرستادیم جز اینکه به او وحی کردیم به این که معبودی جز من وجود ندارد پس مرا بندگی کنید (وابستگی محض ارادی به من داشته باشید).

انسان در هستی گرایی برای خود جویای هستی خالص، مطلق، بی نیاز و... است. و آن حقیقت هستی خداوند متعال است. و هستی های دیگر طریق و وسیله وصول و یافتن اوست.

راه و وسیله هرگز اله و معبود واقع نمی شود مگر در ذهن و به صورت خیال و پندار.

پرستش اله و معبودی که وجودی پنداری دارد نفع و سودی برای نفس ندارد زیرا نیستی، آفریننده، بخشنده و کمال دهنده نیست. فقط نفس در مرتبه انسانی اش به جهت انجام اعمال منفی ضرر و خسران می بیند. گذری بر زندگی بت پرستان عصر جاهلیت و اقتصاد و سیاست پرستان عصر حاضر دلیلی تجربی بر ادعای یاد شده است. زندگی در دنیای اقتصاد و سیاست آن چنان آمیخته بر پرستش معبودهای تخیلی شده که آدمیان باور کرده اند که تنها راه خوشبختی در وجود اقتصاد و سیاست است. و حل مشکلات فرهنگی، تربیتی، روحی، اجتماعی و... جز با قدرت اقتصادی و سیاسی امکان ندارد. و این باور سبب شده که برای رسیدن به این معبود و قدرت تخیلی به هر وسیله ممکن چنگ بزنند و اصول انسانی و اخلاق دینی را (که باوری مطابق با هستی گرایی موجود در ذات انسان، به وجود می آورد) به ضعف بکشانند و آن را از فرهنگ بشری حذف کنند. و امروز شاهدیم که اقتصاد و سیاست که وجود فرضی و پنداری خدا و معبود را با خود دارد، چگونه جوامع بشری را ناامن ساخته است. و هر روز بیش از روز دیگر کینه و دشمنی و صفات رذیله و پست حیوانی را تشدید و بر آن تأکید می کند. و تا بشر هدف زندگی وجودی خویش را در شعاع هستی پنداری ملاحظه می کند. هرگز روی صلح و صفا را نخواهد دید و به طور قطع در حسرت برقراری عدالت اجتماعی به گور خواهد رفت.

هستی گرایی انسان در شعاع شناخت صحیح از هستی انسان و درک حقیقت هستی، جهت صحیح و مطلوب شایسته ای پیدا می کند و در مقام عمل با توجه به آن مطلوب شایسته شکوفا شده ظهور فعلی پیدا می کند. در اینجا برای فهم صحیح از هستی گرایی

## هستی انسان

ارزش واقعی هر موجودی نهفته در مرتبه هستی و صفات کمالش می باشد؛ زیرا خارج از مرز هستی ارزشی وجود ندارد، موجودات قبل از پدید آمدن از هر ارزشی که فرض شود ساقط هستند و بعد از به وجود آمدن، ارزش پیدا می کنند. و دلیل این مطلب وجدان آدمیان است، البته، قبل از آن که عقل به تحلیل و سنجش بنشیند و قبل و بعد از پیدایش را مقایسه کند.

و شکی نیست که هر موجودی از موقعیتی خاص در نظام آفرینش برخوردار است و نزدیک و دوری آنها نسبت به مبدأ هستی «خداوند متعال» متفاوت است. و به جهت همین قاعده کلی است که موجودات در زیبایی، کمال، حب، فهم و درک دارای تفاوت‌های چشمگیری هستند. هر موجودی که به حقیقت هستی «خداوند متعال» نزدیک تر مرتبه وجودی اش قوی تر و لذا از زیبایی، کمال، فهم و حب بیشتری برخوردار است. در صورتی که موجود هر قدر بُعد و دوری بیشتری را دارا باشد، ناداری او بیشتر است. البته منظور قرب و بعد معنوی است که وابسته به کیفیت استحقاق، قابلیت و مرتبه خاص وجودی می باشد.

انسان در میان موجودات طبیعی از هستی برتری برخوردار است. شاید بتوان گفت، جمله «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»<sup>۱</sup> ظهوری واضح در این مطلب دارد.

انسان پس از گذراندن مراحل آفرینش (۱) قابلیت پیدا کرد که از وجودی برخوردار شود که موجودات غیر او در طبیعت استحقاق آن را نداشتند. این وجود خلق دیگری بود، که به دنبالش «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» آمد.

یکی از حکما می نویسد:

اگر در انسان حقیقتی که او را از اجسام دیگر ممتاز کند وجود نمی داشت، هیچ فضیلتی بر سایر موجودات در طبیعت نمی داشت؛ زیرا کمالات مادی در معادن، نباتات و حیوانات ظهور آنها بیشتر از ظهور در انسان است، و بر فرض کمالات او در شئون مادی کمتر از موجودات

ص: ۱۲

در طبیعت نباشد. تفاوت وی بر آنها از جنس تفاوتی خواهد بود که بین انواع مختلف وجود دارد مانند تفاوت حیوان با جماد و گیاه با حیوان و یا تفاوت طلا- با نقره و نقره با آهن و... در صورتی که تفاوت انسان بر سایر موجودات طبیعی از این قبیل تفاوتها نیست، حقیقتی که در او ایجاد شده و او را ممتاز از غیر قرار داده است، در شرع از آن تعبیر به روح و در حکمت از آن به نفس ناطقه می کنند. بین این حقیقت و سایر پدیده های موجود در طبیعت تفاوتی ذاتی هست و اثری که به آن اختصاص دارد، دو نوع است:

۱ - علم به معقولات.

۲ - عمل خیر ناشی از اراده عقلی که خالی از شائبه شهوت، غضب و... می باشد و در

چنین صورتی بری انسان رضایت خدا و قرب به او میسر می شود. (۱)

برتری وجودی انسان نهفته در مرتبه انسانی نفس اوست. مرتبه ای که از آن به روح الهی در نزد اهل شرع و دین و نفس ناطقه در نزد اهل حکمت تعبیر می شود.

برخورداری او از چنین مرتبه وجودی دو ویژگی را در او نهاده است. اول اینکه بر خلاف سایر پدیده های طبیعت که صرفاً حرکتی مادی و احیاناً حسی (که خالی از شائبه مادی نیست) دارند، دارای حرکتی علمی در شعاع عقل است. و زندگی را بر اساس تفکر عقلی تنظیم می کند و دوم این که رفتارهای خوب او هرچند جنبه مادی و حسی داشته باشد از اراده ای عقلانی و احیاناً عرفانی ناشی می شود. ظهور فعلی این دو ویژگی نشانه رشد و کمال مرتبه انسانی است. و سبب برتری انسان در مرحله خلق و کمال می باشد.

انسان هرچند در مرحله آفرینش برتری وجودی بر حیوانات و دیگر موجودات طبیعت دارد، لکن برتری او در رفتار و صفات معلول ظهور فعلی آن دو خاصیت است.

هر مرتبه از رشد عقلی و عملی نشانه ای از ترقی و کمال در مرتبه انسانی است، البته توجه داشته باشیم که حرکت عقلی و عملی جدای از تکالیف و اوامر و نواهی دین نیست بلکه حرکت دینی را در متن خود دارد (۲). برتری انسان در مقام خلق و آفرینش دارای ارزشی

ص: ۱۳

---

۱- (۱) گوهر مراد، خلاصه ای از صفحه ۲۹ و ۳۰.

۲- (۲) - زیرا جایگاه اصلی دین در نفس عقل است، عقل حق بودن دین را درک می کند و مهر صحت بر آن می زند، عقل ارشاد به پیروی از دین و مسائل دینی می کند عقل نیاز فوری خود را به دین درک کرده و آن را مکمل حرکت خود قرار می دهد عقل با کشش و میل به حق راه صحیح عبودیت و وصول به خدای متعال را در اطاعت از دین خدا می جوید.

وجودی است. و اگر در مقام اخلاق، اندیشه و عمل توجهی به این ارزش وجودی نباشد، چه بسا انسان نه تنها از حیوان که از جماد پست تر شود و به بیان بلند قرآن در اسفل سافلین قرار گیرد. ظهور فعلی آن ارزش وجودی در گرو علم و عمل است که انسان را در جایگاه ملکوتیان می‌نشانند و از ظلمات خارج شده و در متن نور قرار می‌دهد که (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) (۱) همان نوری که بر پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و به واسطه او بر همه مردم نازل شده است (قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُّبِينٌ) ۲ خلاصه این که انسان در مابین پدیده های طبیعت از هستی برتر برخوردار است و در شعاع عقل و دین موفق به ظهور فعلی این هستی برتر و رشد و کمال آن می‌شود.

ابعاد وجودی انسان که منشأ افعال و صفات گوناگون هستند، هرچند دارای ارزش وجودی هستند و لکن ارزش انسانی و برتری آنها بر افعال و صفات حیوانی و جسمانی در گرو اطاعت و پیروی آنها از بعد انسانی است. به عبارت دیگر شرط برتری بعد طبیعی انسان بر پدیده های موجود در طبیعت آن است که خواسته های آن با توجه به فطرت های انسانی ارضاء شود و حرکتی در جهت مقام انسانی داشته باشد. در غیر این صورت افعال در بعد طبیعی انسان یا ارزشی در سطح ارزش افعال مادی و حیوانی خواهد داشت، و یا به لحاظ رابطه منفی با بعد انسانی و عدم توجه به دو ویژگی موجود در مرتبه هستی انسانی (معرفت عقلی و عمل صالح) همراه با ارزش منفی خواهند بود. خسران انسان معلول همین رابطه منفی ابعاد نازل وجودی، با بعد عالی وجودی انسان است. انسانی که توانایی دارد با ظهور فعلی هستی برتر خویش، در شعاع آگاهی عقلانی و عمل صالح اشرف بر موجودات طبیعی و احیاناً فوق طبیعت شود، با ایجاد بیگانگی بین حقیقت انسانی و مراتب دیگر هستی اش در پست ترین منازل وجود (مادیّت) سقوط می‌کند.

انسان دارای وجودی است که از جهات گوناگون، اضداد (۲) را در خود جمع کرده است.

انسان برتر آن کسی است که تراحم و نزاع بین این اضداد را حل کند و فروع از آنها را نشناخته و مقدمه و وسیله در راه رشد و کمال و ظهور فعلی اصل قرار دهد. بدون آنکه به سرکوبی غریزه و یا استعدادی به نحو مطلق اقدام کرده باشد.

ص: ۱۴

---

۱- (۱) - سورة بقره آیه ۲۷۵.

۲- (۳) - منظور از «اضداد» خواسته های غریزی، فطری، میل و گرایشهای انسان در ابعاد مختلف در انسان است می باشد.

و فقط انسانی توانایی رفع تراحم بین این اضداد را دارد که آنها را از تمام جهات به نحو بسیار عالی بشناسد و رابطه دقیق و صحیح را (در شعاع فهم درست از مسائل اخلاقی، فقهی، تربیتی و عقیدتی) با اضداد موجود داشته باشد. و یا این که تسلیم مکتبی شود که آگاهی و درک مطابق با واقع را از اضداد، تراحم بین آنها و رفع تراحم (به نحو ایده آل) دارد.

تفاوتی که در هستی انسان بین مرتبه عالی و مرتبه نازل وجود دارد، این است که انسان در مرتبه عالی گرایش محض و خالص به هستی مطلق دارد و او را می جوید و در این مرتبه اگر نظری به طبیعت داشته باشد نظر استکمالی و مقدّمی و ابزاری است. در این مرتبه صفات هستی را طلب می کند، در جستجوی کرامت، حکمت، عظمت، محبت، و شرافت و...

است در صورتی که در مرتبه نازل وجودی، گرایش محض به طبیعت دارد و قوای شهوانی و خواسته های مادی در این مرتبه گذاشته شده است. و در آن میل و کشش به شرع و دین وجود ندارد. رهایی و آزادی خواسته های غریزی را طالب است و آدمی تا زمانی که مفلوب و مقهور این مرتبه از هستی خویش است، علاقه به پذیرش دین و دینداری و عروج به سوی ملکوت را ندارد. انسان برتر، آن انسانی است که تضاد بین گرایش و کشش به مطلق را با میل و گرایش به طبیعت حلّ کند. به صورتی که مرتبه نازل هستی وسیله به کمال رساندن مرتبه عالی هستی انسان شود. و از گرایشهایی که انسان در مرتبه عالی هستی خویش دارد گرایش به حقیقت هستی است، انسان در ذات وجود خویش هستی و وجودی را می جوید که وابسته به غیر نباشد، زیرا وابستگی، فقر، نقص، نیازمندی و محدودیت را به همراه دارد و حقیقت هستی منزّه از آنهاست. چنانکه در دعای صباح منقول از امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف ذات خداوند متعال آمده است:

«و تَنْزَهُ عَنْ مُجَانَسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ؛

(خداوند) از همجنس و شبیه بودن به مخلوقاتش منزّه و پاک است».

انسان هرچند در مرتبه نازل وجودی، جمال، عشق، قدرت، و علم را در هستی های مادی و ظاهری طلب می کند، لکن در مرتبه عالی هستی خویش آنها را در هستی خالص و مطلق جستجو می کند. زیرا محدودیت و فناء جمال، حبّ، عشق، قدرت و علم و... را جز حسرتی برجا مانده و رنجی وارد شده بر نفس نمی بیند. به همین جهت با اتصال ارادی به خدای متعال به میل ذاتی وجودش - که گرایش به هستی خالص است - پاسخ مثبت می دهد. محو در جمال و حبّ خداوند می شود و آن چنان لذتی می برد که در وصف نیاید. از



مضامین مناجات‌ها و دعاهای حضرات معصومین علیهم السلام به نحوی می‌توان این مطلب را درک کرد که آنان چگونه غرق در جمال، حب و لذت خدای بزرگ بوده‌اند.

این با توجه به چنین شناختی از هستی انسان باید دید چه هدفی در زندگی مناسب شأن اوست؟ و چه چیز را در زندگی باید هدف اصلی و نهایی خویش قرار دهد، به نحوی که برگزیدن هدفی غیر آن مساوی با نفی حقیقت خود باشد؟.

## هدف زندگی

گرایش ذاتی انسان به خدای متعال معلول وابستگی ذاتی وجودش به خدای متعال می‌باشد. ظهور فعلی صحیح این کشش و میل در شعاع درک و شناخت درست از وجود خدا امکان‌پذیر است. نبود فهم مطابق با واقع از الله احیاناً سبب می‌شود که آدمی وجودی را که خدا نیست به جای خدا بنشاند. و به بندگی او مشغول شود. مانند: مادی‌گرایان که گمان کرده‌اند، انسان وابستگی وجودی به اصل ماده دارد. آنها کیفیت زندگی و هدف زندگی را با توجه به این نوع وابستگی تعیین و مشخص می‌کنند. هدفی که مطابقتی خاص با وابستگی خالص به اصل ماده دارد؛ زیرا باید این قاعده رعایت شود که هدف یک موجود باید با واقعیت وجودی او مطابق باشد و الا هدفی عبث، پوچ و بیهوده است. اگر انسان به طور واقع در ظهور و پدید آمدن خویش به طبیعت وابسته باشد، هیچ شکی نخواهد بود که هدف قراردادن طبیعت مطابق با واقع است. و هر حرکتی که به طبیعت مادی منتهی نشود بیهوده خواهد بود.

اما عقل از ابتدا، وابستگی وجودی را به موجودی که ذاتش ناداری و نیازمندی است، نفی و محکوم می‌کند و به همین جهت از برگزیدن هدفی که وصول به آن افزایش فقر و نقص وجودی است، نهی می‌کند.

عقل وابستگی وجودی انسان را به خدا ثابت می‌کند، و بر این اساس بیان می‌دارد:

وابستگی ذاتی به خداوند متعال وابستگی در هدایت و ارشاد را نیز به همراه دارد. برای اینکه انسان موجود در طبیعت، در دام احساس و گرایشهای مادی محصور نشود و در مصداق هستی محض و خالص اشتباه نکند، دین توسط پیامبران به یاری انسان می‌شتابد و بیان می‌دارد: خدایی که وجودت به او وابسته است؛ یکتا و واحد است، شریکی ندارد، قدرت و علم او محیط بر هر موجودی است، او مالک و قیوم موجودات است و عقل را که یگانه ظرف

درک و فهم دین است، بیدار می کند تا انسان با اندیشه عقلانی فهمی صحیح از وجود او حاصل کند. و او را هدف ذاتی خویش قرار دهد، زیرا چنین هدفی با واقعیت موجود در ذات انسان سازگار است.

آن کسی که وجود را بخشید قادر به هدایت و بخشیدن کمال و هستی برتر هست. با توجه به قاعده فوق است که حضرت موسی علیه السلام در پاسخ فرعون که پرسید:

ای موسی پروردگار شما (موسی و هارون) کیست؟

فرمود: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى؛ ۱»

پروردگار ما کسی است که به هر مخلوق و آفریده ای، آفرینش شایسته و مناسب آن را عطا فرموده و سپس او را (به نفع و ضررش) هدایت و راهنمایی فرمود. (تا این که مطابق با هدایت الهی در بعد غریزی و دینی عمل کنند).»

انسانی که در اصل وجودی به خدای بزرگ وابسته است در شئون وجودی نیز به او وابسته است و یکی از آن شئون هدف انسان است. هدفی که هماهنگی با واقعیت وجودی انسان داشته باشد همان هدفی است که خداوند از آفرینش جهان و انسان داشته است، و آن قرار گرفتن مظهر حب خداوند است. جهان و انسان در اصل هستی خویش مظهر دوستی خدا هستند. و این واقعیت در بردارنده این نکته است که انسان در مرحله افعال، رفتار و اندیشه باید جلوه و ظهوری از حب خدا باشد. و تحقق این مطلب در صورتی است که حاکم بر خواسته های آدمی، خواسته خدا باشد. اگر وجود و هستی انسان وابسته به خدای متعال است، هدف انسان هم که جدای از ذات هستی انسان نیست و آن هم وابسته به هدف الهی است و هدف الهی همان حب ذات اقدس اوست (جل جلاله). و هدف انسان نیز به همین حب خداوند وابسته است. هر عمل و فکری باید به حب ذات خداوند منتهی شود والا بیهود و پوچ است. هر علاقه و حب و بغضی که در زندگی است ظهور پیدا می کند اگر بازگشت به حب الهی داشته باشد وصول به هدف اعلای زندگی حاصل شده است. در غیر این صورت رفتار و اندیشه اش از مسیر هستی و حب الهی خارج خواهد بود و هرگز به هدف ذاتی و اعلای انسان نایل نخواهد شد. بر اساس همین مطلب و قاعده است که خداوند نیکوکاران را

دوست می دارد. (۱) و ستمگران (۲) و کافرین (۳) و مفسدین (۴) را دوست نمی دارد؛ زیرا که نیکوکاران داخل در حبّ تشریحی خدا شده اند و در مقام اراده و انتخاب راه، هماهنگِ حبّ در نظام آفرینش خویش هستند ولی مفسدین و... با خروج از حبّ تشریحی از رحمت خاص خداوند محروم گشته اند، و چنین محرومیتی بغض خدا به آنها می باشد.

هدف زندگی نهفته در متن آفرینش انسان است، و انسان جدای از آنچه در ذاتش وجود دارد، هدفی ندارد. و آنگاه که آن هدف در زندگی مورد توجه قرار گیرد و تلاش انسان برای رسیدن به آن باشد. اخلاقی بر زندگی حاکم خواهد شد که با نحوه آفرینش انسان هماهنگ خواهد بود. و این هماهنگی در خَلْق و خُلُق، انسانی خواهد ساخت که جز به رشته ارتباطی خود با محبوب حقیقی (خدای متعال) نمی اندیشد و آن رشته ارتباطی فقط دین است.

هر رشته ای جز اطاعت و پیروی از دین او سبب گسستگی بین ربّ و مربوب، محبّ و محبوب حقیقی (خدای تعالی) خواهد بود و این گسستگی عین نفی حقیقت خویش است، حقیقتی که جز حبّ الهی نباید باشد.

در ذیل به رشته بین دو هستی اشاره می کنیم.

### دیدن رشته بین دو هستی

روشن شد که انسان در ذات و حقیقت خویش در جستجوی حقیقت مطلق است؛ زیرا که به حقیقت مطلق خدای متعال وابسته است این وابستگی تکوینی و جبری بوده و اراده انسان در آن دخالتی ندارد. رشته بین هستی مطلق و هستی انسان دوام فیض و بخشندگی و دوام قابلیت انسان در وابستگی به هستی مطلق (خدای جل شانّه) است دین فیض و بخشندگی دیگری است که رشته تشریحی بین خواسته خداوند و پیروی کردن انسان در دو بُعد اندیشه و عمل به نحو ارادی می باشد.

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ۝ ۵»

ص: ۱۸

۱- (۱) - سورة بقره آیه ۱۹۵.

۲- (۲) سورة آل عمران آیه ۵۷.

۳- (۳) سورة آل عمران، آیه ۳۲.

۴- (۴) سورة مائده، آیه ۶۴.

این همان کتاب (قرآن) است که شک و ریبی در آن نیست، راهنما برای پرهیزکاران است، قرآن که بدون شک (از جانب خداست رشته) هدایت (و پیوند ارادی) برای پرهیزکاران (با خداوند متعال) است.»

مقصود از پرهیزکاران آنانی هستند که به حکم اصل آفرینش خویش تصمیم گرفته اند که عمل و اراده خویش را با خواست و اراده خدای متعال پیوند دهند. قرآن هدایت کننده آنان به خواست خداوند می باشد.

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ... ۱﴾

(ای رسول ما) بگو اگر خدا را دوست می دارید پس مرا پیروی کنید. خدا شما را دوست می دارد.»

اگر ظهور فعلی حبّ خدا را (که ریشه در جان شما دارد) خواهانید پس به رسول خدا که پیام آور دین خداست، اقتداء کنید که ربط مجسم (در علم و عمل) بین شما و خداست. او رشته محبت در بعد ارادی بین شما و خداست و با اطاعت از او انحراف عملی و اندیشه ای از خواسته خداوند نخواهید داشت.

ربط ارادی به خداوند متعال در گرو پذیرش دین و عمل به آن است به نحوی که خروج از دین و عدم پذیرش مساوی با قطع رابطه تشریحی با خداوند است. و قطع این وابستگی با قطع فیض خاص الهی را به همراه دارد، آن فیضی که سبب کمال و هستی برتر در شعاع پذیرش دین و عمل صالح می شود. واسطه در فیض تشریحی خداوند دین است که واسطه در پیوند حبّ بین دو هستی - انسان و خدا - می باشد.

جمله «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» ظهوری واضح دارد در این که دین واسطه در هدایت آنانی است که تصمیم گرفته اند خویش را از سقوط در بعد حیوانی و جسمانی برهانند و به ندای فطرت توحیدی خویش پاسخ دهند. ولی آنان که چنین شرطی را در خود ایجاد نکرده اند و زمینه هدایت را فراهم نیاورده اند و غافل از وابستگی وجودی خویش به خدا هستند و به تعبیر قرآن مجید: «بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا؛ ۲»

بلکه دل‌های کافران از این قرآن یا شناخت دین یا... در غفلت است، [دین و قرآن واسطه در

دین که ربط و رشته پیوند بین دو هستی در بعد ارادی است خودش امری وجودی است.

امری که انسان را در بعد اندیشه و عمل تسلیم خواسته خدا می کند و به همین جهت انسان دیندار کسی است که در مقام رضا و تسلیم قرار گیرد(۱) و در مسیر هستی باشد و در بعد اندیشه و عمل به خداوند متعال اتصال ارادی داشته باشد. خروج انسان در مقام اعمال ارادی از پوچی و لغو بودن در گرو دینداری اوست زیرا هر عمل و صفتی که پیوند با خدا نداشته باشد، فقط امری اعتباری و مجازی است که بقایی ندارد و امر اعتباری و مجازی محض و خالص بدون اتصالش با مبدأ کمال وسیله ای برای کمال و رشد انسانی نمی تواند باشد، زیرا که خود رنگی از کمال انسانی را به همراه ندارد و آنچه دور از کمال انسانی باشد، ایجاد کننده زمینه شرافت و هستی برتر و قرب خدا نیست. زمانی امور اعتباری و مجازی فراهم آورنده قابلیت نایل شدن به کمال برتر است که پیوندی با حقیقت داشته باشد و پیوند ارادی با حقیقت جز از راه ایمان و دینداری حاصل نمی شود. بر اساس همین مطلب است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کسی که دین روزی او شود خیر دنیا و آخرت روزی او شده است.(۲)

و بر همین اساس است که فرمود: کسی که دین خدا را به سرگرمی و بازیچه بگیرد خدای سبحان او را داخل در جهنم می کند که همیشه در آن باشد.(۳) و با در نظر گرفتن همین نکته مهم است که خداوند در قرآن فرمود: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ ۚ»

آنچه نزد شماست، محو می شود و آنچه نزد خداست (از ثواب و رحمت در اعمال خیر) باقی می ماند.»

دینداری سبب می گردد که نفس انسان ظرف صفات هستی(۴) و کمال شود. چنانکه خروج از دین راستین سبب می شود که نفس، حرکتی در جهت خلاف واقعیت تکوینی و فطرت انسانی خویش داشته باشد و محل صفات نقص قرار گیرد، صفاتی که آدمی را از رفعت و

ص: ۲۰

۱- (۱) - امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «الدین شجره أصلها التسليم و الرضا» شرح غرر، ج ۱.

۲- (۲) شرح غرر، ج ۵، ص ۳۱۲، ش ۸۵۲۳.

۳- (۳) - شرح، ج ۵، ص ۴۲۵، ش ۹۰۲۹.

۴- (۵) - منظور از صفات هستی، صفاتی هستند که نقص وجودی را از نفس زایل کرده و به آن کمال می بخشند، چون شکر که زایل کننده کفر و ناسپاسی، و عفت که زایل کننده نهتک و بی پروایی در ارضاء خواسته های نفسانی است.

بلندی در نزد خدا پائین آورده و هستی اش را ضایع می کند چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام در مورد تکبر فرمود:

«التکبر یضع الرفیع (۱)؛

تکبر (در برابر خدا و خلق) شخص بلند مرتبه را پست می کند.»

«التکبر یُظهِرُ الرَّذیلَه (۲)؛

تکبر فرومایگی را ظاهر می سازد.»

«آفَةُ الشَّرَفِ الْکِبَرُ (۳)؛

آفت شرف (بزرگی و بلندی مرتبه) تکبر کردن است.»

و در مورد غش و خیانت فرمود:

«الغش سَجِيهَ المَرْدِه (۴)؛

غش (و صاف نبودن با مردم) خصلت سرکشان است.»

و راجع به عجب (خودبینی) فرمود:

«العجب آفَةُ الشَّرَفِ (۵)؛

خودپسندی آفت شرف و سبب نقص یا زوال آن است.»

«اعجاب المرء بنفسه برهان نقصه و عنوان ضعف عقله (۶)؛

نازیدن مرد به خویش دلیل نقصان و عنوان سستی عقل اوست.»

و درباره آز و طمع فرمود:

«أَعْظَمُ النَّاسِ ذُلًّا الطَّامِعُ الحَرِيصُ المُرِيبُ (۷)؛

بزرگترین مردم از روی خواری، طمع کننده حریص مریب (مضطرب) است.»

و نیز فرموده:

- ۱- شرح غرر، ج ۱، ص ۸۲ ش ۳۱۱.
- ۲- شرح غرر، ج ۱، ص ۱۴۱، ش ۵۲۳.
- ۳- شرح غرر، ج ۳، ص ۹۸، ش ۳۹۱۹.
- ۴- شرح غرر، ج ۱، ص ۱۱۵، ش ۴۲۱.
- ۵- شرح غرر، ج ۱، ص ۲۳۳، ش ۹۴۰.
- ۶- شرح غرر، ج ۲، ص ۱۰۹، ش ۲۰۰۷.
- ۷- شرح غرر، ج ۲، ص ۴۵۳، ش ۳۲۶۵.

نتیجه گناهان تلف (و هلاکت اخروی و محرومیت از سعادت) است.»

روایات فوق به وضوح و روشنی دلالت دارد بر این که صفات رذیلت سبب سقوط و فرو افتادن انسانی است که قدرت دارد با دینداری بر مرکب شکوه و جلال هستی خویش بنشیند و به جمال و صفات حق، خویشتن را بیاراید. علت رذایل و پستیها در نفس جز خروج شخص از مسیر دین نیست. زیرا که دین اطاعت از خدا و اتصال ارادی به مبدأ خوبیها و هستیها است و خروج از دین، قطع پیوند ارادی با مبدأ زیباییها و کمالها می باشد. طبق همین قاعده امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«عَلَيْكَ بِطَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ فَاضِلَةٌ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ (۲)؛

فرمانبرداری خدا را ملازم باش پس به راستی که اطاعت خدا بر هر چیزی افزون و برتر است.»

و نیز فرمود:

«الطاعة حرزٌ» (۳) اطاعت فرمانبرداری (از خداوند متعال) حرز و پناه از گمراهی دنیوی و عذاب اخروی است، جمله

«فاضله علی کل شیء» به این معنا نیست که اگر پیروی از خدا با روی آوردن به غیر خدا را مقایسه کنی، آنچه از نظر سنجش برتری دارد طاعت خداست و طاعت غیر (که در عرض پیروی از خداست) خوب است. بلکه معنای جمله

«فاضله علی کل شیء» این است؛ اطاعت از خدا بر هر اطاعتی برتری دارد به نحوی که اطاعت غیر لغو و پوچ است و دارای هیچ گونه حسن و زیبایی نیست؛ زیرا اطاعتی که در عرض اطاعت خدا باشد. مذموم و بد است و سبب فرو افتادن انسان در اسفل سافلین ظلمت و گمراهی می شود. بلی حسن پیروی از غیر، نهفته در بازگشت آن به اطاعت از خداست (مانند پیروی از رسول و معصوم و افراد شایسته و حکیم و آنانی که به صدق و راستی دعوت می کنند) ملائک فاضل بودن طاعت، حرز و حفاظت انسان از سقوط در نقص و پستی است و چنین ثمره ای در پیروی از خدا و آنانی می باشد که خداوند راضی به پیروی آنهاست. (۴)

و پیروی از غیر خدا و از آنان که اطاعتشان خلاف و ضد اطاعت خداست، خالی از چنین

ص: ۲۲

۱- (۱) شرح غرر، ج ۳، ص ۴۰۷، ش ۴۹۱۳.

۲- (۲) شرح غرر، ج ۴، ص ۲۳۹، ش ۶۱۲۶.

۳- (۳) - شرح غرر، ج ۱، ص ۳۳، ش ۹۲.

۴- (۴) «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» سوره نساء آیه ۸۰، «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» سوره نساء، آیه ۶۴.



ثمره ای است، زیرا چنین طاعتی خروج از مسیر هستی و حق است.

قرآن از زیان چنین طاعتی پرده برداشته، می فرماید:

«يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ (۶۶) وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا (۷۶) رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَ الْعَنَّهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا ؛

در آن روز که صورتهای آنها در آتش (دوزخ) دگرگون خواهد شد (از کار خود پشیمان می شوند و) می گویند: ای کاش خدا و پیامبر را اطاعت کرده بودیم و گفتند: پروردگارا برآستی ما از بزرگان و پیشوایان (فاسد) خود پیروی کردیم پس ما را به راه ضلالت و گمراهی کشاندند. تو ای خدا عذاب آنان را سخت و مضاعف ساز و به لعن و غضب شدید گرفتارشان گردان.

«وَ إِن تَطَّعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ۲ ؛

و اگر اکثر کسانی را که در روی زمین هستند اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه می کنند، آنها تنها از گمان پیروی می کنند.»

در این آیه علت پیروی نکردن از غیر خدا را چنین بیان کرده که آنان از ظنّ و گمان پیروی می کنند. و اشخاصی که بر اساس گمان و خیالات واهی خویش سخن می گویند.

مطالبشان مطابق با واقع نیست لذا فرمود: «إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» اینان جز گراف و تخمین و بی ربطگویی چیزی ندارند. اطاعت از اینان پیوند با پندارها و گمانهایی است که ثمره ای جز فنا در مادّیت و دور شدن از خدا ندارد.

## هستی پنداری

آنهایی که وجودی غیر از وجود خدای متعال را محور زندگی و حیات دنیوی قرار داده اند افرادی هستند که در پندارهای بافته نفس خویش فرو رفته اند. موجود محدود، ناقص و وابسته را به جای نامحدود، کامل و مستقل مطلق نشانده اند. و چنین گمان می برند که در شعاع بافته های ذهنی خویش ره به سعادت خواهند برد و خواسته های نامتناهی نفس

خویش را برآورده خواهند ساخت. در صورتی که قادرند، با تعقل صحیح در امور و مسائل بفهمند که سامری و پیروان او با جدا شدن از خدای موسی خدای همه مردم و جهان و روی آوردن به گوساله پرستی نه تنها ره به جایی نبردند بلکه مرز دین و شرف را به روی خود بستند و آنقدر تنزل کردند که از گوساله ساخته شده دست سامری پست تر گشتند. و چه زیبا قرآن در مورد آنها فرمود:

«وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنِّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ... ۱»؛

به یاد آورید آن زمانی که موسی به قومش گفت: ای قوم من؛ شما به سبب انتخاب گوساله پرستی به خودتان ستم کردید...»

و ظلم به نفس بدان جهت است که آن را از جایگاه واقعی اش که خداپرستی باشد خارج کرده و در جایگاه دون شأن آن گذاشته اند، گوساله پرستی دون مقام و مرتبه انسانی است. و به همین جهت ظلم و ستم به نفس می باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره بهاء نفس فرمود:

«لَيْسَ لِأَنفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَتَّبِعُوا إِلَّا بِهَا(۱)»؛

برای نفسهایتان قیمتی جز بهشت نیست آن را به جز بهشت نفروشید.»

کسانی که به اعمال و اندیشه هایی روی می آورند، که نفس را به دوزخ می کشاند، به خویشتن ظلم کرده اند. زیرا که آن را با پوچی برابر کرده اند، برابر با دنیایی کرده اند که در مقابل گوهر پرارزش وجود انسانی هیچ ارزشی ندارند. ولی این رو آورندگان به غیر خدا چنین گمان برده اند که دنیا جایگاه امن، آرامش، خلود، عزت و سعادت ابدی است. و آن را به جای بهشت نهاده اند، در صورتی که دنیا چنین وجودی نیست، و اعتقاد به چنین وجودی برای دنیا جز هستی پنداری چیز دیگری نمی باشد.

شکی نیست که انسان طالب زیباییها، خوشیها، برتریها، قدرت، علم، محبت و... است و هیچ انسانی در جهت خسران خود گام نمی نهد و لکن احياناً روی عدم آگاهی صحیح و با لجاجت، و فروافتادن در بعد احساس و کنار گذاشتن عقل، به مسائلی روی می آورد که واقعیت ندارد و تأمین کننده خواسته های والای او نیستند و لیکن او به اشتباه چنین

ص: ۲۴

می پندارد که حرکتی در متن واقعیتها دارد. قدرت مادی، خوشیهای زودگذر محبت‌های شهوانی و... مسائلی هستند که انسان را در خواسته های وجودی او حمایت نمی کنند، زیرا محدودند، فانی اند، زودگذرند. فرعون، نمرود و قارون و هر انسان دارای قدرت سیاسی، اقتصادی و... هر چند گمان می برد که دارای قدرت است و می تواند زیباییهای دنیوی را به استخدام خود در آورد و لیکن انسانیت فرومانده در استعداد انسانی و سر در آورده از حیوانیت، که در مقابل کوچکترین حادثه مادی تاب مقاومت و صبر ندارد و خود را می بازد و برای نجات خویش به هر جنایتی چنگ می زند، تا شاید راه چاره ای بیابد. ناچیزترین مسأله مخالف با ایده اش را نمی تواند تحمل کند و در برابر آن با ضعف و زبونی به مکر و حيله چنگ می زند تا شاید خود را از آن برهاند.

انسانهای فرورفته در هستی پنداری، نفسشان تهی از صفات عالی انسانی چون جود، کرم، شرافت، حریت، تواضع، فتوت، عفو و بخشش و... است، و چنانچه عملی از آنها رنگ صفتی از صفات انسانی داشته باشد؛ و به عبارت دیگر هر چند از ظاهری زیبا برخوردار باشد لکن باطنش پلید است، زیرا در جهت میلی از امیال شهوانی اوست و دیگر این که جنبه مصلحتی دارد نه جنبه انسانی و آن صفت انسانی بعنوان وسیله برای وصول به پندارهای واهی نفس اظهار شده است. نه این که نفس مزین به آن باشد و از حیث منشأ فعلی شایسته شده باشد.

\* سؤال: چرا انسان با خروج از دین و اتصال اندیشه ای و عملی در بُعد اراده به غیر خدا سبب می شود که فهمی غیر واقعی، ظنی و پنداری نسبت به هستی، جهان، انسان زندگی و برنامه آن داشته باشد؟

\* پاسخ: فهم و درک صحیح از هر امر و مطلبی از چند طریق ممکن است، حاصل شود.

الف: مشاهده حسی.

ب: استدلالهای عقلی که بر مقدمات بدیهی تکیه داشته باشد.

ج: منبع معصوم و مطمئن. د: شهود حقیقت.

در حقایق معنوی و انسانی و درک مبدأ غیب و پرده برداشتن از کنه وجود جهان و انسان، مشاهده حسی بکار نمی آید زیرا محورش واقعیت‌های مادی است اما نتیجه تفکر عقلانی فهمی کلی از حقایق است که کافی برای داشتن فهم صحیح از جزئیات

مسایل

ص: ۲۵

اخلاقی، فقهی، فرهنگی، اعتقادی نیست، و اما شهود حقیقت برای افراد بسیار اندکی - آن هم پس از ریاضتها و تلاشهای عملی در جهت تزکیه نفس - حاصل شده و می شود. شهود حقیقت پس از آن است که انسان به درک آن حقیقت از طریق عقل و یا منبع معصوم رسیده باشد. بنابراین تنها راه برای پیدا کردن راه صحیح زندگی دور از وهم، پندار و ظن وجود منبع معصوم و مطمئن است. که منحصر در انبیاء و رسولان و ائمه اطهار علیهم السلام است.

افراد خارج شده از دین و مسیر دینی از شهود حقیقت بطور قطع محرومند؛ زیرا عرفان واقعی در سایه اتصال خالص ارادی به خداوند متعال حاصل می شود. و شخص خارج شده از دین و یا سست اراده در دین موفق به وجود داشتن چنین کمالی نیست. و او قطع رابطه با منبع معصوم و مطمئن نیز دارد و فرآورده های فکری اش را یا از ابزار حسی بدست می آورد که قطعاً معرف واقعیت های معنوی نمی تواند باشد و یا از استدلال های عقلی کشف می کند که بر فرض یقین بودن آنها، چند نقص دارد:

۱

او هر چند از طریق عقل به کشف مفاهیم کلی رسیده است لکن از درک جزئیات بازمانده است.

۲

مسائل عقلی مسئولیت آور نیست و او احساس مسئولیت در برابر معلومات عقلانی خویش نمی کند؛ زیرا فهم یک مطلب از طریق عقل پدیده ای علمی است اما تقدسی که مسئولیت ساز باشد ندارد. به همین جهت است که انسان جدا شده از دین (وحی، ایمان و مبدأ غیب و قرآن، رسول و امام معصوم) در پندارها فرو می رود و آنها را در مکان واقعیت های علمی می گذارد و پایه و اساس زندگی کردن قرار می دهد، در صورتی که پندار و گمان، انسان را از حق بی نیاز نمی کند.

«وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ۱»

و بیشتر آنها جز از گمان (و پندارهای بی اساس) پیروی نمی کنند (در حالی که) گمان هرگز انسان را از حق بی نیاز نمی سازد (و به حق نمی رساند) خداوند آنچه انجام می دهند آگاه است.»

و از آن جهت که افراد پندارگرا، افرادی غافل هستند، قرآن مجید به همنشینی و معاشرت با آنانی که در مسیر دین حرکت می کنند و در تمام اوقات خدا را می خوانند امر فرموده و از اطاعت گروه غافل و پندارگر نهی کرده است، و ظالمین و خارج شدگان از دین را به جهنم

ص: ۲۶

تخویف نموده و ایمان آوردگان و داخل شدگان در دین را به بهشت وعده داده است.

وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا ۱؛

با صبر و شکیبائی با کسانی همراه باش که پروردگار خود را صبح و شام می خوانند، و رضای او را می طلبند، و چشمهای خود را، به خاطر زینت زندگی دنیا، از آنها برمگیر و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم و هوا و هوس خود را پیروی می کنند، و کارهایشان افراطی است، اطاعت مکن.»

«وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِن يَسْتَيْغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَفَقًا ۲؛

بگو این دین یا قرآن حق است از سوی پروردگارتان، هر کسی می خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود) و هر کس می خواهد کافر گردد، ما برای ستمگران آتشی آماده کرده ایم که سراپرده اش آنها را از هر سو احاطه کرده است و اگر فریادرسی و تقاضای آب کنند آبی برای آنها می آورند همچون مس گذاخته که صورتها را بریان می کند، چه بدنوشیدنی است و چه بد جای آسایش و محل اجتماعی است»

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضَيِّعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا (۰۳) أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عَائِدِينَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ... نِعْمَ الثَّوَابُ وَ حَسُنَتْ مُرْتَفَقًا (۱۳) ۳؛

به حقیقت کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند ما پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهیم کرد، آنان کسانی هستند که بهشت جاودان اختصاص به آنها دارد بهشتهایی که نهرها از زیر درختان و قصرهایشان جاری است... چه نیکو پاداش و چه نیکو جای آسایشی است.»









با نگاهی سطحی به اعمال شبانه روزی خودمان درمی یابیم که هیچ لحظه ای را بدون ادراک نگذرانده ایم؛ در هر آن خودمان را یافته و هر عملی را بر اساس آگاهی قبلی انجام داده ایم. نیز متوجه این نکته شده ایم که غالباً در پرتو ادراک مطالب صحیح، عمل سالم و نیکو، و در پرتو ادراک مطالب نادرست، عمل زشت انجام می گیرد.

انسان با نگاهی دقیق در می یابد که حیاتی ادراکی دارد. حیاتی که هیچ لحظه اش خالی از ادراکات نیست.

اهمیت اندیشه و ادراک بر هر متفکری روشن بوده و فطرت عالمه و کاشفه انسان بر هر میل و خواسته ای حاکمند، زیرا هیچ خواسته ای بدون ادراک معلوم نبوده و به آن پاسخ مثبت داده نمی شود و هیچ میلی جدای از ادراک به ظهور فعلی نمی رسد.

در این جا بیان این نکته نیز لازم است که منظور ما بحث فلسفی از ادراکات (ادراک چیست و چگونه پیدا می شود...) به عبارت دیگر، شناخت شناسی نیست، بلکه هدف اصلی، بیان نقش ادراکات و اعمال اخلاقی، در جنبه مثبت و منفی آن است.

### مفهوم ادراک

مفهوم ادراک از جمله مفاهیمی است که ما به روشنی آن را در نفسمان می یابیم و در آن شک نداریم. هر انسانی علم به علم دارد؛ علم به این که درک می کند. به عبارت دیگر، اصل ادراک بر ما مخفی نبوده و اولین مدرک این ادراک و علم، خودمان هستیم. خود آگاهی داریم

و در این که می دانیم هستیم شک نداریم. اگر کسی در وجود خود شک داشته باشد، لااقل در علم به شک، شک ندارد. یعنی درک می کند که در خود شک دارد. بنابراین، اگر در هر چیزی شک نماید، در اصل ادراک شک نخواهد داشت.

در واقعیتی که به نام ادراک وجود دارد و ما آن را در نفسمان می یابیم، خطا و اشتباه راه ندارد؛ اگر خطایی باشد، در چیزی است که متعلق علم و ادراک قرار می گیرد. لذا آنان که منکر واقعیت در عالم خارج از خود شدند، یا واقعیت خود را انکار کردند؛ نتوانستند در اصل چنین ادراکی شک کنند.

بنابراین، مفهوم ادراک برای ما روشن بوده و مبین هر واقعیتی است؛ بلکه در صدر واقعیت قرار دارد. اگر بخواهد به چیزی غیر خود تعریف شود، ابتدا آن غیر باید درک شود و بعد، معرّف قرار گیرد. و چیزی که در مرتبه متأخر واقع شده نمی تواند معرّف حقیقی شیء مقلّم باشد. آگاهی ما به غیر - که معرّف است - به وسیله اصل ادراک است و اگر آگاهی به اصل ادراک بخواهد به وسیله همان غیر باشد، امری است محال.

## اقسام ادراکات

انسان به دلیل داشتن ابزار مختلف شناخت، از ادراکات مختلف برخوردار است، به عبارت دیگر، نفس از کانالهای مختلف به معرف راه پیدا می کند.

انسان با داشتن ادراکات مختلف، قادر است از راههای گوناگون به حقیقت راه یافته، آن را بشناسد، و تابع گردد؛ هر چند برخی از راهها بر برخی دیگر برتری دارد، و این خود از الطاف و نعمتهای بزرگ خداوند متعال است.

آفرینش انسان، و ادامه حیاتش در این طبیعت مادی، اقتضا می کند تا با اسباب مادی، رابطه ادراکی داشته باشد و بتواند خواسته هایش را به وسیله کانالهای ادراک حسی (شنوایی، بینایی، لامسه، چشایی و بویایی) - در رابطه با جهان خارج از خود، که به هنگام مواجه شدن یکی از حواس با اشیای خارجی حاصل می شود - مرتفع سازد. (۱) از دیدن یک منظره، شنیدن صدا، چشیدن شیرینی، بوییدن عطر، لمس کردن نرمی و لطافت یک شیء، صورتی در ذهن منعکس می شود که آن را ادراک حسی می گویند.

ص: ۳۲

ادراک حسی دو شرط دارد: مواجهه بودن با شیء خارجی، و انعکاس آن در ذهن.

انسان همیشه با اشیا مواجه نمی شود و نمی تواند دائم با تمام اشیا برخورد داشته باشد؛ بخصوص که برخی از مسائل یک بار انجام می گیرد و ممکن نیست در مرتبه دوم با آن مواجه شد، مانند حادثه ای که در یک لحظه رخ می دهد و تمام می شود؛ پس انسان محتاج است به این که صورتهای منعکس شده در ذهن را - که توسط حواس حاصل شده - حفظ کرده و در ذهن بسپارد، تا در وقت مناسب از آنها بهره گیرد، و یا بتواند با تفکر در آنها و ربط دادن برخی از آنها با برخی دیگر، درک ثالثی را نتیجه گیری نماید و در جهت رفع نیازهایش به استخدام در آورد. این وسیله ادراکی به قوه حافظه یا خیال معروف است.

ادراک حسی و خیالی دو ادراک جزئی هستند؛ بدین معنا که تا انسان پدیده ای را با یکی از حواس درک نکند، صورتی از آن در ذهن محفوظ نمی ماند. ولی انسان قادر نیست با همه افراد یک پدیده - که بی شمار هستند - یا با مجموعه پدیده ها - که از تصور انسان خارج است -، مواجه شود و آنها را با حواس خود درک کرده، در ذهن بسپارد. به همین دلیل، انسان محتاج است که در مورد افراد یک پدیده قضاوتی کلی داشته باشد. و یا در مورد مجموعه پدیده ها حکم کلی بکند تا بتواند رابطه اش را با آنها بر اساس ادراکی که کسب می کند، تنظیم نماید.

مثال: ما برخی از درختان گلابی را مشاهده می کنیم که در هوا و زمین مناسب رشد می کنند و این را به خوبی درک کرده ایم. حال اگر بخواهیم این مطلب را به تمام درختان گلابی در تمام قاره ها تعمیم بدهیم و تجربه خودمان را به آنها منتقل کنیم، قهراً باید مطلب را به نحو کلی درک کرده باشیم تا بتوانیم بگوییم هر درخت گلابی در هوا و زمین مناسب دارای این شرایط، رشد می کند.

ما همه درختان گلابی را ندیده ایم، ولی وجوه مشترک را به نحو کلی تصور می کنیم و مطلب را به نحو کلی درباره هر درخت گلابی بیان می داریم.

ما تمام موجودات محدود را ندیده ایم و آنها را به ذهن نسپردیم، ولی محدود بودن برخی را مشاهده کرده و حکم به ناقص بودن و معلول بودن همه آنها می کنیم. بنابراین، محدودیت را به نحو کلی تصور کرده و این حکم کلی را در موردش بیان می کنیم: هر موجود محدودی معلول است. این جاست که انسان علاوه بر ادراک حسی و خیالی محتاج به ادراک سومی به نام ادراک تعقلی می باشد.

«ادراک معنای کلی، که قابل انطباق بر افراد کثیره باشد، ادراک عقلی یا تعقلی است (۱)».

شناخت حسّی، خیالی، تعقلی، شناختهای حصولی هستند. با آگاهی حضوری نفس به این نوع ادراکات، ادراک حسّی و خیالی و تعقلی به وجود می آید. اینها در نزد نفس، حضور دارند؛ به گونه ای که هیچ کس در اصل ادراک حسّی و خیالی و تعقلی شک ندارد. اگر شک باشد، در چگونگی حصول این گونه شناختهاست (شک در مطابق بودن و عدم مطابقت آنها با واقع).

حقیقت روح انسانی به این اقسام قانع نشده و خود را نیازمند معرفتی فوق آنها می بیند؛ هر چند به دانستن، عشق می ورزد و می خواهد به همه مسائل و حقایق دانا شود، ولی به دانستن اکتفا نمی کند، می خواهد بیابد و مشاهده کند. اگر هستی را مورد تحلیل عقلی قرار می دهد و محدود و نامحدود آن را به اثبات می رساند، می خواهد به مشاهده اصل وجود نایل شود و صفات و کمال هستی مطلق را ببیند، زیرا اطمینان و آرامش، در یافتن است نه «دانستن». اگر انسان بدانند در محیطی منظره بسیار زیبایی وجود دارد، به این آگاهی اکتفا نمی کند، بلکه با حرکت به سوی آن، به مشاهده آن منظره زیبا می پردازد.

### جایگاه اندیشه در نفس

اقسام شناخت در طول یکدیگر قرار دارند، به این معنا که حرکت نفس از شناخت حسّی به خیالی و سپس به تعقلی است، می بیند، حفظ می کند، و به درک معنای کلی می رسد.

حرکت دیگری نیز وجود دارد، و آن، حرکت در شناخت خاص است، مثل حرکت در شناخت حسّی یا خیالی و یا تعقلی. آنگاه که نفس با منظره ای مواجه می شود، حرکت خاصّی بر روی آن منظره یا حادثه انجام می دهد، که این حرکت خاص را «فکر و اندیشه» می نامند، این حرکت خاص، بر روی شناخت خاص، به ما معلومات جدیدی می دهد؛ از آنچه می بیند به آنچه نمی بیند می رسد؛ از آنچه در حافظه هست، به آنچه در حافظه نیست پی می برد؛ از یک معنای کلی به کلی جدیدی دست می یابد. و همه اینها توسط اندیشه و فکر صورت می گیرد.

اگر چه ممکن است در این حرکت خاص از شناختی به شناخت دیگر منتقل، شویم، [مثلاً:

انتقال از شناخت حسّی به خیالی یا عقلی] و حرکت خاصّی را که در شناخت قبلی داشتیم، در

ص: ۳۴

شناخت جدید ادامه دهیم، ولی تفکر و اندیشیدن، شناخت حسی یا خیالی یا عقلی نیست؛ بلکه حرکت خاصی در این گونه شناختهاست.

قرآن مجید انسان را به این حرکت خاص در نفس تشویق فرموده است؛ تفکر در خلقت آسمانها و زمین، تفکر در خود، که نتیجه آن پی بردن به حقیقت و حق بودن جهان، انسان و هستی، و اثر آن، اعتقاد به مبدأ و معاد است. (۱)

سیر علمی و ادراکی توسط اندیشه انجام می شود. اندیشه به منزله مرکبی است که نفس انسان بر آن نشسته و در وجود خود و در آفاق به گردش می پردازد تا به حق نایل شود.

اندیشه در مثبت و منفی بودن، تابع کیفیت شناخت و صورت علمی در حاسه، ذهن و عقل است. صورت علمی، اگر انسانی و مثبت باشد، تفکر در آن و نتیجه آن مثبت خواهد بود؛ مانند: تفکر در آیات آفاقی که نتیجه اش آگاهی به علم و قدرت خداوند متعال است. و اگر صورت علمی منفی باشد، تفکر در آن و نتیجه آن منفی خواهد بود؛ مانند: صورت علمی یک گناه (قمار، دزدی، فحشا و...) قهری است که این حرکت منفی بوده و نتیجه آن گمراهی است.

حرکت فکری و علمی انسانی و مثبت، نفس را یا بارور ساخته و رشد داده و بینا کرده و نفس را به حیات طیب هدایت می نماید و یا اگر منفی باشد نفس را تیره و کدر ساخته و تا حد حیوانیت به پیش می برد.

### ارزش عقلی ادراک و تفکر

بحث از ارزش ادراکات در فلسفه برای روشن شدن این مطلب است که ادراکات تا چه اندازه با واقع مطابقت دارند، و آنچه در این جا مورد نظر و توجه ماست، اینست که ارزش ادراکات را در رابطه با مرتبه وجودی مدرکات بسنجیم و با ادراکی که عالیتترین ارزش عقلی را دارد، آشنا شده و نفس را محل ادراکی قرار دهیم که عالی ترین ارزش عقلی را داشته باشد، زیرا غذای روح و نفس، علم است. هر چه ارزش وجودی علم بالاتر باشد، نفس لذت بیشتری برده و بهتر به رشد لازم خود می رسد.

خداوند، عالیتترین مرتبه وجودی را داراست و ماده و جسم نازلترین مرتبه وجودی را؛ لذا

ص: ۳۵

---

۱- (۱) سوره روم، آیه ۸ و لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ...

تصوّر و تصدیق وجود خدا در مرتبه عالی است و تصوّر و ادراک محسوسات در مرتبه دانی.

ارزش عقلی علوم، ذاتی آنهاست. شرایط زمانی، مکانی و اخلاقی تأثیری در بود یا نبود این ارزش ندارند؛ چنانکه نفس این ارزش رشد انسانی را تضمین نمی کند. پس صرف برخوردار بودن از علوم تجربی یا دین شناسی، ترقی در انسانیت نیست؛ بلکه طبق این قاعده عقلی که وجود نازل باید توسط وجود عالی تدبیر شود و تابع آن باشد تا به رشد و کمال برسد و الاّ موجب انحطاط خواهد بود، مرتبه دانی علم هم باید به استخدام مرتبه عالی آن درآید و هر دو مرتبه باید مقدمه ای جهت وصول به مرتبه اعلا باشند.

این قاعده بیانگر سنتی از سنتهای الهی است که تبدیل در آن راه ندارد؛ هرگز وجود بالاتر به استخدام وجود دانی در نمی آید، جز این که سبب رکود و انحطاط می شود. علوم تجربی باید به خدمت علوم عقلی (خداشناسی، معادشناسی، هستی شناسی و...) در آیند و علوم عقلی باید در خدمت عرفان باشند. این باید، باید اخلاقی نیست، بلکه بایستی است که قانون هستی به آن حکم می کند.

### ارزش اخلاقی ادراکات

معیار در ارزش اخلاقی، اراده آگاهانه، اختیار، هدف، نیت یا انگیزه است؛ خواه مثبت باشد یا منفی.

در ادراک توحیدی محور مثبت بودن ارزش اخلاقی، خشنودی خدای متعال است. انگیزه الهی به فعل، حسن فاعلی می بخشد، البته در فعلی انگیزه الهی وجود دارد که مورد تأکید دین و عقل باشد. در این صورت علم دارای حسن فعلی است. بنابراین، فعل قبیح - که مورد تأیید دین و عقل نیست - چون حسن فعلی ندارد، متعلق حسن فاعلی قرار نمی گیرد.

سالم ماندن از خاطرات و اندیشه های سوء و نامطلوب، بسته به خالص کردن نیت برای خدا در همه امور و اعمال است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ إِنَّمَا لِامْرِئٍ مَّا نَوَى؛ (۱)»

جز این نیست که تمام اعمال به وسیله نیتها و انگیزه ها امتیاز پیدا می کنند و برای هر شخصی

ص: ۳۶

چیزی جز آنچه نیت می کند، نیست».

ارزش اخلاقی ادراکات در حیطه اختیار و اراده و انگیزه انسان است. ادراکات، فعل نفس هستند و فعل نفس در مرتبه انسانی آن در حیطه اختیار است.

بعضی افعال، فطری یا غریزی بوده و از حیطه اختیار نفس خارج است، ولی جهت دادن و نحوه به کارگیری آنها اختیاری است؛ از این حیث دارای ارزش اخلاقی است.

برای توضیح بیشتر مطلب، بهره گیری اخلاقی از انواع ادراکات را مورد بررسی قرار می دهیم.

## احساس و خیال

بهره مندی انسان از طبیعت مادی به وسیله ادراک حسی و خیالی است. حواس پنجگانه به همراه خیال و حافظه آنگاه که بر مرکب اندیشه می نشینند، علوم تجربی را به وجود می آورند و سبب این همه اختراعات، اکتشافات و نوآوریها می شوند. از اهم علوم، علم پزشکی است که با کشف مسائل و موارد آن از طریق تجربه راه مداوا را به روی بشر گشوده و انسان را از بیماریهای جسمی - جز مواردی - رها کرده است. بنابراین، نقش عظیم ادراک حسی و خیالی را در حیات مادی بشر نمی توان نادیده گرفت.

اگر به زندگی مردم در هر نقطه کره خاکی بنگریم و در رفتارشان با خود، اجتماع و روابط مختلف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... نظر کنیم، و یا آثاری را که بر جای می گذارند ملاحظه کنیم، خواهیم یافت که محور رفتاری غالب افراد، ادراک حسی و خیالی است و کمتر کسانی هستند که حرکتی عقلانی داشته باشند.

لازمه جهان طبیعت، عبور انسان از ادراک حسی و خیالی به ادراک عقلانی است. این که غالب زندگیا و روابط بر اساس احساس و خیال است، مورد اعتراض و مذمت نبوده و نباید قرار بگیرد، زیرا در ابتدا، بعد جسمانی و طبیعی، بر بعد معنوی غالب است.

در ابتدای تولد، تمام فطرتهای انسانی در حد استعداد و قوه است، در حالی که برخی از غرایز حیوانی او ظهور فعلی دارند: (خوردن، خوابیدن، در برابر حوادث عکس العمل نشان دادن و...)

آنچه مورد انتقاد و اعتراض است، نحوه به کارگیری و ماندن و در جا زدن در احساس و خیال و یا داشتن نظر استقلالی به آنهاست. حد عالی ادراکی حیوانات، احساس و احیاناً خیال

است؛ لذا ماندن آنها در ادراک حسی و خیالی لازمه ساختمان وجودی آنهاست. همچنین احساس و خیال در حیوانات، محکوم غریزه و جهت آن از قبل مشخص است.

دیگر این که چون جهت بخشیدن به ادراکات اختیاری است، نحوه به کارگیری آن مورد اعتراض واقع می شود.

ما به عنوان موجودی عاقل، با شعور و مکلف وظیفه داریم به ادراکاتمان جهت مثبت بدهیم و از آنها علاوه بر بهره مادی، بهره معنوی بگیریم. و آنها را، وسیله ای در جهت کمال روح انسانی قرار دهیم.

از علم، تنها بهره مادی بردن و به آن خشنود بودن، دون شأن انسان است. اعتراض عقل و دین به جوامع امروز و به انسان قرن حاضر این است که چرا علوم تجربی در انحصار بعد مادی انسان - فردی و اجتماعی - قرار گرفته و از آن استفاده معنوی نمی شود؟! چرا انسان در احساس و خیال مانده و حرکتش در احساس خلاصه شده است؟! چرا مسائل انسانی، فرهنگی و اخلاقی و... در دستگاه احساس و خیال توجه می شوند؟! چرا باید دین تا جایی مورد توجه قرار گیرد که توجه مادی آن بر اساس درک حسی ممکن باشد؟! و چرا باید احساسگرایی محض بر فرهنگ و اعتقادات بشر حاکم گردد؟! و چرا؟! بهره گیری معنوی از احساس و خیال.

حواس پنجگانه، پنج نوع درک را به ذهن منتقل می کنند. و ذهن با حفظ آن ادراکات، قادر است بر مرکب تحلیل و تفکر نشسته، و در سیر ادراکی به منافع قابل توجهی دست یابد.

آن گاه که به مشاهده گل می پردازیم یا لمسش می کنیم و یا می بوئیم، و یا وقتی صدای چهچه بلبلان و یا شرشر آبشار را می شنویم و آن گاه که ذایقه، طعم شیرینی سیب یا هلو و...

را می چشید و...، تفکر و نظر دقیق در آنها چه مطلبی را به ما می آموزد؟

پی در پی آمدن روز و شب، گردش خورشید و ماه، وجود فصلهای مختلف، حرکت نطفه و رسیدنش به مرحله وجودی کامل و با شعور، حوادث و رویدادها در عالم طبیعت و... به انسان چه ادراکی می دهند؟

شکی نیست که مسائل معنوی در دستگاه حس و خیال توجه پذیر نیست. مسأله مبدأ و معاد، حق بودن جهان هستی، عبادت و پرستش، مکارم اخلاقی و حسن خلق دینی و... در ظرف ادراک حسی قرار نمی گیرند و معلوم و محسوس آن ادراک واقع نمی شوند. لذا



بهره گیری معنوی به طور مستقیم از حس غیر ممکن است. آنان که خواسته اند به توسط حس محض به درک صحیح این گونه مسائل نایل شوند، گمراه شده اند. می گویند: اگر خدا را با چشم سر ببینیم، ایمان می آوریم؛ و اگر عقل و روح را با این چشم تماشا کنیم و ندایشان را با این گوش مادی بشنویم، اعتقاد پیدا می کنیم.

«وَ إِذِ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ؛

هنگامی که گفتید: ای موسی! هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر این که خدا را آشکارا ببینیم، پس شما را صاعقه (مرگ) گرفت، در حالی که شما نظر می کردید (ناظر آن صاعقه بودید).»

شناخت حسی خدا ممکن نیست و چنین خواسته ای چنان پاسخی هم دارد. بهره گیری معنوی از حس و خیال، توسط عقل امکان پذیر است؛ حس ما را به معنویت می رساند اما نه با حرکت مستقل، بلکه به توسط حرکتی دیگر، و آن، حرکت عقلی است.

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ۱؛

در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز آیات و نشانها است برای صاحبان عقل بر وجود خدا.»

صاحبان عقل می توانند از ادراک حسی و خیالی آسمانها و زمین بهره معنوی بگیرند، با مبدأ هستی آشنا شوند و آن گاه حکمت بالغه او را در طبیعت نظاره کنند و او را بخوانند.

«... رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا... ۲؛ پروردگارا! این جهان را باطل نیافریدی...»

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ الْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ.. لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۳؛

در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز و حرکت کشتی در دریا... آیاتی است برای گروهی که تعقل می کنند.»

تفکر حسی و خیالی تا با تفکر عقلانی پیوند نخورد، نفع معنوی نمی دهد. آنانی که در فهم حسی و خیالی محصور شده اند، افراد فرو افتاده در مرتبه حیوانی هستند که فقط به سود و بهره مادی توجه دارند، لذا هرگز به حقیقت آشنا نمی شوند؛ از حوادث و دگرگونیها، و تاریخ

گذشتگان عبرت نمی گیرند، و با برخورد بسیاری از ظرایف آفرینش در پدیده ها متنبه نمی شوند. هیچ جای تعجب نیست اگر قرآن اینان را بدترین جنندگان معرفی می کند.

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ۝۱»

بدترین جننده ها نزد خدا کرها [ از شنیدن حق ] و لالهایی [ که حق را نمی گویند ]، هستند که تعقل نمی کنند (عقلشان را به کار نمی بندند).

محبوس ماندن در حواس، باعث کری در شنیدن حقیقت و لال بودن در بیان حقیقت می شود.

بنابراین، ارزش مثبت اخلاقی در ادراکات حسی اینست که به خدمت عقل در آیند و کسی ادراکات حسی را وسیله ای در جهت بهره گیری عقلی قرار می دهد، دارای حُسن خُلق، و آن کس که ماندن در حس و خیال را بر می گزیند دارای سوء خلق می باشد.

علوم تجربی (فیزیک، شیمی، علوم پزشکی و...) که در پرتو حس و تفکر حسی و خیالی پدید می آیند می توانند وسیله خوبی برای کسب معنویات و فضایل باشند. با وسایل تکنیکی می توان رشد فکری، فرهنگی و اخلاقی و... را سریعتر کرد. رادیو و تلویزیون و دستگاههای عظیم چاپی و وجود ماهواره ها، دستگاههای کامپیوتری و... اگر در خدمت بالا بردن دانش و فضایل اخلاقی باشند، جامعه زودتر با آداب انسانی، اجتماعی و اخلاقیات آشنا خواهد شد و با معرفتی عالی به حیات انسانی اش ادامه خواهد داد. اما افسوس که بهره گیری مادی و شهوانی از این دستگاهها خط بطلان بر معنویت و آداب انسانی کشیده است و وسایل ساخته شده دست بشر، بر علیه بشر به کار گرفته شده است. این وسایل در خدمت گروهی منحرف و دنیا پرست و عیاش در آمده که به هر گونه که دلخواه آنان است، از آنها استفاده می کنند؛ نه به گونه ای که فطرت انسانی طالب آن است.

در دنیای امروز علوم تجربی، دانشمندان فیزیک و شیمی و فنی، عالمان به اقتصاد و...

بازوی قوی هوسبازان شرقی و غربی می باشند، و تحصیل و به کارگیری این علوم در دنیای امروز ارزش منفی پیدا کرده است؛ تحصیل علم در جهت قوی تر شدن و به ظلم و تعدی بیشتر ادامه دادن. در حالی که صاحبان این علوم نیز می توانند خدمتگزار مردم و فرهنگ و دین باشند، گمراهی و جهل و بی فرهنگی را از جامعه ها محو کنند، اکثریت مطلق انسانها را

که در فقر و بی فرهنگی می سوزند، نجات دهند و قصد تثبیت موقعیت سیاسی و اجتماعی خود در نزد جانیان جامعه را نداشته باشند. در این صورت، به کارگیری آن علوم، با ارزشی مثبت خواهد داشت.

در نظام اسلامی از دانشمندان و پژوهشگران علوم تجربی انتظار می رود که در تحصیل دانش تجربی و به کارگیری آن، خشنودی خدا و خدمت به بندگان او را مورد نظر داشته باشند.

انتظار اسلام و جامعه اسلامی از دانشگاه اینست که افرادی متعهد و مسؤول و انسان دوست تربیت کند تا علوم خویش را در خدمت انسان و انسانیت قرار دهند؛ که دانشمند فیزیکی، یا شیمی، یا یک دانشجو در علوم تجربی قبل از این که یک فیزیکدان یا شیمیدان یا پزشک و... باشد، یک انسان است و باید متخلق به اخلاق الهی باشد.

خلاصه این که علوم تجربی که در پرتو ادراک حسی و خیالی و تفکر در آنها به دست می آید آن گاه که در خدمت دین (خداشناسی، معادشناسی و...) و رشد انسانی در آید از ارزش اخلاقی مثبت برخوردار خواهد شد. در صورتی که عامل انحراف و گمراهی واقع شود، ارزش اخلاقی منفی پیدا خواهد کرد. و لذا دانشمندانی مورد وثوق و اعتماد هستند که از عقل و دین در جهت دادن به علوم خود کمک بگیرند.

امام علی علیه السلام فرمود:

«... وَ الْمُؤْتُوْقُ بِهٖ صَاحِبُ الْعَقْلِ وَ الدِّیْنِ (۱)؛ صاحب عقل و دین مورد اعتماد و اطمینان است.»

## ادراک عقلی

انسان از نیرو و قوه دیگری نیز برخوردار است که گاه به تجزیه و تحلیل و بررسی مسائل می پردازد که حواس پنجگانه از درک آن عاجزند، مانند: شناخت هستی، شناخت توحید، معاد و... و گاهی به درک کلیات نایل می شود، مانند: تصور انسان، جهان، حیوان، جماد و... و گاهی نیز جداکننده حق از باطل، خوب از بد و بیان کننده معیارهای کلی حق و باطل و خوبی و بدی می شود، مانند: حسن و خوبی عدالت و قبح و زشتی ظلم.

از چنین نیرو و قوه ای که به درک مسائل غیر محسوس، کلیات و حق و باطل نایل

ص: ۴۱

می شود، به عقل نظری تعبیر می کنند. لذا انسان دارای فطرتی به نام فطرت عقل می باشد که قادر است با تصرف در ادراکات حسّی به ادراکات غیر حسّی نایل شود و یا به طور مستقل به فهم مسائلی چون حسن عدالت و قبح ظلم برسد. و یا قوانین تجربی را تعمیم داده، آنها را به صورت کلی در آورد.

و نیز همین نیرو قادر است مسائلی عملی را به طور مستقل یا به کمک دین تشخیص داده و انسان را به انجام آن برانگیزد (باید امانت دار بود، باید ولی نعمت خود را ستایش و حمد کرد و...) آن نیرو را از این جهت عقل علمی می گویند.

پس، منظور از عقل - که با دخالت در ادراکات حسّی و خیالی بهره معنوی می گیرد - همان عقل نظری است که زیربنای مسائل عملی، عقل عملی و اخلاق عملی است.

انسان با فهم عقلی، با حق بودن خدا، معاد، دین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و... پی می برد و با فهم عقلی، خیر را از شرّ، حق را از باطل جدا می کند و در پرتو این فهم، نفس، عقال شده و کمتر دچار لغزش و خطا می شود. بدین لحاظ، در لغت، عقل را به امساک، خودداری کردن و بستن، معنا کرده اند (۱). و این معنا در بیان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در جواب شمعون که از عقل سؤال کرد، آمده است.

«إِنَّ الْعَقْلَ عِقَالٌ مِنَ الْجَهْلِ (۲)؛

عقل ریسمانی است که [نفس را از افتادن در] جهل می بندد.»

این نیرو در حقیقت حصار و دژی است که نفس را از نفوذ آلودگیها و آفات جهل و گمراهی محفوظ می دارد.

«وَالنَّفْسُ مِثْلُ أَحْبَثِ الدَّوَابِّ فَإِنَّ لَمْ تُعْقَلْ حَارَتْ ۳؛

نفس مانند بدترین جنبندها است، اگر عاقل نشود، هلاک می گردد. (در پرتگاه جهل و ضلالت و شهوات می افتد و در مرتبه حیوانی سقوط می کند).»

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«الْأَنْفُسُ طَلَقَهُ لَكِنَّ أَيْدِيَ الْعُقُولِ تُمْسِكُ أَعْتَبَهَا عَنِ النَّحْوِسِ (۳)؛

ص: ۴۲

---

۱- (۱) - عَقَلَ البعير بالعقال، شتر را با پا بند بست، زنجیر کرد. مرحوم علامه طباطبائی (ره) در تفسیر المیزان در بیان معنای عقل می گوید: «اصل در معنای عقل، عقد و امساک است...»

۲- (۳و۲) - بحار، ج ۱، ص ۱۱۷، روایت ۱۱.

۳- (۴) غرر الحکم، فصل اول، ص ۹۱، شرح غرر، ج ۲، ص ۱۱۹، شماره ۲۰۴۸.

نفسها] ی مردم] آزاد و رهایند، لکن دست عقل عنان و زمام آنها را گرفته و از بدیها نگاهشان می دارد.»

عقل به عنوان نیروی مشخص حق و باطل در حسن و قبح مسائل، ظرف مسائل اخلاقی در بعد نظری و عملی است (۱). بهره گیری معنوی از عقل در خداشناسی، هستی شناسی، معاد شناسی و مسائل اخلاقی و... نه تنها دارای ارزش اخلاقی مثبت بوده بلکه عاملی مهم در ظهور فضایل و صفاتی است که دارای ارزش اخلاقی مثبت هستند. هر چند صحبت از مفهوم عقل و مسائل مربوط به عقل به نحو گسترده در این مقام نمی گنجد؛ ولی به دلیل اهمیت مطلب به چند نکته اشاره می کنیم.

۱ - توصیف عقل در روایات

۲ - رابطه عقل و دین

۳ - عالی ترین بهره گیری از عقل

### وصف عقل در روایات

وصف عقل در روایات بیانگر اهمیت و نقش عظیم آن در رشد و کمال انسانی است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«بِالْعَقْلِ كَمَالُ النَّفْسِ (۲)؛

کمال نفس در پرتو عقل ممکن است.»

و نیز فرمود:

«الْعَقْلُ أَقْوَى اسَاسٍ (۳)؛

قویترین پایه (اخلاق انسانی و رشد معنوی) عقل است.»

و نیز فرمود:

«الْعَقْلُ مُنَزَّهٌ عَنِ الْمُنْكَرِ امْرٌ بِالْمَعْرُوفِ (۴)؛

عقل، پاک از بدیها و هدایتگر به خوبیهاست.»

و نیز فرمود:

«بِالْعَقْلِ صَلَاحُ كُلِّ امْرٍ (۵)؛

---

۱- (۱) - در بخش اول اخلاق اسلامی به این نکته اشاره کردیم که اخلاق در مرتبه عقلانی نفس مطرح می گردد، زیرا در این مرتبه است که حسن قبح، خوب و بد، صفات فضیلت و رذیلت، معنا و مفهوم پیدا می کنند.

۲- (۲) شرح غرر، ج ۳، ص ۲۳۴، شماره ۴۳۱۸.

۳- (۳) شرح غرر، ج ۱، ص ۱۲۸، شماره ۴۷۵.

۴- (۴) شرح غرر، ج ۱، ص ۳۲۸، شماره ۱۲۵۰.

۵- (۵) شرح غرر، ج ۳، ص ۲۳۴، شماره ۴۳۲۰.

صلاح هر کاری به سبب عقل و در پرتو عقل است.»

امام صادق علیه السلام فرمود:

«دَعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ (۱)؛

اساس [ رشد و کمال ] انسان به عقل است.»

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«وَالْعَقْلُ الْكَامِلُ قَاهِرُ الطَّعْنِ السَّوِّءِ (۲)؛

عقل کامل، خصلت بد را نابود کرده، از بین می برد.»

### رابطه دین و عقل

رابطه دین و عقل، رابطه ای اعتباری نبوده بلکه رابطه ای حقیقی با هم داشته و لازم و ملزوم یکدیگرند، آن جا که دین وجود دارد، عقل هست و آن جا که عقل هست دین وجود دارد. این یک قرار داد نیست، بلکه خداوند، نفس را به گونه ای آفریده که در مرتبه عالی وجودی اش (مرتبه روح انسانی و عقل) ناگزیر از پذیرش دین است و این مرتبه ظرف فهم و درک اخلاق و دین است.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«قَوْمُ الْمَرْءِ عَقْلُهُ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ (۳)؛

قوم و پایداری مرد به عقل اوست و دین ندارد کسی که عقل ندارد.»

امام علی علیه السلام فرمود:

«أَصْلُ الْإِنْسَانِ لُبُّهُ وَ عَقْلُهُ دِينُهُ (۴)؛

اساس انسان عقل او و عقلش دین او می باشد.»

قرآن مجید آنانی را که کفر می ورزند و دین را به بازی می گیرند، بی عقل خوانده است.

«وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بِكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ۵؛

«وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَ لَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ۶؛

و هنگامی که آنها را به سوی نماز فرا خوانید، آنان نماز را به تمسخر و بازی گیرند این، بدان جهت است که آنان مردمی ناآگاهند و تعقل نمی کنند.»

ص: ۴۴

---

۱- (۱) بحار، ج ۱، ص ۹۰، روایت ۱۷، طبع تهران.

۲- (۲) بحار، ج ۷۸، ص ۶، طبع تهران.

۳- (۳) بحار، ج ۱، ص ۹۴، روایت ۲۹.

۴- (۴) بحار، ج ۱، ص ۸۲، روایت ۲، طبع تهران.



## بهره گیری از عقل

بر اساس رابطه حقیقی دین و عقل، عقل ما را به اطاعت از خدا و دین فرا می خواند، و رابطه معنوی ما را با خدا برقرار کرده و آن را حفظ می کند.

آن گاه که انسان با خدا - که دارای صفاتی کمالیه است - رابطه معنوی داشته باشد، قابلیت در او به وجود می آید که خدای متعال صفات کمال را به او می بخشد. و انسان متخلق به اخلاق الهی می گردد.

بنابراین، عالیتترین بهره مندی از عقل، اطاعت از خدای متعال است که نتیجه آن کمال انسانی، رشد وجودی و افاضه صفات فضیلت از جانب خدای متعال به انسان است.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد: عقل چیست؟ حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«الْعَمَلُ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَ أَنَّ الْعَمَالَ بِطَاعَةِ اللَّهِ هُمُ الْعُقَلَاءُ؛

[عقل] عمل به اطاعت خدای متعال است؛ براستی، عاملین به طاعت خدا(۱) همان عاقلانند و بس.»

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«أَعْقَلُكُمْ أَطْوَعُكُمْ (۲)؛

عاقلترین شما مطیع ترین شماست [برای خدای متعال].»

طبیعی است که انسان مطیع خداوند، از هر پستی ای دور خواهد بود.

نیز فرمود:

«أَعْقَلُ النَّاسِ أْبَعْدُهُمْ عَنْ كُلِّ دَيْتَةٍ (۳)؛

عاقلترین مردم دورترین آنها از هر پستی (گناه و بدی) است.»

شناخت معارف دینی مقدمه ای برای این بهره گیری است. چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«إِنَّ أَعْقَلَ النَّاسِ عَبْدٌ عَرَفَ رَبَّهُ فَأَطَاعَهُ... (۴)؛

عاقلترین مردم بنده ای است که پروردگارش را بشناسد و او را اطاعت کند.»

به امید روزی که بشر از عقلش بهره کافی بگیرد؛ آنچنانکه از احساس و تجربه بهره گرفته است.

- ۱- (۱) - بحار، ج ۱، ص ۱۳۱، روایت ۲۰، طبع تهران.
- ۲- (۲) شرح غرر، ج ۲، ص ۳۶۹، شماره ۲۸۳۰.
- ۳- (۳) شرح غرر، ج ۲، ص ۴۱۳، شماره ۳۰۷۳.
- ۴- (۴) بحار، ج ۷۷، ص ۱۷۹، روایت ۱۵.



۳- انسان و زیبایی

اشاره

ص: ۴۷



## انسان و زیباگرایی

از جمله فطرت‌هایی که در انسان وجود دارد، فطرت زیباگرایی است. بطوری که این واقعیت را در خود می‌یابد که به جانب آنچه زیباست جذب می‌شود. و هیچ نیرویی در عالم طبیعت قادر نیست او را از زیباگرایی منع کند و بگوید: مناظر زیبای طبیعت را زیبا نبین و میل به زیبایی‌های آن نداشته باش، چون میل فطری و کشش درونی امری تکوینی بوده و با امور اعتباری و قراردادی بسیار تفاوت دارد. البته افراد اجتماع و یک مکتب قادر هستند به زیباگرایی انسان جهت داده و آن را در مسیر دلخواه هدایت کنند. پس شبهه‌ای نیست در این که انسان چنین فطرتی را در خود می‌یابد و در فهم مفهوم زیبایی ابهامی نمی‌بیند؛ مانند علم و هستی که ابهامی ندارند.

مفهوم زیبایی انسان را در ابتدا به یاد حسن ظاهری موجودات می‌اندازد؛ حسن جمال، حسن صورت، حسن رنگ و خط، حسن هنر و نیکوییهای بسیار دیگر که در پدیده‌ها وجود دارد. بطوری که به هنگام مواجه شدن با آنچه زیباست، آثار زیبایی را در خود می‌یابد. نشاط و لذت، دو حالتی هستند که در پی درک زیبایی پدید می‌آیند، الفاظ نمی‌توانند معرف زیبایی باشند. عالی‌ترین معرف زیبایی، همان یافتن ماست.

## جهت دادن به زیباگرایی

آنچه برای انسان مهم است جهت دادن به میلها و فطرت‌هایش می‌باشد. اگر چه اصل ظهور فطرت زیباگرایی از عهده ما خارج است؛ ولی جهت دادن به آن در عهده ماست. انسان

برای یافتن جهت و یا جهت دادن به خواسته های فطری، به خارج از وجود خود مراجعه نمی کند.

همان گونه که خدای بزرگ غریزه و امیال شهوی و یا فطرت زیباگرایی و... را در ما آفریده است، فطرت دیگری را هم آفریده که به آن جهت دهد؛ مانند فطرت کمال جویی که پیوندی خاص با فطرت خداجویی دارد. فطرت عقلی به ما می گوید: خدا هست و دارای جمیع صفات کمالیه می باشد. فطرت کمال جویی و خداجویی ما را به طرف آن برمی انگیزد و ندایش را توسط عقل و وجدان انسانی به تمام امیال، فطرتها و غرایز می رساند که در این جهت خاص قرار گیرند.

به دنبال فطرت خداجویی و در جهت قرار گرفتن تمام ابعاد وجودی انسان، فطرتی دیگر که تا آن وقت ناآگاه بوده، آگاه می شود و آن فطرت شهود است؛ فطرتی که تمام ابعاد را به مشاهده حق و هستی مطلق فرا می خواند. انبیای عظام که از جانب خدای متعال به رسالت برانگیخته می شوند، فطرت جهت یابی را در انسان ایجاد نمی کنند؛ بلکه فطرت خفته و عقل خفته را بیدار می کنند.

علی علیه السلام می فرماید:

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَشْتَأِدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ... (۱)»؛

خداوند رسولانش را در میان مردم برانگیخت و پیامبرانش را پی در پی به سوی بشر فرستاد تا آن عهد و پیمان فطری را از آنان طلب کند و نعمت فراموش شده را به یاد آنان آورد و به سبب تبلیغ (رساندن دینش) حجت را بر آنان تمام کند و عقلهای پنهان مانده (در نهادشان) را بیرون آورد...»

فطرت کمال جویی به فطرت زیباگرایی جهت می دهد؛ تا در طریق خداجویی باشد. این حکم عقل است که در جهان آفرینش، دانی باید در خدمت عالی و در جهت آن باشد.

عالی ترین فطرت در انسان فطرت خداگرایی، خداجویی و خداپرستی است، لذا فطرتها و امیال دیگر باید در آن جهت قرار گیرند تا عدالت حفظ شود و هیچ انحرافی در بعدی از ابعاد وجودی انسان پدید نیاید.

آن گاه که فطرت زیباگرایی با فطرت خداپرستی پیوند خورد، رنگ توحیدی و الهی خواهد

ص: ۵۰

گرفت و در مشاهده هر زیبایی، جلوه و زیبایی حق را نظاره خواهد کرد؛

«إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ... (۱)»؛

خدا زیباست و زیبایی را دوست می دارد.

مبدأ هر زیبایی در جهان هستی، آن زیبای مطلق است که زیبایی اش ذات اوست؛ همان گونه که وجود هر موجودی از خداست، زیبایی او نیز از خداست. بنابراین، فطرت زیباگرایی باید گرایش به زیبایی مطلق را اصل، و توجه و میل به زیبایی های موجود در پدیده ها را وسیله ای جهت رسیدن به اصل قرار دهد. لذا توجه و میل به زیبایی در موجودات باید در حدی باشد که انحراف اخلاقی و انسانی به دنبال نداشته باشد.

نگاهی - هر چند کوتاه - به جوامع امروز (غرب و شرق و پیروان این دو بلوک) به ما نشان می دهد که بُعد زیباگرایی انسان در جهت تمایلات شهوانی و حیوانی و نیز در وسایل مبتدلی که دنیای امروز - به خصوص غرب - رواج دهنده آن است، قرار گرفته است. به عبارت دیگر، زیبایی و زیباگرایی به انحصار حیوانیت در آمده و باعث شده زیبایی دین و انسانیت کم رنگ، بلکه در برخی از جوامع بی رنگ شود؛ زیرا:

«طَاعَةُ الشَّهْوَةِ تُفْسِدُ الدِّينَ (۲)»؛

پیروی از خواسته های نفسانی و حیوانی، دین را فاسد می کند.

عامل مهم در نفی حکمت و مانع رسیدن به حقایق هستی، شهوت است.

علی علیه السلام فرمود:

«لَا تَجْتَمِعُ الشَّهْوَةُ وَالْحِكْمَةُ (۳)»؛

شهوت و حکمت با هم جمع نمی شوند.

در فرهنگ اسلام بر خلاف آنچه در فرهنگ غرب مشاهده می شود، بعد زیباگرایی، انسان را به سوی یافتن زیبایی مطلق هدایت می کند. به عنوان مثال، انسان مسلمان برای راز و نیاز با خدا در نیمه شب از خواب برمی خیزد، دست به دعا برداشته، عرض می کند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ مِنْ جَمَالِكَ بِأَجْمَلِهِ وَكُلِّ جَمَالِكَ جَمِيلًا. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِجَمَالِكَ كُلِّهِ... (۴)»

ص: ۵۱



۲- (۲) شرح غرر، ج ۴، ص ۲۴۹.

۳- (۳) شرح غرر، ج ۶، ص ۳۷۰.

۴- (۴) قسمتی از دعای سحر در ماه مبارک رمضان.

هر فطرتی در انسان - به جز فطرت توحید و کمال جویی - از دو گرایش برخوردار است:

۱ - گرایش مادی، احساسی، شهوی و حیوانی

۲ - گرایش معنوی، عقلانی، شهودی و انسانی

این گرایش‌ها به لحاظ دو بُعدی بودن نفس انسان (مرتبه حیوانی و انسانی) بوده است، لذا گرایشها در فطرتها تابع ابعاد وجودی انسان است.

گرایش‌های معنوی که از مرتبه عالی وجودی انسان ناشی می‌شود و به حقیقت انسانی وابسته اند، به عنوان اصل بوده و گرایش‌های مادی و شهوی که از مرتبه دانی نفس سرچشمه می‌گیرند و به بُعد حیوانی و جسمانی وابسته اند، فرع می‌باشند و بر اساس متابعت فرع با اصل، زیباگرایی معنوی باید مقدم بر زیباگرایی شهوی باشد.

### معیار زیبایی

معیار ما در زیباشناسی معنوی چیست؟

آیا معیار زیبایی لذت است؟ یعنی، هر چه دارای لذت است، زیباست؟

آیا معیار زیبایی محبت است؟ یا حسن ظاهری یا حسن باطنی؟

آیا معیار زیبایی مطلوب بودن یک شیء است؟ یا هنر؟ و یا اصل وجود؟

معیار زیبایی در نگاه اشخاص با معیار زیبایی از دید شرع و عقل متفاوت است؛ چه بسیار چیزها که از دید اشخاص زیباست؛ ولی از دید شرع و عقل زشت است و بالعکس، چیزهایی از نظر دین و شرع زیبا هستند و از دید افرادی زشت. برای شناخت معیار زیبایی باید بُعد مادی آن را از بُعد معنوی جدا کرد. به این دلیل که زیبایی در بُعد مادی معیاری دارد و در بُعد معنوی معیاری دیگر. این نکته نیز لازم به بیان است که معیار زیبایی را در سرشت انسان باید جستجو کرد نه در خارج از نهاد انسان.

شاید بتوان گفت: آنچه خواسته نفس را برآورده کند، برای انسان زیباست و با تفاوت خواسته های نفس، زیبایی نیز متفاوت خواهد بود. خواسته های غریزی در بعد حیوانی با خواسته های انسانی در بعد انسانی کاملاً متفاوت هستند. معیار زیبایی در بعد حیوانی خواسته های غریزی است و معیار زیبایی در بعد انسانی خواسته های انسانی. در مرحله تراحم

دو خواسته متضاد، نفس جانب خواسته ای را خواهد گرفت که غلبه بر بعد مقابل داشته باشد.

غلبه و قوی بودن یکی از آن دو بعد، معیار زیبایی را مشخص کرده، انسان را در رسیدن به آن تحریک خواهد کرد. در غلبه خواسته های حیوانی، مصداق زیبایی، چیزهایی است که در جهت ارضای آنها باشد. برعکس، در غلبه خواسته های انسانی، مصداق زیبایی همان چیزی است که در جهت برآوردن آن خواسته هاست و نفس، آنها را زیبا می بیند.

مرحله انسانی - که عالی ترین مرتبه وجودی نفس است - تقدّم رتبی و شرفی بر مرتبه حیوانی نفس دارد. لذا انسان باید معیار در زیبایی را خواسته های انسانی قرار دهد و در مرحله تراحم، به معیار انسانی زیبایی توجه کند. در مرحله انسانی هم باید به عالی ترین خواسته نظر کنیم و بنگریم که عالی ترین خواسته انسانی کدام است. معیار حقیقی زیبایی در عالی ترین خواسته انسانی نهفته است.

اگر به عمق وجود خود بنگریم، خواهیم یافت که ما طالب رشد وجودی هستیم؛ به طور فطری از نقص رنج می بریم. نقص، نداشتن است و کمال، داشتن؛ وجود ناقص فاقد بسیاری از کمال ها است. فطرتی که از نقص رنج می برد، از داشتن رشد وجودی و ظرفیت بیشتر وجودی لذت می برد. خلاصه این که معیار زیبایی، وجود و رشد وجودی است که نتیجه آن، لذت معنوی و روحانی نفس است؛ چنانکه معیار زشتی، نقص است که نتیجه آن رنج و درد روح انسانی است.

بنابراین، لذت، محبت، زیبایی ظاهری، مطلوب بودن یک شیء، و هنر، معیار زیبایی نیستند؛ بلکه جهات معنوی و انسانی لذت، محبت، هنر، مطلوب بودن یک شیء و حسن باطنی نتیجه و اثر رشد وجودی است. به عنوان قاعده کلی می گوییم: آنچه در جهت وجود و رشد وجودی باشد از دید عقل و شرع زیبا، و آنچه در نقص آن قرار گیرد زشت است.

### زیباگرایی حسی

انسان به عنوان موجودی در طبیعت، از بعد احساسگرایی برخوردار است و ادراکات او باید از این مسیر عبور کند تا به فهم و درکی بالاتر برسد. با توجه به این واقعیت است که قرآن مجید انسان را از طریق تفکر در آیات آفاقی و طبیعت مادی به سوی خالق و رب آنها هدایت می کند؛

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي

الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ...

لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۱؛

در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و شد شب و روز و کشتیهایی که در دریا می روند و به مردم سود می رسانند، و در بارانی که خداوند از آسمان فرو می فرستد تا زمین مرده را بدان زنده کند...

برای خردمندانی که درمی یابند عبرتهاست.»

«سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ... ۲؛

به زودی آیات و نشانه های خود را در اقطار آسمانها و زمین (ستارگان و غیر آنها) و در نفسهایشان به آنها نشان می دهیم تا آشکار گردد که او حق است...»

این قانون در مورد فطرت و زیبایی انسان نیز جاری بوده و قرآن، آن را از طریق توجه به زیبایی های مادی، به حق فراخوانده است. لذا از دید قرآن، زیباگرایی حسی وسیله ای جهت رسیدن به حق است.

«إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ... ۳؛

ما آسمان دنیا را به زینت ستارگان زینت دادیم.»

«أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَ زَيَّنَّاهَا... ۴؛

آیا آسمان را بر فراز خود نمی نگرند که چگونه آن را بنا نهادیم و زینت دادیم...»

آیات فوق به خوبی نشان می دهد که زیباگرایی حسی باید وسیله رشد و هدایت انسان به سوی حق باشد.

به گلهایی که دست تدبیر حق آنها را رنگ آمیزی کرده و به آنها لطافت داده بنگرد. حُسن ظاهری گل از کانال چشم، حُسن لطافت آن از طریق حس لامسه، حُسن بویایی اش از راه شامه و... مشهود نفس است. این ظواهر برای نفس زیبا هستند؛ اما بعد انسانی وقتی به آنها نظر دارد که شائبه شهوی در بین نباشد. روح انسانی زیباییهای حسی را نمود و آیه ای از زیبایی وجود می بیند و به آن گرایش پیدا می کند. این گونه توجه به زیباییهای حسی دارای ارزش اخلاقی مثبت است.

نظری که قوه شهویه را تحریک کند و زمینه اعمال هواهای نفسانی را فراهم نماید، ارزش اخلاقی منفی دارد؛ اگرچه بعد حیوانی لذت می برد و شادمان است، اما بعد انسانی نه تنها لذت نمی برد و در رنج است؛ بلکه آن را زیبا نمی بیند، زیرا معیار زیبایی در نظرش چیزی است که زمینه رشد وجودی را در برداشته باشد.

نفس در بعد حسّی، همان صورت منعکس شده در ذهن را زیبا می بیند؛ خواه نگرش به آن شهوی باشد خواه غیر آن، ولی زیبایی در بعد عقلی، آن صورت منعکس شده نیست بلکه نحوه نظر به آن - که آیه و نشانه ای از زیبایی وجود مطلق است - زیبا می باشد.

زیباییهای حسّی دارای بقا نیستند؛ منظره های جالب طبیعت با یک طوفان زیبایی خویش را از دست می دهند؛ جوان زیبا با پیر شدن یا در اثر حادثه ای، زیبایی اش را از دست می دهد و بالاخره زیبایی حسّی با تغییر و تحوّل مادی دگرگون می گردد. لذت این گونه زیباییها موقت است. فطرت انسانی در پی لذات دائمی بوده و فطرت توحیدی و کمال جویی انسان، لذات گذرا را معدوم می پندارد.

علی علیه السلام فرمود:

«لا لذة فی شهوة فانیة (۱)؛

در شهوتی که فناپذیر است لذتی نیست.»

زیبایی حسّی اگرچه ممکن است به نفس آرامش نسبی بخشد؛ اما هیچ گاه به آن قانع نمی گردد و بی نیاز نمی شود. این آرامش، زودگذر بوده و سختی ها به دنبال خواهد داشت؛ این لازمه شیرینی دنیاست.

علی علیه السلام فرمود:

«حلاوة الدنیا توجب مرارة الاخرة و سوء العقبی (۲)؛

شیرینی دنیا، موجب تلخی و پستی آخرت می شود.»

زیبایی حسّی برای نفس شیرین است؛ اما اگر بعد انسانی به آن نظر نداشته باشد، سختی و تلخی آخرت را به دنبال خواهد داشت.

دنیای مادیّت امروز با تبلیغات زهر آگینش فطرت زیباگرایی بشر را متوجه زیباییهای حسّی کرده و شعله شهوت را در نفسها فروزان ساخته است. و بدترین اثر منفی آن در روان انسان این است که زیباییهای معنوی را از بشر گرفته؛ به طوری که دید شهوی انسان به آنها به دیده زشتی می نگرد.

١- (١) شرح غرر، ج ٦، ص ٣٩٣.

٢- (٢) شرح غررالحكم، ج ٣، ص ٣٩٨.

ظرف زیباییهای معنوی، روح انسانی است؛ و بعد حیوانی قادر به درک زیباییهای معنوی نبوده، چون ظرفیت وجودی اش چنین اقتضایی را ندارد. درک این نوع زیبایی در جهان طبیعت خاص روح انسانی است.

قبل از این که در اطراف زیباییهای معنوی مطالبی گفته شود، به بیان زیبایی روح انسانی می پردازیم.

در دیدگاه توحیدی، اصل وجود، زیباست و زیبایی هر موجودی وابسته به مرتبه وجود آن موجود است هر پدیده ای در هستی دو جهت دارد: جهت وابستگی تام به خدای متعال و جهت حد وجودی. حد وجودی یک موجود جنبه ناداری و صفت نقص اوست؛ چون ناداری و نقص، نبود کمال است؛ زیرا معیار زیبایی، وجود است و این معیار در حد وجودی یک پدیده نیست.

اما جهت وابستگی موجود به خداوند متعال که همان وجود اوست، زیباست. این که قرآن می فرماید:

«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ۙ ۱»

خدایی که هر موجودی را به نیکوترین وجه آفرید.

شاید اشاره به این باشد که وجود هر موجودی به لحاظ وابستگی اش به خدای متعال حسن است. نفس این وابستگی، حسن است و وجود هر پدیده ای عین وابستگی به خداست.

وقتی معیار در زیبایی وجود باشد، این قاعده ما را بر آن می دارد که بگوییم هر چه وسعت وجودی یا ظرفیت وجودی بیشتر باشد، آن موجود زیباتر خواهد بود.

در مقایسه انسان با موجودات دیگر، چنین به نظر می رسد که بعد انسانی انسان از هر موجودی زیباتر است. قرآن، ما را به این نکته متوجه ساخته و می فرماید:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۙ ۲»

ما انسان را در نیکوترین صورت و نظام خلقت آفریدیم.

«... وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ۙ ۳»

... و شما را تصویر کرد سپس صورتهایتان را زیبا نمود و سرانجام بازگشت به سوی اوست.»

انسان به لحاظ این که از وجود قوی تر و والاتری برخوردار، و منزلت او در نزد خدا بیشتر می باشد، زیباتر است. فطرت عقل، فطرت توحیدی و حقیقت شهودی انسان در میان مخلوقات، نیکوترین هستی را داراست. انسان عالی ترین جمال را با خود دارد و آن روح انسانی است.

اگر روح انسانی طالب زیبایی معنوی است بدان جهت است که می تواند خود را در آن نشان دهد و در آن ظاهر شود. به نظر می رسد بیان امیرالمؤمنین علیه السلام در همین رابطه باشد:

«جَمَالُ الرَّجُلِ حِلْمُهُ (۱)؛

زیبایی مرد حلم است.»

«جَمَالُ الرَّجُلِ الْوَقَارُ (۲)؛

زیبایی مرد، وقار و متانت اوست.»

«جَمَالُ الْبَاطِنِ حُسْنُ السَّرِيرَةِ (۳)؛

زیبایی باطن، نیکویی سیرت است.»

«الْحِلْمُ زَيْنُ الْخُلُقِ (۴)؛

حلم، زینت اخلاق است.»

«حُسْنُ الْعَقْلِ جَمَالُ الظَّوَاهِرِ وَ الْبَوَاطِنِ (۵)؛

زیبایی ظاهرها و باطنها، نیکویی عقل است.»

«الْعِلْمُ جَمَالٌ لَا يَخْفَى (۶)؛

علم زیبایی است که پنهان نمی شود.»

«الْصِّدْقُ جَمَالُ الْإِنْسَانِ وَ دَعَامَةُ الْإِيمَانِ (۷)؛

راستی، زیبایی انسان و پایه ایمان است.»



- ۱- (۱) شرح غرر، ج ۳، ص ۳۵۶.
- ۲- (۲) شرح غرر، ج ۳، ص ۳۶۲.
- ۳- (۳) شرح غرر، ج ۱، ص ۳۱۳.
- ۴- (۴) شرح غرر، ج ۱، ص ۷۴.
- ۵- (۵) شرح غرر، ج ۳، ص ۳۸۲.
- ۶- (۶) شرح غرر، ج ۱، ص ۳۸۱.
- ۷- (۷) شرح غرر، ج ۲، ص ۱۴۳.

«صَوَابُ الْفِعْلِ يُزَيِّنُ الرَّجُلَ (۱)؛

درستی کار، به مرد زینت می بخشد.»

انسان زیبا کسی است که به صفات الهی متخلّق شود و فضایل درون را به منصفه ظهور برساند. بنابراین، روح انسانی و آنچه در آن پنهان است، زیبا بوده و مظهر زیبایی در ظهور فعلی فضایل است.

### دعا و پرستش حق، مظهر زیبایی انسان

طی مطالب گذشته دانستیم که معیار زیبایی، وجود و آنچه در جهت وجود است، می باشد و در میان مخلوقات، روح انسانی زیباترین زیباهاست.

از دیدگاه توحیدی، شکی نیست که جمال انسان شعاعی از جمال خداوندی است و تردیدی نیست که هر زیبایی، طالب زیبای دیگری است که برتر از او باشد، زیرا در شأن خویش نمی بیند که هم جوار زیبایی ضعیف شود و تجربه به ما نشان می دهد که انسان در این دنیا در کنار هر زیبایی و هر تجملی پس از گذشتن لحظاتی، احساس خستگی می کند، حتی اگر محو در زیبایی شود. بنابراین، در شأن انسان نیست که به جمال طبیعت و خوب رویان این جهان که جمالی در حدّ زیبایی حقیقت او ندارند، خوی گیرد. این سایه، زایل شدنی است و هیئات که عاقل به چنان سایه ای مغرور گردد و آرامش را در جواز آن طلب نماید. آنچه در شأن اوست اینست که به زیبای مطلق نظاره کند و بر نور جمالش بیفزاید و مظهر او گردد.

پس، بر اوست که دائم این سخن را زمزمه کند.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَمَالِكَ بِأَجْمَلِهِ وَكُلُّ جَمَالِكَ جَمِيلٌ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَمَالِكَ كُلَّهُ (۲)».

این زمزمه بدان جهت است که خدا سزاوار وصف جمیل است. چنانکه حضرت علی علیه السلام فرمود:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ أَهْلُ الْوَصْفِ الْجَمِيلِ (۳)؛

ص: ۵۸

۱- (۱) شرح غرر، ج ۴، ص ۱۹۹.

۲- (۲) دعای سحر؛ خدایا به راستی تو را از جمالت به نحو تمام درخواست می کنم و هر جمال تو زیباست، خدایا به راستی من تو را به تمام جمالت درخواست می کنم.

۳- (۳) نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۹۰، ص ۲۶۹.

زیبایی طبیعت در لطافت گل و بوی عطر آن و در منظره زیبای دشت و کوه و جنگل و چشمه های جوشان آن از دل سنگلاخها و صخره ها و... ظاهر می گردد و هر بیننده ای را به خود جلب کرده، او را به شگفت و می دارد.

امّا انسان، این زیباترین زیباها و این روح خدا در طبیعت، هر پدیده ای را در برابر زیبایی خویش خاضع می گرداند؛ تا به جهان هستی بفهماند که به خاطر او آفریده شده است.

واضح است که آنچه زیبای ظاهری در بر دارد، مصداقی از زیبایی طبیعت است. زیبایی روح انسانی، در چشمهای بادامی و ابروهای کمانی و... نیست؛ این نوع زیبایی و جمال، ظاهری از طبیعت است. ظهور جمال انسانی در کلام و بیان اوست؛ در اندیشه و رفتار اوست؛ زیبایی انسان در حسن خلق و مکارم اخلاق ظاهر می گردد؛ آن گاه که با کلام و رفتارش، قلب رمنده انسانی را به کف می آورد؛ هنگامی که دست نوازش بر سر یتیمی می کشد و عسل و نان و در دهان او می گذارد؛ آن گاه که گرسنه ای را سیر کرده، برهنه ای را می پوشاند؛ وقتی که در برابر حق خاضع می شود و به راز و نیاز با او می پردازد و از کارهای زشت گذشته خود پشیمان شده، در برابر معبود خویش اشک می ریزد و زمزمه می کند:

«إلهی کیف أدعوك و أنا أنا و کیف أقطع رجائی منك و أنت أنت... (۱)؛

معبودم! چگونه تو را بخوانم و حال این که من موجودی در نهایت فقر ذاتی هستم و چگونه می توانم از تو قطع امید کنم و حال این که تو در اوج بی نیاز مطلق بوده و به بنده ات رحیم و مهربانی...»

در این مواقع است که انسان زیباییهای روح خود را ظاهر می کند؛ نیایش در دل شب و انجام فرایض و عبادات به معنای عامش مظهر جمال انسانی هستند و ظهور حسن و زیبایی انسان در اینست که با ثنا و حمد خدا به لقای او نایل گردد. اگر لقای خدا محلّ ظهور زیباییهای انسانی است، روح انسانی مظهر جمال خداوندی است. به بیان زیبای علامه طباطبایی: «حقیقت ثنا همین است که معلول، جمال علّت را دارا می شود و به صفات نیکوی الهی آراسته می گردد.»

انسان در مقام ثنا زمینه افزایش شعاع روحش را آماده می کند و با اّتصاف به مکارم

اخلاق به حق متصل شده و زیباتر می گردد. بر اساس همین بیان - که روح انسانی مظهر جمال خداوندی، و مظهر زیبایی انسان، ثنای خدای متعال و مکارم اخلاق می باشد - انسان صالح و پاک، حرکتش، سخنش، اندیشه اش، عملش و... زیباست؛ اما زیبا از دید عقل و شرع، نه از دید شهوت و بعد حیوانی.

## زیبایی و اخلاق

بر اساس معیاری که برای زیبایی بیان شد، اینک می توانیم با اخلاق زیبا آشنا شویم.

هر اخلاقی زیبا نیست؛ اخلاقی زیباست که در جهت اصل وجود بوده و زمینه ساز رشد وجودی باشد. زیبایی، خاص وجود است، پس، آنچه انسان را به مبدأ وجود نزدیک کند و شرط افزایش ظرف وجود او باشد، زیباست.

زشتی، خاص عدم است. پس، آنچه انسان را از مبدأ هستی دور کند و شرط نقص وجودی او شود و ظرف وجود او را محدودتر سازد، زشت است.

خداوند متعال زیبایی و زشتی اخلاق را به نفس انسان الهام کرده و آنچه را برای نفس زیباست، تقوا و آنچه را برای نفس زشت است، فجور نامیده است:

«وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا ۗ».

قسم به نفس و آن که آن را نیکو بیافرید و فجور تقوا را به آن الهام فرمود.»

به عقیده امامیه مسأله حسن و قبح عقلی - که محور اخلاق زیبا و زشت است - بر اساس الهام الهی می باشد. آنچه عدل است نیکو، و آنچه ظلم است زشت است. نیکویی و زیبایی عدل بدان جهت است که ما را به مبدأ وجود نزدیک می کند و زمینه کمال وجودی ما را فراهم می آورد.

پس، تمام صفاتی که روح انسانی طلب آنهاست و فضایل نامیده می شوند، زیبا و نیک هستند؛ زیرا انسان را به خدا اتصال می دهند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«خدای عزّ و جلّ پیامبرانش را به مکارم اخلاق اختصاص داد. خود را بیازماید؛ اگر مکارم اخلاق در وجود شما بود، خدا را سپاس گویند و بدانید که بودن آن در شما خیر است و اگر در

وجود شما نیست، از خدا بخواهید و نسبت به آن رغبت جوید.»

سپس آنها را ده چیز شمردند: «یقین، قناعت، صبر، شکر، خویشن داری، خلق نیکو، سخاوت، غیرت، شجاعت و مروّت (۱)».

خداوند متعال صفات بلند اخلاقی را دوست می دارد و این صفات زیبا از نعمتهای عظیم پروردگار عالم است و خدا دوست دارد که اثر نعمت خویش را در بنده اش ببیند.

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَيُحِبُّ مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ وَيَكْرَهُ سَفْسَافَهَا (۲)؛

خدا زیباست؛ زیبایی و نیز اخلاق بلند و والا را دوست داشته، از لئامت و پستی کراهت دارد.»

و نیز فرموده اند:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَيُحِبُّ أَنْ يَرَى أَنْ يَرَى أَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلَى عَبْدِهِ وَيَبْغِضُ الْبُؤْسَ وَ التَّبَاؤُسَ (۳)؛

خدا زیباست، زیبایی را دوست دارد. و نیز دوست دارد اثر نعمتش را در بنده اش ببیند و اظهار تیره بختی و خود را به بیچارگی زدن مورد غضب خداست.»

اخلاق مؤمن اینست که زیبا زندگی کند، زندگی اش را بیاراید و ظاهر و باطن زندگی او جمال حق را نشان دهد.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«أَلْتَجَمَّلُ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِينَ (۴)؛

آراستن خود، از اخلاق مؤمنین است.»

اما زشتی ظلم بدان جهت است که از ظرفیت وجودی ما کاسته و بعد حیوانی را بر روح انسانی حاکم می گرداند؛ به عبارتی کوتاه، زمینه انحطاط وجودی ما را پدید می آورد. پس، تمام صفاتی که رذیله نامیده می شوند قبیح و زشت هستند، زیرا باعث انفصال انسان از خدای اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«آیا کسی را که شباهتش از همه شما به من دورتر است، معرفی نکنم؟ گفتند: چرا یا رسول الله. حضرت فرمود: او کسی است که از فحش گفتن و فحش شنیدن پروا ندارد و بد زبان است؛ بخیل، متکبر، کینه توز، حسود، سخت دل و از هر خیری که بدان امید می رود دور

- ١- (١) اصول كافي، ج ٢، ص ٥٦، حديث ٢.
- ٢- (٢) كنز العمال، ج ٦، ص ٦٤٠، شماره ١٧١٦٨.
- ٣- (٣) كنز العمال، ج ٦، ص ٦٣٩، ص ١٧١٦٦.
- ٤- (٤) شرح غرر، ج ١، ص ٣٠٧.

است، و از هر شری که از آن پرهیز می شود، کسی از او ایمن نیست(۱)».

البته افرادی که به مرتبه حیوانی تنزل یافته اند صفات و افعال خویش را زیبا و نیکو می بینند و لذا به تکرار اعمال خویش ادامه می دهند. قرآن کریم می فرماید: و شیطان است که اعمالشان را در نظرشان زیبا جلوه داد(۲):

«فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَ لَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۳؛

پس چرا آن هنگام که عذاب ما به آنان رسید تضرع نکردند و لکن دل‌های آنان قساوت پیدا کرد.

و کاری را که می کردند، شیطان در نظرشان زینت داد. (آن را زیبا می دیدند)».

در خاتمه این فصل به طور خلاصه می گوئیم: فطرت زیباگرایی انسان باید در جهت فطرت توحیدی و کمال جویی او قرار گرفته و معیارش انسانی باشد؛ آن چیزی را زیبا ببیند که تأمین کننده خواسته انسانی و در مسیر کمال و اصل وجودی است. زیباییهای حسی و نیز معنوی باید دریچه ای به سوی آن زیبای مطلوب باشد.

دیگر این که حُسن خلق و مکارم اخلاق زمینه ساز رساندن انسان به آن زیبایی است که مطلوب حقیقی و هدف اعلای انسان می باشد، و آن یافتن فاعل زیبایی (خدای متعال) است؛ یافتن جمال حق و اتصال انسان به حسن و کمال مطلق.

در دنیا، زیبایی انسان در اعمال، سخنان و اندیشه های انبیا، رسولان الهی، ائمه اطهار علیها السلام و اولیای خدا مجسم شده و در آخرت به صورت بهشت، رضوان، حور و غلمان و تجلی نور بر مؤمنین ظاهر می شود. ظهور جمال الهی در قلوب نیز بر اساس استعداد خاص و مرتبه تزکیه آنهاست.

ص: ۶۲

---

۱- (۱) اصول کافی، ج ۲، ص ۲۹۱، حدیث ۹.

۲- (۲) سوره نمیل، آیه ۲۴ و سوره عنکبوت آیه ۳۸.

٤- انسان و لذت

اشاره

ص: ٦٣





پس از اشاره به مفهوم لذت و بیان جاری بودن آن در مراتب نفس، به بررسی آن می پردازیم؛ لذتی که در دو مرتبه حیوانی و انسانی اسلام جریان دارد، به طوری که هر مرتبه ای در صدد ظهور فعلی آن میل فطری به نفع خود می باشد.

### مفهوم لذت

هر فردی لذت طلبی را در خود می یابد و هیچ گونه شکی در مورد آن ندارد. به همین جهت، در تمام حرکاتش طالب ظهور فعلی آن است. به همان مقدار که انسان از درد و رنج گریزان بوده و از آن تنفر دارد، به لذات جذب شده و از نیل به آن به وجد و نشاط می آید.

مفهوم لذت، مفهومی است روشن که با یافتن چنین میلی در خود - با درک حضوری - از تعریف آن بی نیاز می گردیم.

حقیقت لذت نیز در نزد هر فردی روشن و بدیهی بوده و اثرش همان حالت وجد و خوشی است که در نفس آدمی پدید می آورد؛ بدین جهت در لغت، آن را معنا کرده اند به این که: «لذت، عبارت است از خوشی و آنچه پسند دل است.»

همچنین برخی گفته اند:

«لذت و الم از بسیطترین و مجردترین کیفیات نفسانی هستند، از این رو تعریف آنها غیر ممکن است. علاوه بر این، نیازی به تعریف ندارند، زیرا هر کسی آنها را شناخته و هر لحظه ادراک کرده،

یا می تواند ادراک نماید. (۱)»

آنچه در مقابل لذت است، الم به معنای درد و ناخوشی است که حصول و ظهور فعلی آن در ادراک و نیل به چیزی خواهد بود که ادراک کننده آن را نقص و شر می داند.

بر این اساس، لذت امری است حقیقی و وجودی که حصول آن، پدید آورنده وجد و نشاط است.

### اقسام لذت بر اساس مراتب نفس

لذت، کیفیت حاصل در نفس است که حصول آن گاه در مرتبه حیوانی و گاهی در مرتبه انسانی است؛ که به اعتبار اول، لذت حیوانی و به اعتبار دوم، لذت انسانی نام گرفته است.

لذت، تابع خواسته های نفس است، نفس انسان در هر مرتبه ای که ظهور فعلی داشته باشد - خواه حیوانی یا انسانی - ظهور لذت نیز در همان مرتبه است.

نفس در هر مرتبه ای دارای میلهای متفاوتی است که از طریق آنها به لذات مختلفی نایل می شود. مثلاً در مرتبه انسانی، لذت نیل به دانش، آزادی انسانی، رسیدن به شهود، رشد عقل و فضایل اخلاقی و... برای نفس وجود دارد و شدت و ضعف لذت حاصله در هر فطرت و میلی بستگی به کمال آن دارد. هر قدر مرتبه کمال، در فطرتی بیشتر باشد، لذت از شدت بیشتری برخوردار خواهد بود. و هر اندازه که خیر و کمال در فطرت یا میلی، از ضعف وجودی برخوردار باشد، لذت از مرتبه ضعف بالاتری برخوردار خواهد بود.

با توجه به سنجش دو بعد حیوانی و انسانی، بعد انسانی از وجودی قویتر برخوردار بوده و لذات انسانی فوق لذات حیوانی، و لذات عقلانی فوق لذات شهوانی است. به عبارت دیگر، لذت، امری وجودی است و تابع ابعاد وجودی نفس می باشد. بدین جهت، لذت در بعد عالی وجود (انسانی)، از شدت و قوت بیشتری نسبت به بعد نازل وجودی (حیوانی) برخوردار خواهد بود.

در اینجا به تشریح و بررسی لذت انسانی و حیوانی می پردازیم.

ص: ۶۶

انسان در این که دارای مرتبه حیوانی است و به مقتضای اصل وجودی، خواسته‌هایی دارد، مورد مدح و مذمت واقع نمی‌شود؛ زیرا وجود چنین بعدی لازمه ظرفیت وجودی اوست و حرکت در برآوردن خواسته‌های حیوانی نیز نه تنها امری مذموم نیست که چنین حرکتی ضروری بوده و عدم پاسخ به برخی از خواسته‌ها مساوی با نفی حیات دنیوی خواهد بود.

غریزه خوردن از جمله غرایز حیوانی است؛ و تن ندادن به آن، نفی حیات را به دنبال دارد. و عدم ارضای بعضی از غرایز (مانند غریزه جنسی) در شخص عقده‌های روانی به دنبال دارد. مسلم است که در برآوردن خواسته‌های حیوانی، لذاتی برای نفس حاصل خواهد شد و حصول چنین لذاتی نیز طبیعی بوده و مورد مذمت عقل و شرع نیست.

بطور کلی، اگر بعد انسانی را نادیده بگیریم و نظر استقلالی به بعد حیوانی داشته باشیم، ارضای خواسته‌های حیوانی را از هر طریق ممکن، امری طبیعی دانسته و هیچ‌گاه آنها را موصوف به صفت قبح نخواهیم کرد و یا مورد مذمت قرار نخواهیم داد.

بنابراین، اگر اعتقاد ما درباره انسان این باشد که فقط دارای بعد حیوانی است؛ اما یک حیوان تکامل یافته، هیچ‌گاه به تجزیه و تحلیل رفتارش از دیدگاه عقل و شرع اقدام نخواهیم کرد. زیرا معانی نظر استقلالی به این بعد اینست که نباید انتظار رفتار عقلانی و اخلاقی از آن داشت. این بعد به مقتضای طبیعتش دین‌پذیر و اخلاق‌پذیر نیست. بنابراین، لذات حاصله در این بعد از هر طریق ممکن، مورد تحلیل عقلی و اخلاقی قرار نخواهد گرفت.

می‌دانیم که نظر استقلالی به بعد حیوانی باطل است، زیرا هیچ‌شکی نیست در این که انسان از وجود انسانی برخوردار بوده و به حکم عقل، مرتبه نازل وجود باید تابع مرتبه عالی وجود باشد. اگر انسان تابع بعد حیوانی باشد تنزل کرده و باید در فکر و عمل، تابع بعد انسانی باشد و میلهای بعد حیوانی را به استخدام بعد انسانی در آورده و بر اساس اختیار و اراده آگاهانه در مرتبه عقلانی به خواسته‌های حیوانی توجه نماید.

تجاوز از حدود انسانیت و اراده آگاهانه در مرتبه انسانی موجب می‌گردد که شخص در رفتار حیوانی اش مورد مذمت قرار گیرد. و عمل در حدود عقل و شرع سبب می‌گردد که رفتار حیوانی انسان موصوف به حسن شود و مورد مدح قرار گیرد.

جهت توضیح بیشتر، مطلب را تحت دو عنوان مطرح می‌کنیم.

## ارزش اخلاقی منفی لذات حیوانی

دنیای به اصطلاح متمدن در تلاش شبانه روزی اش می کوشد تا وسائل آسایش بشر را فراهم آورده و او را از لذات مادی و شهوی بهره مند گرداند. برای لذت چشم، به زینت شهرها، قیافه ها، لباسها و... پرداخته؛ برای لذت گوش به انواع موسیقی ها متوسل شده؛ و جهت لذت ذائقه به تهیه انواع خوراکیها و نوشیدنیهای مطبوع و گوارا پرداخته و برای لذت خیال به اشعار عاشقانه، حماسه ای، رمان، داستانهای مختلف و... روی آورده است. بطور کلی، جهان متمدن و رو به رشد از هیچ تلاشی در جهت رساندن انسان به لذات گوناگون مادی و شهوی دریغ نکرده است. از دیدگاه اخلاقی این تلاش همه جانبه چه ارزشی دارد؟

نمی خواهیم جهان رو به رشد را مورد اعتراض و انتقاد قرار دهیم که برای لذت جویی انسان چرا چنین گامهایی را برداشته است، زیرا حق طبیعی هر انسان است که از طبیعت، و از صدای خوش و نیز خوراکیهای لذیذ... لذت ببرد. و تلاش او در حصول این لذات هم مورد اعتراض و انتقاد نیست؛ اما از آن جایی که انسانیم، و با استفاده از نیروی عقل مان باید رفتاری بر اساس ضوابط و شأن حقیقت داشته باشیم. و به خود حق می دهیم که به تحلیل ارزش عقلی و اخلاقی این گونه تلاشها در جوامع بشری پردازیم.

دنیای به اصطلاح مترقی و رشد یافته اشتباه بزرگی که مرتکب شده، این است که به بعد طبیعی و مادی و حیوانی انسان نظر دوخته، و نسبت به ابعاد دیگر کور است؛ آن چنان که عشق و زیبایی را در بعد مادی محصور کرده، لذات را نیز که محصول عشق و زیبایی است در انحصار مرتبه حیوانی و شهوی نفس قرار داده و همین اشتباه فاجعه ای بزرگ در نفی ارزشهای انسانی پدید آورده که مردم در غرب و شرق کشورهای تابع این دو بلوک شاهد آن هستند.

این دیدگاه موجب شده که عفت، حیا، غیرت و حفظ ناموس از نامحرمان جامعه برداشته شود و نظر به نوامیس دیگران و لذت جویی های شهوانی از هر طریق ممکن چهره عادی به خود بگیرد و جامعه در برابر آن کاملاً بی تفاوت باشد. و این دیدگاه تا آن جا بر اندیشه ها و نفوس مردم مسلط گشته که جدایی از آن و دیدی جز آن داشتن، نوعی از خود بیگانگی محسوب می شود و ایده ای جز آن، ارتجاعی جلوه می کند.

تبلیغات دامنه دار دست اندکاران اشاعه این نظر تا آنجا پیش رفته و به توجیه این دیدگاه پرداخته که جوامع بشری اساس شخصیت را در لذت گرایی مادی و حیوانی می بینند و امور

معنوی را به مسخره می گیرند.

طبیعی است وقتی خود حیوانی انسان، جانشین خود حقیقی گردد و لذت جوئی های حیوانی هدف قرار گیرد، جز نادیده گرفتن پیامهای عقل و دین، محکوم ساختن لذات معنوی، چرخیدن بر محور پوچیها، بی معنا گشتن زندگی، غافل ماندن از حق، فروختن لذت جاوید به لذت زودگذر، و در نهایت، مرگ انسانیت و محرومیت از رحمت خاص خدا و وارد شدن به جهنم، پیامدی نخواهد داشت.

انسان بر اساس فطرت در پی لذت طلبی است و عاقل در صدد است که بیشترین لذت را از دنیایش ببرد؛ لکن لذتی که ضرر زننده به روح انسان نباشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این مورد فرمود:

«وَلَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرَمَهُ لِمَعَاشٍ أَوْ خُطْوَهُ فِي مَعَادٍ أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ (۱)؛

عاقل جز در سه امر سفر نمی کند: ۱ - برای اصلاح معیشت ۲ - گام نهادن در امر معاد ۳ - لذت خوش گذرانی در غیر حرام.»

و نیز راجع به لذت دنیوی فرمود:

«... مَا لَعَلِّي وَ لِنَعِيمٍ يَفْنَى وَ لَذَّةٍ لَا تَبْقَى نَعُودُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ وَ قُبْحِ الزَّلْلِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ (۲)؛

چکار است علی را با نعمتی که از دست می رود و لذتی که باقی نمی ماند؛ به خدا پناه می برم از خواب عقل (و بی خبر ماندن او از درک مفاسد و تباه کاریهای دنیا)، و زشتی لغزش (و گمراهی)؛ و در جمیع حالات از او یاری می جوئیم.»

بیان فوق بیانگر اینست که انسان به رشد رسیده و متوجه مقام بلند انسانی به لذات زودگذر روی نمی آورد و نه تنها به حرام دنیا بلکه به لذات حلال آن نیز دل نمی بندد زیرا فرو رفتن در لذات دنیوی، موجب خواب عقل و لغزشهای خلاف شئون انسانی می گردد.

کیست که به بررسی مسائل اخلاقی در خانواده های غرب زده و به اصطلاح متمدن و روشنفکر، و وضع جوانان در دنیای احساسگرایی و خیالگرایی پردازد، و به شیوع صفات حیوانی و مسائل خلاف شئون انسانی و لغزشهای اخلاقی و... در میان آنها پی نبرد؟

ص: ۶۹

۱- (۱) نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۵۴۵.

۲- (۲) نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۲۱۵.

دنیای مدعی تمدن و علم در رابطه با فحشا و مسائل ضد انسانی و جنایات شهوی و کشاندن حیات بشری به ابتذال و پوچی و... چه توجهی دارد؟

آیا با توجه به وضع موجود بشر، رو به رشد انسانی است یا سیری انحطاطی دارد؟

آیا علم و صنعت و اقتصاد و تمام امکانات مادی و غیره را در حصول لذات حیوانی به کار گرفتن، مشکلات مادی و روحی جامعه بشری را حل می کند؟

آیا سکوت اکثریت مطلق ملتها و جوامع در برابر سیل بنیان کن فحشا و حکمیت حیوانیت بر انسانیت، دلیل بارز این مطلب نیست که فرورفتن در لذات شهوانی، خواب عقل و سبک مغزی را پدید آورده و روح غیرت و حماسه انسانی را از افراد بشر گرفته است؟!

به نظر می رسد بشر قرن بیستم در جاهلیتی بزرگتر از جاهلیت قبل از اسلام بسر می برد.

اگر می گوئیم: قبل از اسلام، مردم در جاهلیت بسر می بردند، مقصود این نیست که آنها خانه هایی بدون طرح مهندسی جدید داشتند و یا با شتر و الاغ مسافرت می کردند و یا غذاهای لذیذ و پارکهای زیبای پر از گل قرن حاضر را نداشتند و یا اینکه بهداشت صحیح بر محیط زندگی آنها حاکم نبود و پزشکانی مانند اطباء امروز برای معالجه امراض وجود نداشت و...؛ بل اوضاع آن روز را بدان جهت جاهلی می نامیم که مردم در پرتو فرهنگ بت پرستی و سنتهای غلط اجتماعی، ارزشهای انسانی را قربانی روح حیوانی کرده بودند و آنچه از معرفت بر حیات فردی و اجتماعی آنها حکومت می کرد، احساس و وهم گرایی بود و مسائل بر اساس همین معرفت، ارزیابی و سنجیده می شدند بر اساس عقل و فطرتهای عالی انسانی. مسائل در تمام ابعادش از دیدگاه حیوانی ملاحظه می شد و نگاه مردم به بعد حیوانی نگاه استقلالی بود. لذا فحشا، منکرات و قتل و غارت میان آنها حاکم گشته بود. آیا در عصر حاضر، جاهلیت برچیده شده است؟

جاهلیت قرن حاضر فوق آن جاهلیت است. در این جاهلیت، علم و تکنیک، بهداشت، سیاست، اقتصاد و سرمایه های عظیم مادی و انسانی، وسیله تقویت روح حیوانی بشر شده و فضایل روح انسانی، قربانی لذات شهوانی و غریزی گشته است. به جای آن که از فقرزدایی لذت ببرد، از به فقر کشیدن ملتها لذت می برد. به جای لذت بردن از عفت، پاکدامنی، غیرت، ظهور معنویت، بخشش، ایثار و... از فحشا، بی حیایی، ظهور شهوات، بخل و بی تفاوتی در برابر مسائل معنوی جامعه و... لذت می برد. گروهی به شیوع لذات شهوی مشغولند و گروهی هم در برابر آنها ساکت نشسته اند و چنین است که هر دو در یک صف به نابودی انسانیت پرداخته اند.

عقل و دین، دنیای امروز را بر این جاهلیت محکوم می کند، زیرا حقیقت انسان، حقیقتی شهوی نیست تا تلاش او محصور در رسیدن به لذات شهوانی گردد.

«زَيْنَ النَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ ۱؛

در چشم مردم آرایش یافته است عشق به امیال نفسانی، دوست داشتن زنان و فرزندان، همیانهای زر و سیم، اسبان داغ بر نهاده و چارپایان و زراعت. همه اینها متاع زندگی این جهانی هستند، در حالی که جایگاه خوب نزد خداست.»

«قُلْ أَتُبْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ۲؛

بگو: آیا شما را به چیزهای بهتر از اینها آگاه کنم؟ برای کسانی که پرهیزگاری پیشه کنند، در نزد پروردگارشان بهشتهایی است که نهرها در آن روان است.»

رو آوردن به شهوات زودگذر، متاع زودگذر دنیاست باید به لذتی روی آورد که جاوید و ابدی باشد و آن، بهشت و رضوان خداست. بنابراین، آنچه زودگذر است باید در خدمت آنچه دایمی است درآید. وگرنه آفت و مرضی بیش نخواهد بود.

علی علیه السلام فرمود:

«رَأْسُ الْآفَاتِ أَلْوَلُهُ بِاللَّذَاتِ (۱)؛

عشق به لذات فانی، سر منشأ آفات است.»

«اللَّذَاتُ مُفْسِدَاتٌ (۲)؛

لذتهای (شهوانی) دارای مفسده بوده (و تباہ کننده) هستند.»

«لَا خَيْرَ فِي لَذَّةٍ لَا تَبْقَى (۳)؛

در لذتی که بقا ندارد خیری نیست.»

ص: ۷۱

۱- (۳) شرح غرر «آمدی»، ج ۴، ص ۵۱.

۲- (۴) غررالحکم، فصل اول، شماره ۷۰.

۳- (۵) غررالحکم، ج ۶، ص ۳۹۱.



«نَزَّهُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ دَنْسِ اللَّذَاتِ وَتَبِعَاتِ الشَّهَوَاتِ (۱)؛

خودتان را از لذات ناپاک و آثار بد شهوات پاک کنید.»

خوشیها و لذت‌های حیوانی و کیفیاتی وهمی و خیالی و لذاتی وابسته به زیبایی‌های عشق‌های حسی و خیالی هستند. انسانی وقتی بیندیشد و تعقل کند، از غفلت بیرون آمده، متوجه می‌گردد که چنین لذاتی زودگذر بوده و قادر نیستند ارضا کننده امیالی باشند که به لذات دایمی و همیشگی نظر دارند و به چنین لذاتی قانع نمی‌شوند.

«شعاع امیال فطری انسان به سوی بی نهایت امتداد دارد و هیچ کدام از آنها حد و مرزی نمی‌شناسد و اقتضای محدودیت و توقّف در مرحله معینی را ندارند؛ بلکه همگی آنها انسان را به سوی بی نهایت سوق می‌دهند و این از خصایص انسان است که دارای خواسته‌های نامحدود است و به کامیابی‌های موقت و محدود قانع نمی‌شود (۲).»

ماندن در آن خواسته‌های محدود وهمی و خیالی، ظلم به مرتبه عالی نفس است که لذات نامتناهی و جاوید را می‌طلبد.

علی علیه السلام فرمود:

«لَا تُرَخِّصْ لِنَفْسِكَ فِي مَطَاوَعِ الْهَوَىٰ وَ إِثَارِ اللَّذَاتِ الدُّنْيَا فُتُفْسِدَ دِينَكَ وَ لَا يَصْلَحَ وَ تَخْسِرَ نَفْسَكَ وَ لَا تَرْبِحَ (۳)؛

نفست را در موافقت کردن خواهش و اختیار لذت‌های دنیا رخصت مده (آزاد مگذار) پس دینت را فاسد کرده و اصلاح نمی‌کند و نفس تو زیان کرده و سودی نمی‌برد.»

اگر لذت ترک لذت بداندگر لذت نفس، لذت نخواهی

۲

## ارزش اخلاقی مثبت در لذات حیوانی

همیشه باید این نکته را در نظر داشته باشیم که در دنیایی پر از تراحم زندگی می‌کنیم؛ وظیفه ما انتخاب خوب و نیکو است و به اقتضای بعد انسانی، معیار نیکو و صالح، پیام‌های عقل و شرع است که در بردارنده نفع و سود انسانی است.

تراحم لذات حیوانی با مصالح انسانی فقط در صورتی است که لذات حیوانی، فساد عقل

ص: ۷۲

۱- (۱) غررالحکم، فصل ۸۲، شماره ۲۱.

۲- (۲) «خودشناسی برای خودسازی»، ص ۳۹.

۳- (۳) غررالحکم، فصل ۸۵، شماره ۲۴۸.

و دین را به همراه داشته باشد و در صورتی هم که جهت عقلایی برایش نیست - گرچه اثر منفی ندارد - اما از ارزش اخلاقی مثبت هم برخوردار نیست؛ کار پوچی است که از آن گذشتن به نفع مصالح انسانی، و ترک آن دارای ارزش مثبت می باشد. امّا آن جا که لذّات حیوانی با مصلحت بعد انسانی همراه باشد و یا جهت عقلایی داشته باشد دارای ارزش اخلاقی مثبت خواهد بود.

در صورتی که لذّات حیوانی و شهوی مانع رسیدن روح انسان به خیر و کمال معنوی شود و به فساد عقل منتهی شود، شرع و عقل حکم به ترک آن لذّت می کنند. حکم عقل به ترک آن بر اساس اینست که در تراحم بین لذّات انسانی و حیوانی تقدّم با لذّات انسانی است، زیرا اصل حاکم بر نفس انسان، انسانیت است نه حیوانیت؛ و عقل، رشد انسانی را طلب می کند، و حکم شرع به ترک بر اساس مفسده ای است که (در لذّات حیوانی در صورت تراحم با بعد انسانی) مشاهده می کند.

از علی علیه السلام نقل است که فرمود:

«لَا خَيْرَ فِي لَذَّةٍ تُوجِبُ نَدَمًا وَ شَهْوَةً تُعَقِّبُ أَلْمًا؛

در لذّتی که پشیمانی آورد و در شهوتی که درد (روحي و عاقبت بد) در پی داشته باشد، خیری نیست.»

### لذت در مرتبه انسانی

مرتبه انسانی، همان روح دمیده شده از جانب خداست. آن حقیقتی که پس از دمیده شدن، فرشتگان، مأمور به سجده در برابر آن شدند(۱). و به نیروی شنوایی، بینایی و قلب مجهز گردید(۲).

نیروهای سه گانه، نیروهایی در مرتبه حیوانی نیستند؛ بلکه قوایی هستند در بعد انسانی.

همان گونه که بعد حیوانی به چشم و گوش و قلب مناسب خود، مجهز شده، بعد انسانی نیز قوای مناسب خود را دارا می باشد.

این مرتبه، توجه اش به حق بوده، به حسن و قبح مسائل توجه دارد. و در جستجوی

ص: ۷۳

---

۱- (۱) - «إِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»، (سوره حجر، آیه ۲۹). او را بیاراستم و از روحم در او دمیدم. پس در مقابل او سجده کننده فرو آید.

۲- (۲) «و جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ». (سوره سجده، آیه ۹). برای شما گوش و چشمها و دلها قرار داد، و شما بسیار کم شکرگزاری می کنید.

کسب شخصیت الهی و معنوی است. رشد این مرتبه در گرو اینست که شنیدن و دیدن و قلبی که در وجود انسان نهاده شده، به ظهور فعلی برسند تا با گوش انسانی ندای عقل و دین را بشنود؛ با چشم، به هستی بنگرد و قلب، جریانات زندگی را تجزیه و تحلیل نماید و به واقعیت ایمان بیاورد.

با توجه به خصوصیات و حقیقت بعد انسانی، لذات انسانی و معنوی به جهت تعلق به مرتبه عالی وجود نفس، از شدت و قوت بالاتری نسبت به لذات حیوانی برخوردار است.

حصول لذت در مرتبه انسانی نفس، درک و نیل به خیر و کمال آن است. آن گاه که انسان به رشد وجودی نایل شود و یا به آنچه که زمینه رشد را فراهم می کند برسد، لذات انسانی حاصل می شود. نفس به خیر و کمالی که نایل می گردد، آگاهی حضوری دارد. همین آگاهی کیفیتی در نفس پدید می آورد که از آن به «لذت» تعبیر می کنیم.

اگر نیل به خیر و کمال در مرتبه حیوانی باشد، بهره نفس لذات انسانی است. نفس در هر مرتبه ای، از کانال مناسب آن لذت می برد و کانال بهره مندی از لذت انسانی، عقل است.

این نکته نیز قابل ذکر است که ابزار حسی آن گاه که به خدمت عقل در آیند و در جهت خیر و کمال روح انسانی قرار گیرند، به همان میزان که بعد حیوانی نفس به لذات شهوی اش نایل می شود، بعد انسانی نیز لذت می برد. لذت بعد حیوانی از ابزار حسی، بدون واسطه و لذت بعد انسانی از ابزار حسی به واسطه عقل و دین است، زیرا عقل و دین، آن ابزار را در جهت حق گرایی قرار می دهند تا زمینه میل به کمال نهایی (قرب الهی) ایجاد شود و آن جا که روح انسانی به مرتبه ای از مراتب کمال حقیقی اش (قرب الهی) برسد لذات انسانی در همان مرتبه از قرب خدا حاصل می شود.

به هر حال، انسان از کانالهای مختلف ادراکی و عملی به لذات در مرتبه انسانی می رسد.

آن جا که ادراک و عمل فقط جنبه عقلانی داشته باشد، حصول لذت معنوی بدون واسطه، و آن جا که ادراک و عمل در مرتبه حس و خیال و بعد حیوانی قرار داشته باشد، حصول لذت برای مرتبه انسانی با واسطه است.

در اینجا به بخشی از لذات در مرتبه انسانی اشاره می کنیم که برخی با واسطه و برخی بدون واسطه، برای روح انسانی حاصل می شوند.

## لذت انسانی از دنیا

دنیا، به معنای جهانی که در آن هستیم و مملو از آیات الهی در آفاق و انفس است، از این

بُعد هیچ گاه مورد مذمت واقع نشده و بر اساس حکمت الهی، هستی یافته است و آفرینش موجودی مانند انسان در آن بدون غرض و هدف نیست. این دنیا هر چند بقای حیات در آن توأم با مشقت و گرفتاری است؛ ولی محلّ و جایگاه بسیار خوبی برای رسیدن به لذات انسانی است.

در تحصیل لذات انسانی آنچه متالم می شود و رنج می برد، بُعد حیوانی است. خیر و کمال در بُعد حیوانی، رشد غرایز و رسیدن به شهوات است و آن جا که نفس در مرتبه حیوانی مهار شود و محدودیتهای عقلانی و دینی در نیل به شهوات برای آن پدید آید، درد و رنج آن بُعد، قهری خواهد بود. اما بُعد انسانی از این محدودیت لذت می برد چون این محدودیت زمینه میل خیر و کمال انسانی را فراهم می آورد. بنابراین، دنیا جایگاه تحصیل لذات انسانی است؛ مشروط به این که به خدمت عقل و دین درآید.

علی علیه السلام فرمود:

«إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا وَ دَارُ غِنَى لِمَنْ تَرَوَّدَ مِنْهَا وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا؛

دنیا خانه راستی است، برای کسی که آن را راستگو انگاشت و خانه تندرستی است برای کسی که آن را شناخت و باور داشت، و سرای بی نیازی است برای کسی که از آن توشه اندوخت و خانه پند است برای کسی که از آن پند آموخت.»

«مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَ مُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ وَ مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَ رَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ...؛

مسجد دوستان خداست، و نمازگاه فرشتگان او و فرودگاه وحی خدا. و جای تجارت دوستان او، رحمت (الهی) را در آن به دست آورند و بهشت را در آنجا سود برند(۱).»

بلی، نگاه استقلاللی به دنیا، و تمام آرمانها و آرزوها را در آن خلاصه کردن، موجب می گردد که لذات آن، عذاب آخرت را به همراه داشته باشد.

و بیان زیبای امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره به همین مطلب است؛

«ما التذُّ أَحَدٌ مِنَ الدُّنْيَا لَذَّةً إِلَّا كَانَتْ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غُصَّةٌ؛

هیچ کس از دنیا لذتی نبرد، مگر این که برای او روز قیامت غصّه بوده باشد(۲).»

ص: ۷۵

۱- (۱) نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۱۲۶.

۲- (۲) شرح غرر و درر، ج ۶، ص ۵۸.

لذت انسانی در دنیا شرط لذت اخروی، و درد و رنج اخروی نتیجه لذات حیوانی خارج از حدود عقل و شرع خواهد بود.

در این جا به بیان برخی از لذات حاصله در دنیا می پردازیم که می تواند مظهر فضایل اخلاقی باشد.

۱. لذت از تعقل در خود و کمالات خود.

۲. لذت از کسب علم و معرفت.

۳. لذت از خدمت و احترام به دیگران.

۴. لذت پرستش خدا.

### لذت از تعقل در خود

دنیا جایگاه ظهور زیباییها است و بهترین زیباییها وجود روح انسانی است که کمال یافته تر از موجودات دیگر است. انسانی که بر مرکب فکر سوار شده و به سیر در اعماق وجود خویش پرداخته، به قوا و کمالات روحی خود آشنا می شود و از وجود آنها که برایش بسیار زیبايند لذت می برد.

سیر در گلستان نفس از آن جهت حصول لذت را در پی دارد که به لطایف و جلوه های مختلف و گوناگون روح انسانی برخورد می کند؛ لطایفی که در هیچ باغ و بوستانی از طبیعت و در هیچ گلزاری و در هیچ پدیده ای یافت نمی شود.

قوای فضیلت (دیگران را دوست داشتن، جود و بخشش، ایثار و گذشت، عاطفه و محبت، حلم و بردباری، مدارا، فطرت حریت و آزادی طلبی، فطرت کاشفه و شهود شهادت طلبی، حق طلبی، عزت خواهی، عدالت خواهی، نرمخویی، خوش اخلاقی، مایل بودن به خیر، راستگویی، امانتداری، حُسن خدمت به جامعه، عقل، شعور، اراده به اختیار پرستش حق، اعتراف به حق و به حُسن تدبیر، و...) از جمله جلوه های روح انسان هستند که انسان از داشتن چنین قوایی به ظهور فعلی رسیدن آنها لذت می برد.

شخص عارف به فضایل روح خویش هر چند از مشاهده آنها لذت می برد، اما از این نتیجه ای که در این سیر فکری و عقلی می گیرد، لذت بیشتری می برد. و آن این که متوجه می گردد این فضایل در لطایف و کمالات وجودی وابسته به وجود خدای متعال است که در

پرتو فطرت توحیدی و خداجویی انسان حاصل می شود. و نیز ظهور فعلی این فطرتها و فضایل در پرتو انجام تکالیف دینی - که رابطه و وابستگی ارادی به خدای متعال است - امکان پذیر است. لذت بردن از این توجه، به مراتب شدیدتر از لذت سیر تعقلی است، چون روح انسانی به عالی ترین خیر و کمال خویش - که همان رابطه تشریحی و وابستگی ارادی و در نهایت وصال حق است - نایل شده است. و چنین به نظر می رسد که بیان امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره به همین مطلب باشد؛

«نَالَ الْفَوْزَ الْأَكْبَرَ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ (۱)؛ آن که به معرفت نفس دست یافت، به پیروزی بزرگی رسیده است.»

علاوه بر آنچه بیان شد، در این سیاحت فکری، شخص به عیوب و نقایص و نقطه ضعفهای خود آگاه می شود و با این حال از این که با شناخت عیوب، می تواند آنها را مهار کند و در صدد رفع آنها برآید (تا زمینه رشد فضایل آماده شود) لذت می برد؛ اما از وجود ضعفها متأثر و ناراحت می شود. در صورتی که این الم و درد مقدمه دوری جستن از دناستها و پستی هاست.

«الْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا وَ نَزَّهَهَا عَنْ كُلِّ مَا يَبْعِدُهَا وَ يُؤَبِّقُهَا (۲)؛

عارف کسی است که خود را بشناسد و آن را از هر چه که او را (از خدا) دور می کند و باعث هلاکت او (در آخرت) می شود، پاک نماید.»

## لذت از کسب دانش و آگاهی

حیات روح انسانی در معرفت و علم نهفته است. به همین جهت شناخت حقایق و کشف معارف بر کمال روح می افزاید. روح انسانی از کسب علم و معرفت، عالی ترین لذت را می برد.

به جهت این که هر عمل خیر و هر فضیلتی، در پرتو معرفت حاصل می شود و لذت جویی روح انسانی از عمل خیر و فضیلت، به واسطه علم و معرفت است. در حالی که لذت بردن از معرفت بدون واسطه انجام می گیرد.

اگر چه نفس در مرتبه انسانی توسط ابزار شناخت در جهت کسب دانش، از مطالعه در وجود خود و طبیعت لذت می برد؛ اما شعله فرزوان لذت خواهی روح را فزونی می بخشد، زیرا

ص: ۷۷

۱- (۱) - شرح غرر، ج ۶، ص ۱۷۲.

۲- (۲) شرح غرر، ج ۲، ص ۴۸.

مرتبه بالاتر خیر و کمال بعد انسانی، در معرفت شهودی نهفته است؛ معرفتی که روح بدون ابزار شناخت (عقل و حواس پنجگانه) حقیقت را می یابد. بنابراین، معرفت هر قدر از شائبه مادی خالی باشد، سنخیت آن با روح بیشتر شده و روح، لذت بیشتری خواهد برد.

آن گاه که علم در مرتبه شهود قرار گرفت، با روح انسانی یکی شده و مطلوب ذاتی انسان می شود.

\*

### توضیح بیشتر

بدون تردید انسان، طالب دانشی است که عاری از اشتباه و خطا باشد. چون از وجود اشتباه و خطا در عملش رنج می برد؛ چنانکه از اصل جهل و نادانی شدیداً متنفر است. این مطلب را هر فردی به روشنی در خود احساس می کند که وقتی به اشتباه و خطا در عملش آگاه می گردد، حالت ناراحتی در نفسش پیدا می شود. و علت این که انسان در مسائل فکری و عملی اش به جستجوی منبع مورد اعتماد و دور از خطا و اشتباه برمی آید، اینست که فطرت، او را به جانب دانشی فرا می خواند که دور از هرگونه خطا باشد. همان گونه که روح انسانی از علم همراه با خطا رنج می برد، از دانش همراه با واقع لذت می برد. علم همراه با واقع اگر حصولی و کسبی باشد سبب لذت روح انسانی می گردد؛ هر چند مطلوب ذاتی او را تشکیل نمی دهد. و علم همراه با واقع اگر شهود باشد، شدیدترین لذت را انسان خواهد برد. زیرا نفس به خیر و کمال حقیقی خود نایل می شود. و اگر علم همراه با واقع نباشد، در صورت التفات، رنج و ناراحتی روح را در پی خواهد داشت.

روشن است که افکار و رفتاری که در پرتو معرفت همراه با واقع - خواه حصولی و خواه تحصیلی - انجام گیرد، از ارزش والای اخلاقی و انسانی برخوردار خواهد بود و انسان دارنده چنین افکار و رفتاری، مخصوصاً در پرتو شهود از این جهان لذت و بهره بیشتری خواهد برد.

بیان بلند امیر مؤمنان علی علیه السلام که علم را منشاء فضایل معرفی فرمودند<sup>(۱)</sup>، اشاره به همین علم همراه با واقع است که حصول آن به دور از شائبه هوای نفسانی مطلوب نهایی انسان است.

و در میان علوم، لذت بخش ترین آن، معرفت خدای بزرگ است زیرا تهذیب نفس با اطاعت از او به دست می آید و اوست که صفات و فضایل انسانی را به او می بخشد، و نهایت خیر و کمال انسان در رسیدن به اوست.

ص: ۷۸

۱- (۱) - «رأس الفضائل العلم»، شرح غرر و درر آمدی، ج ۶، ص ۴۹.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا مِيدُوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَّعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنَعِيمِهَا وَكَانَتْ دُنْيَاهُمْ أَقْلَ عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطْوُونَهُ بِأَرْجُلِهِمْ وَلَعَمْرُوا بِمَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَتَلَدُّوا بِهَا تَلَدُّ مَنْ لَمْ يَزَلْ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَانِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ... (۱)؛

اگر مردم به فضل و برتری معرفت و شناخت خدا آگاه بودند، به آنچه خدا دشمنانش را از خوبی و خوشی دنیا و نعمتهایش بهره مند ساخته است، توجه و نظر نمی کردند و دنیای آنها در نظر اینها کمتر بود از آنچه زیر پاهایشان له و لگد می کنند. و در پرتو شناخت و معرفت خدای عزوجل راحت بسر می بردند، و از لذتی همچون لذت کسی که همیشه در باغهای بهشت در جوار اولیای خدا باشد، بهره مند می شدند...»

### لذت از خدمت به دیگران

خدمت و تلاش برای مردم دارای دو جهت مثبت و منفی است که تابع نظر و دید هر شخص نسبت به مردم و انگیزه او در خدمت است. لذت بردن از خدمت به دیگران نیز در جهت مثبت آن نهفته است.

\*

### توضیح مطلب

اگر نظر به مردم این گونه باشد که آنان از حقیقت انسانی برخوردارند و به دید انسانی به آنان نظر شود، در این صورت خدمت به آنها و حرکت در رفع مشکلات و گرفتاریهای اجتماعی و فردی آنها انگیزه ای جز انگیزه انسانی و الهی نخواهد داشت. چنین دید و نظری او را به بیان امام صادق علیه السلام رهبری می کند که فرمود:

«قال الله عزوجل: أَلَخَلَقُ عِيَالِي فَأَحْبُّهُمْ إِلَيَّ أَلَطْفُهُمْ بِهِمْ وَأَسْعَاهُمْ فِي حَوَائِجِهِمْ (۲)؛

خدای عزوجل فرمود: مردم عایله من هستند؛ پس، دوست داشتنی ترین آنها نزد من، مهربان ترین آنها به مردم و کوشاترین آنها در رفع نیازهای آنان است.»

ص: ۷۹

۱- (۱) روضه الکافی، ص ۲۴۷، حدیث ۳۴۷.

۲- (۲) بحار، ج ۷۴، ص ۳۳۶، روایت ۱۱۴.



خدمت انسانی و الهی در سایهٔ چنین دید و نظری است که انسان را عايلهٔ خدا بداند. در هر بعدی که توانایی داشته باشد، به آنها یاری رساند و از عمل و کارش - که بسیار زیبا و از جمله مکارم اخلاق با مردم است - لذت ببرد.

اگر خدمت این گونه انسانها را خوب تحلیل کنیم، می بینیم لذتشان از خدمت به مردم در حقیقت تابع لذتشان از رضایت خوشنودی خالقشان است. امّا اگر نظر به مردم، نظر ابزاری و این که می توان با خدمت به آنها، به خواسته های نفسانی در اجتماع رسید، چنین خدمتی دور از شؤون انسانی بوده و روح انسانی از آن لذت نمی برد - هرچند نفس در بعد حیوانی به لحاظ رسیدن به آمالش به لذات شهوانی نایل می شود - طبیعی است که در این جا از خدمت به دیگران لذت نمی برد؛ بلکه خدمت به آنها مقدمه رسیدن به لذات شهوانی و نفسانی در بعد حیوانی است. لذا در دیدگاه این گونه افراد، خدمت به مؤمن و غیر مؤمن یکسان است بلکه در آن جا که یاری رساندن به فاسق او را زودتر به آمال و آرزوهای دنیوی اش برساند، فاسق را بر مؤمن ترجیح خواهد داد.

### لذت از پرستش و یاد خدا

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «دنیا مسجد دوستان خدا... و تجارتجای اولیای اوست.»

عاقل کسی است که در این منزلگاه موقت و زودگذر به تجارتی روی آورد که بسان اولیای خدا از سود دایمی آن بهره مند شود. کالایی که در این سرای تجارتی عرضه می شود، نفس و وجود انسان است.

در تجارت، مالکیت شرط است و شخص تا مالک و صاحب کالا نباشد، تصرّف در آن عدوانی خواهد بود؛ مگر در صورتی که مالک، آن را ببخشد و چنانچه شرط کند که این متاع تجارتی را که به تو بخشیدم، در صورت عرضه برای فروش، باید به خودم بفروشی، تخلّف از این شرط حرام است، مسلم است که غرض از چنین تجارتی اینست که بی سرمایه ای، سرمایه دار شود و بی چیزی، ثروتمند گردد؛ و إلاً خود مالک هیچ بهره ای نمی برد.

انسان، مالک وجودش نیست؛ وجود را خدای متعال به او بخشیده است تا آن را سرمایه قرار دهد و مالک حقیقی این سرمایه شرط کرده که آن را در این تجارتگاه بر او عرضه کنند؛ در غیر این صورت، عرضهٔ آن بر غیر مالک حقیقی جز خسران و زیان در بر نخواهد داشت، زیرا:

أولاً؛ قدر و قیمت آن را جز خدای متعال نمی داند.

ثانیاً؛ در تجارت، بها باید همتای کالا یا بیشتر باشد و إلا در آن ضرر و زیان است. و بهای وجود انسان فقط در نزد خداست. و این جا عرضه کالا- به غیر او، به گونه ای است که نه تنها سودی به دست نمی آید، و نه تنها بها، همتای آن نیست، و نه تنها شخص ضرر می کند؛ بلکه آنچه هست زیان است؛ یعنی، اصل سرمایه نیز پوچ و هیچ می شود. زیرا جایگاه این متاع نزد خداست. و در غیر آن منزل قدس، پوچ و هیچ می گردد.

ثالثاً؛ عرضه به غیر، نادیده گرفتن شرط است. و لذا تصرف عدوانی خواهد بود و چنین تصرفی موجب لذت و عذاب در آخرت است.

«وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...» ۱؛

به عصر (رسالت و ولایت) سوگند؛ براستی انسان در زیان است جز آنان که گرویدند و اعمال شایسته انجام دادند...»

حقیقت عبادت و پرستش، عرضه وجود است بر صاحب آن، بطوری که انسان در پرتو آن به خیر و کمال حقیقی اش نایل می گردد و لذت نیز جز رسیدن به خیر و کمال نیست.

لقای خدا، بهشت، لذات اخروی و لذات معنوی و انسانی ثمره آن خیر و کمال است؛ ثمره ای که عین آن کمال است نه چیزی جدای از آن.

منظور از عبادت، همان پرستش به معنای خاص است که شامل نماز و روزه و حج، دعا و... می شود. اگرچه عابد در عملش خوشنودی خدا را مورد نظر دارد و از آن لذت می برد، ولی لذت بردن او آن گاه که در حال رکوع و سجده و مناجات و دعا قرار می گیرد و با معبودش سخن می گوید، فوق هر لذتی است. و این لذت بستگی به حد خلوص شخص دارد.

امام سجاد علیه السلام در مناجات مطیعین می فرمایند:

«اللَّهُمَّ احْمِلْنَا فِي سُنَنِ نَجَاتِكَ وَ مَتَّعْنَا بِلَذِيذِ مُنَاجَاتِكَ (۱)؛

خدایا! ما را در کشتی نجات خود حمل کن و از لذت مناجات خود بهره مندمان ساز.»

و در مناجات مریدین می فرماید:

«... فَبِكَ إِلَى لَذِيذِ مُنَاجَاتِكَ وَ صَلِّوْا...؛

ص: ۸۱

به سبب تو، به لذت مناجات تو رسیده اند.»

انسانی از لذتی که در نتیجه ذکر و عبادت غیر او حاصل می شود، باید طلب آموزش کند، زیرا آن لذت جز زیان نیست. امام زین العابدین علیه السلام در مناجات ذاکرین می فرماید:

«... وَ اسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرٍ وَ مِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ اُنْسِكَ وَ مِنْ كُلِّ سُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ وَ مِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ...»

از تو طلب آموزش می کنم، از هر لذتی که در غیر یاد تو بوده و از هر آسایشی که جز به انس با تو و از هر خرسندی که جز به قرب تو و از هر اشتغالی که جز در طاعت تو، بوده باشد.»

تمام لذتها باید به لذت یاد خدا و پرستش خدا برگردد. چنین لذتی است که مطلوب ذاتی انسان بوده و لذات دیگر انسانی مقدمه و راه رسیدن به این لذت به شمار می آیند. آرامش نفس نیز در پرتو چنین لذتی امکان پذیر است.

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ۱»

آنان که ایمان آوردند و به وسیله ذکر خدا قلبی مطمئن و آرام پیدا کردند؛ آگاه باشید که آرامش قلبها در گرو ذکر و یاد خداست.»

دنیا آن گاه سرای خسران خواهد بود که متعلقات آن، انسان را از یاد حق و لذت در جوار او غافل گرداند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»

ای کسانی که ایمان آوردید، اموال و فرزندان شما را از یاد خدا باز ندارد و سرگرم نسازد.

کسانی که چنین به جا آورند (و سرگرم شوند) همانها در زیان هستند.»

به امید آن که انسانها - به خصوص قشر جوان - توفیق یابند که به دنبال لذات انسانی باشند.

٥- انسان و محبت

اشاره

ص: ٨٣



درک محبت، حقیقتی است که در نفس انسان می درخشد و دارای دو رویه است که در یک رویه آن، توجه به خود و در رویه دیگر آن، نظر به غیر نقش بسته است. در این قسمت، لازم است به بررسی این حقیقت واضح در نفس پرداخته و با بیان مطالبی در این زمینه به ارزش و اهمیت و شیوه به کارگیری و نقش بزرگ آن در تکامل و رشد انسانی و تعیین جهت آن، پی ببریم.

### مفهوم محبت

محبت، رابطه خاصی است که بر اساس کیفیت خاص و درک خاص از جانب محب نسبت به محبوب پیدا می شود.

منظور از رابطه خاص و کیفیت خاص، علاقه روحی و نفسی محب به محبوب است؛ این علاقه باطنی، معلول درک و آگاهی محب به خصوصیات محبوب است. دوست داشتن افراد با فضیلت و علاقه هر فردی به خودش، از مصادیق آن رابطه و کیفیت و درک خاص است.

به عبارت دیگر، دوستی، رغبت و میل نفس است به خود و یا شیء مقابل، به لحاظ خصوصیتی که در آن شیء ملاحظه می کند و این میل در صورتی که آن خصوصیت، توجه محب را به خود معطوف نماید و الا میل و رابطه خاص، حاصل نخواهد شد.

مرحوم فیض کاشانی (ره) محبت را چنین معنا کرده است: «دوست، عبارت از میل طبع و سرشت به جانب شیء لذت آور است؛ پس، اگر آن میل شدت پیدا کرد و قوی شد عشق نامیده

خداوند غرضی خارج از ذات خویش ندارد. او خلق را آفرید تا آیه و نشانه او باشند و هر موجودی به جهت وابستگی اش به خدای متعال، محبوبش خداست.

این سخن صریح امام سجاد علیه السلام است که خداوند موجودات را از نیستی به هستی آورد و در راه محبت خود برانگیخت (۲) و بیان آن حضرت در دعای سؤم «صحیفه سجّادیه» راجع به حاملان عرش این است که:

«و لا یَغْفِلُونَ عَنِ الْوَلَّهِ إِلَیْكَ؛

در عشق و محبت به تو غفلت نمی ورزند.»

اشاره قرآن به این که هر موجودی به تسیح و تقدیس خداوند مشغول است دلیل واضح و روشنی است بر این که حبّ خدا در ذات هر موجودی سرشته شده است زیرا با تمام وجود تسیح می گوید و با تمام وجود، خدا را می طلبد.

اسلام با عینک محبت و دوستی به جهان و انسان نظاره می کند. آیا جای آن نیست که عاقل، چنین مکتبی را بستاید و با نظام هستی یگانه شود و قلبش را مالا مال از حبّ خدا گرداند و بر اساس و پایه «حبّ» زندگی را بنا نهد؟

به لحاظ هماهنگی با نظام هستی است که دین خدا جز دوست داشتن، چیز دیگری نیست و اخلاق، سیاست، فرهنگ، اقتصاد و حقوقش بر بنیان حبّ گذاشته شده است.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

«هل الدّینُ إِلَّا الحُبُّ؟ إِنَّ اللَّهَ عزّوجلّ یقول «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی يُحِبِّکُمُ اللَّهُ (۳)؛

دین جز دوستی نیست. براستی خدای عزّوجلّ می فرماید: بگو (ای پیامبر) اگر خدا را دوست دارید، مرا پیروی کنید؛ خدا نیز شما را دوست می دارد.»

و از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

«... الدّینُ هُوَ الحُبُّ. وَالْحُبُّ هُوَ الدّینُ؛

دین، عین حبّ است و حب، همان دین است.»

مکتبی که هستی را عین حبّ می داند، و جهان و انسان را محکوم حبّ و دوستی دانسته

۱- (۱) محجه البيضاء، ج ۸، ص ۸.

۲- (۲) - دعای اول صحیفه سجادیه: «ابتدع بقدرته الخلق ابتداءً... و بعثهم فی سبیل محبتہ».

۳- (۳) بحار، ج ۶۹، ص ۲۳۷، روایت ۵، (طبع تهران).



و خود نیز جز بر محبت نازل نشده است، رشد و کمال انسانی را قطعاً در پناه حبّ توجیه خواهد کرد. و چقدر زیباست که حیات انسان هماهنگ با نظام هستی بر محور حبّ بنا شود و نظر به یکدیگر، نظر حبّ باشد؛ راه به سوی سعادت، حبّ است چنانکه از راههای شناخت خدا نیز حبّ است؛ و از طریق فطرت حبّ می توان به خدای بزرگ، پی برد. همان گونه که به واسطه اثبات نظم به وجود ناظم و به واسطه فقر ذاتی جهان و انسان می توان با غنی مطلق آشنا شد.

### شناخت خدا از طریق فطرت حبّ

فطرت انسان، خواهان کمال و جمالی است که هیچ گاه به زوال و نیست شدن نگراید و ازلی و ابدی باشد. آنچه زوال پذیرد، موضوع حبّ و دوستی حقیقی قرار نمی گیرد. حبّ حقیقی آنست که ضعف و سستی در آن راه نداشته باشد. ما به وضوح می بینیم که آنچه در این دنیا مورد محبت واقع می شود، به لحاظ محدودیت کمال یا زوال کمال و جمال از او، پس از چندی، محبت به آن کم رنگ یا به طور کلی زایل می گردد. در صورتی که اگر حبّ حقیقی وجود داشت، هرگز زایل نمی شد؛ رنج فطرت در این جهان از آنست که به هرچه دل می بندد و محبّ او می گردد، پس از مدتی زایل و نابود شدن آن را مشاهده می کند. لذا انسان به جمال و کمالی روی می آورد که دائمی و همیشگی باشد تا در پرتو آن، به رشد و کمال برسد و آرام بگیرد. و آن جمال مطلق و کمال مطلق است که ازلی و ابدی و نامتناهی بوده و تغییر و زوال در آن راه ندارد.

انسان دارای حبّ ذات است؛ ولی این حبّ، او را اقناع و خوشنود نمی کند. محبّ جمال و زیبایی طبیعت و پدیده های آن است؛ ولی این، محبتی گذرا است. این جاست که ندای فطرت از روح انسانی بلند می شود و می گوید:

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۱»

براستی من، صورت خود را به جانب خدایی می گردانم که آسمانها و زمین را آفرید و من بر دین حنیف و راستین هستم و از مشرکین نیستم.»

علامه طباطبائی - قده - از بیان حضرت ابراهیم علیه السلام برهان حبّ را بر وجود خدای متعال

استفاده کرده اند. حضرت ابراهیم علیه السلام غروب و افول خورشید و ماه و ستارگان را علت عدم محبت دانستند.

«... فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ۱؛

چون غروب کرد گفت: من افول کننده ها را دوست ندارم.»

همچنین علامه می فرماید:

«دوست نداشتن چیزی با ربوبیت آن منافات دارد، زیرا ربوبیت همراه با محبوبیت است و چیزی که از نظر نداشتن زیبایی واقعی نمی تواند محبت فطری و نامتناهی انسان را به خود جلب نماید، مستحق ربوبیت نیست.

البته این وجه با ظهور آیه و سیاق احتجاج، بیشتر و بهتر می سازد...

حضرت ابراهیم علیه السلام در این کلام به ملازمه و پیوستگی ای که بین دوست داشتن و بندگی کردن و یا بین معبود بودن و محبوبیت است، اشاره فرموده است... (۱)»

به هر حال، فطرت انسانی از برگزیدن محبوبی که دارای جمال و کمال محدود و زوال پذیر باشد، رنج می برد؛ لذا رو به محبوبی می آورد که آفریننده هر جمال و کمالی است.

با توجه به حقیقت حبّ در نظام هستی و این که حبّ، راه شناخت خدا و طریق رسیدن به اوست، به اهمیت آن در حیات انسانی پی می بریم. به همین جهت لازم است - هر چند کوتاه و مختصر - به توضیح آنچه متعلق حبّ انسان قرار می گیرد بپردازیم.

## دوستی انسان با خود

شاید از عنوان فوق تعجب کرده، بگوئید: خود را دوست داشتن، یک مسأله طبیعی و جبری است و هر شخصی حبّ به خود را درک می کند و در آن شک ندارد؛ اما با طرح این عنوان نمی خواهیم به اثبات آن بپردازیم؛ بلکه لازم می دانیم به جهات مثبت و منفی آن اشاره داشته باشیم.

حبّی که با آفرینش انسان عجین شده، نه مدح دارد و نه ذمّ و در عین حال یک امر

ص: ۸۸

طبیعی و جبری است. بنابراین، حبّ ذات و نفس، امری خارج از حیطة اراده و اختیار انسان است. آنچه مورد مدح و ذم واقع می شود و در حیطة مسائل اخلاقی قرار می گیرد، نحوه دوست داشتن خود است - که تعیین کننده کیفیت رفتار با خود می باشد.

هر انسانی از آن جهت که خود را دوست دارد بر علیه خود اقدام نمی کند و به ضرر خود گام بر نمی دارد. اصل حبّ ذات اقتضا می کند که انسان به اعمال و افکاری روی آورد که برای او نافع و سودمند باشند.

به خود اندیشیدن و در جهت منافع خود حرکت کردن لازمه جدا نشدنی حبّ ذات است.

حبّ ذات در هر مرتبه ای از مراتب نفس که ظهور فعلی داشته باشد، خواهان سود و نفع در همان مرتبه خواهد بود.

حبّ ذات در مرتبه حیوانی دارای دو صورت است:

#### ۱ - صورت وسیله ای و ابزاری ۲ - صورت استقلالی و انحصاری

وسيله و ابزار بودن حبّ ذات در مرتبه حیوانی به این نحو است که در جهت استکمال روح انسانی و ایجاد زمینه فضائل به کار گرفته شود. مثال: حبّ ذات در مرتبه حیوانی با توجه به صورت اول سبب می شود که نفس، خوردن، خوابیدن، استراحت، دفاع از بدن، رفع آلودگیهای جسمی و توجه به بهداشت تن و... را دوست داشته باشد و در بهبود این موارد تلاش نماید. دوستی و تلاش برای اینست که قادر به کسب معرفت، انجام تکالیف الهی، انجام وظیفه فردی و اجتماعی و... باشد. چنین حبّ ذاتی هر چند در مرتبه حیوانی است ولی ممدوح بوده و دارای ارزش اخلاقی مثبت می باشد.

امّا صورت استقلالی و انحصاری حبّ ذات در مرتبه حیوانی اینست که محور قرار گیرد، به نحوی که تلاش فکری و عملی انسان در جهت منافع حیوانی باشد و پیام دین و عقل در بر آوردن خواسته های حیوانی نادیده گرفته شود. چنین حبّ ذاتی مذموم بوده و دارای بار منفی است، زیرا سبب انحراف و دور شدن از مقصد انسانی و مانع ظهور فضایل معنوی شده است. از این حبّ به «نفس امّاره» نیز تعبیر می کنند. خود حیوانی در این صورت به واسطه حبّ در پی جلب منافع شهوی خارج از محدوده شرع و عقل است.

ظهور فعلی حبّ ذات در مرتبه انسانی، تابع عقل و شرع می باشد و جهت انحرافی در آن نیست، برای این که حبّ ذات در آن مرتبه اقتضا می کند که انسان به افکار و اعمالی روی

آورد که به حیات معنوی و انسانی و قرب الهی منتهی شود.

خلاصه این که اگر حبّ ذات، خود محوری به دنبال داشته باشد - به این معنا که انسان، خودش را مقصد و مطلوب خویش قرار دهد - شکی در سقوط و انحطاط او نخواهد بود. زیرا هدف قرار دادن خود، حرکت از نقص به جانب نقص است. نفس انسان تهی از کمالات فعلی است و از خود چیزی ندارد و در پرتو حرکت باید قوای باطنی را به ظهور فعلی برساند. لذا حرکت باید به سمتی باشد که زمینه کسب فیض را فراهم آورد.

در صورتی که حرکت از خود به خود، حرکت از فقر به فقر است و چنین حرکتی نه تنها شرط کمال نیست، بلکه در جهت منفی (انحطاط و نقص بیشتر) انسان را سوق خواهد داد.

این نحوه دوست داشتن خود مذموم است و کلمه «خودخواهی» که غالباً در عرف جامعه به کار می رود، به همین مطلب نظر دارد که شخص، خود را مطلوب قرار داده و هر چیزی را وسیله حرکت به خود قرار دهد.

پس، اگر حبّ ذات سبب خودمحوری شود مذموم است، نه از آن جهت که حبّ ذات است، بلکه از آن جهت که سبب حرکت از نقص به نقص شده است. اما چنانچه حبّ ذات، انسان را به فقر وجودی اش آگاه کند به گونه ای که خود را برای خالق و ربّ خود بخواهد، چنین حبّی نیکو و مثبت می باشد و این نه بدان جهت است که حبّ ذات است بلکه بدان جهت که شرط و وسیله ای جهت رسیدن به محبوب حقیقی می باشد.

اگر در مسأله حبّ ذات درست دقت کنیم، پی خواهیم برد که انسان از آن جهت که وجودش را درک می کند و میل به هستی خویش دارد و دوام وجودش را خواهان است، خود را دوست دارد. و به همین لحاظ رنج انسان از هلاکت و نیستی است. لذا حبّ ذات زمینه رشد وجودی می گردد، زیرا جمال و کمال نفس در گرو رشد وجودی است. و فطرت حبّ، رشد وجودی را از جمال و کمال مطلق طلب می کند نه از موجودی ناقص و محدود.

پس، حبّ ذات آن گاه که در جهت صحیح عقلی و دینی قرار گیرد، به خود محوری منجر نخواهد شد.

### **دوست داشتن غیر خود**

در نفس انسان حبّ به غیر نیز نهاده شده است. «غیر» شامل هر چیزی که خارج از ذات انسان است می شود. و واسطه در این حبّ، ادراک غیر است، زیرا به چیزی که آگاهی نداریم

حَبِّ و بغض به آن تعلق نمی گیرد.

دوست داشتن غیر، از جمله نعمتهای بزرگی است که خداوند متعال در انسان قرار داده است. اگر مادری فرزندش را دوست نمی داشت، کودک در بقای حیاتش دچار مشکل می شد.

اگر محبت غیر در نهادمان نبود آیا هرگز مایل به دوستی با دیگران بودیم؟ آیا به اجتماع و دیگران علاقمند می شدیم و به آنها خدمت می کردیم؟ آیا علاقه به جمال و زیبایی، طبیعت، هنر و دین و... پیدا می کردیم؟ آیا از جهان و خدا بهره می بردیم؟

شکی نیست که اگر غریزه محبت به غیر در ما نبود، از بسیاری لذایذ، کمالات و... محروم می ماندیم، بلکه خود در جا می زدیم و حرکتی از خود به غیر نداشتیم، و فطرت و غرایز و فضایل کامل در نفسمان در حد استعداد می ماند.

پس، سپاس خدایی را که این نعمت عظمی را در وجودمان قرار داد تا به واسطه آن بتوانیم انشاءالله به کمالات، سعادت و لذتهای بسیار نایل شویم.

اما شکر حقیقی، استفاده مطلوب از نعمت است؛ به گونه ای که محبت به غیر زمینه ساز خروج از نقص به کمال انسانی باشد. و  
إِلَّا حَبِّ شَهْوَى بَعْدَ غَيْرِ، در صورتی که خارج از حدود دین و انسانیت باشد نکوهیده و مذموم است.

ادراک جمال و کمال غیر، واسطه در حَبِّ غیر است. اگر ادراک، به کمال و جمال مطلق تعلق گرفت، آن غیر، محبوب حقیقی و ذاتی انسان خواهد بود. و اگر ادراک به حسن و کمال محدود تعلق گرفت موضوع حَبِّ ذاتی و استقلال قرار نخواهد گرفت، زیرا چنین قابلیت در آن نبوده و محبوب حقیقی و ذاتی نمی تواند باشد. کمال و جمال محدود شعاع و پرتوی از کمال و جمال نامحدود است. پس، ابتدای حَبِّ باید به مطلق تعلق گیرد و سپس به غیر مطلق. حَبِّ جاوید و پایدار حَبِّی است که به حَبِّ مطلق منتهی شود و الّا فانی و هیچ خواهد بود.

در اینجا به چند مورد از حَبِّ اشاره می کنیم:

۱ - حَبِّ به مردم

۲ - حَبِّ دنیا

۳ - حَبِّ اهل بیت علیهم السلام

۴ - حَبِّ الله.

اصل اولی در حَبِّ اینست که مردم را باید دوست داشت، نه دوستی به عنوانی از عناوین اجتماعی، سیاسی، علمی و... بلکه به خاطر این که انسانند و بندگان خدای بزرگند باید دوست داشت. (البته به استثنای بعضی افراد و گروهها که در عقل و دین از دوستی با آنها منع شده است).

این اصل اقتضا می کند که با همه مراوده داشته باشیم، به حوائج آنان رسیدگی کنیم. از آنها در مسائل مهم استفاده کنیم. مؤید این اصل، سخن رسول گرام اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است. از امام باقر علیه السلام نقل شده است که عربی از بنی تمیم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد؛ عرض کرد: «به من سفارش کن». از جمله سفارشهای آن حضرت این بود:

«تَحَبَّبْ إِلَى النَّاسِ يُحِبُّوكَ (۱)؛ با مردم دوستی کن تا مردم تو را دوست بدارند.»

و فرمود: «دوستی کردن با مردم نیمی از عقل است (۲).»

این نکته اخلاقی را نباید فراموش کرد که دوستی با افراد و اشخاص به خاطر عناوین اعتباری از جنبه انسانی برخوردار نیست. این نحو دوستی را می توان دوستی انتفاعی نامید که از نظر بعد انسانی ارزشی ندارد. اما محبت اجتماعی و مردمی آثار مثبتی را بر جای می گذارد؛ حضرت علی علیه السلام فرمود:

«ثَلَاثٌ يُوجِبْنَ الْمَحَبَّةَ: حُسْنُ الْخَلْقِ، حُسْنُ الرَّفْقِ وَ التَّوَاضُّعِ (۳)؛

سه صفت است که سبب دوستی می گردد: ۱. اخلاق نیکو ۲. ملایمت و مدارای نیکو ۳. تواضع و فروتنی.»

و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: «محبت سه اثر را به ارث می گذارد؛ ۱. دین ۲. تواضع ۳. بذل (۴).»

و از جمله دلیل دوست داشتن مردم و اجتماع اینست که محبّ تا حدّ توان کمر همّت به خدمت آنان بیند و اجتماع را مقدم بر منافع شخصی خود بدارد.

ص: ۹۲

۱- (۱) - اصول کافی، چاپ تهران بازار سلطانی، ج ۲، ص ۶۴۲، حدیث ۱.

۲- (۲) اصول کافی، چاپ تهران بازار سلطانی، ج ۲، ص ۶۴۳، حدیث ۴.

۳- (۳) شرح غرر، ج ۳، ص ۳.

۴- (۴) شرح غرر، ج ۳، ص ۳.

## \*در کجا ترک دوستی رواست؟\*

گر چه دوست داشتن مردم و اجتماع اصل است، ولی در برخی از موارد باید با بعضی از مردم قطع دوستی کرد، چون ادامه دوستی با آنها نه تنها فایده ای را در بر ندارد بلکه احیاناً موجب گمراهی می شود؛ مثلاً دشمنان خدا را نباید دوست داشت و در همه حال و شرایط باید از آنان تبری جست.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«إِيَّاكَ أَنْ تُحِبَّ أَعْدَاءَ اللَّهِ أَوْ تُضْفِيَ وَدَّكَ لِغَيْرِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، فَإِنَّ مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُشِرَ مَعَهُمْ (۱)؛

پرهیز که دشمنان خدا را دوست داشته باشی یا دوستی ات را برای غیر دوستان خدا خالص گردانی. براستی کسی که قومی را دوست بدارد با آنها محشور می شود.»

به طور کلی بیان می داریم: اگر دوستی با فاسق، لایابالی، مذدبذب، احمق و جاهل سبب اصلاح معرفت و هدایت او شود، دارای ارزش اخلاقی مثبت خواهد بود و چنین حب و مودتی را خدا می پذیرد. اما اگر حب او بدون فایده مذکور باشد و یا موجب تأثر سوء در وجود انسان گردد. چنین محبتی ارزش اخلاقی منفی داشته و مورد رضایت حق نیست.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«لَا تَبْذُلَنَّ وَدَّكَ إِذَا لَمْ تَجِدْ مَوْضِعًا (۲)؛

دوستی ات را بذل و بخشش مکن؛ آن هنگامی که موضع و محل مناسبی برای آن نمی یابی.»

و امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ وَضَعَ حُبَّهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِلْقَطِيعَةِ (۳)؛

کسی که دوستی اش را در غیر موضع مناسب آن بگذارد، براستی که اقدام بر جدایی کرده است.»

نیز حضرت علی علیه السلام فرمود:

«لَا تَمْتَحِنَنَّ وَدَّكَ مَنْ لَا وِفَاءَ لَهُ (۴)؛

البته دوستی خود را به کسی که وفا ندارد عطا مکن.»

ص: ۹۳

۲- (۲) شرح غرر، ج ۶، ص ۲۷۶.

۳- (۳) بحار، ج ۷۴، ص ۱۸۷، روایت ۱۱.

۴- (۴) شرح غرر، ج ۶، ص ۲۶۲.



\* منظور از دنیا چیست؟

اگر دنیا به معنای این جهانی است که آفریده خداست و ما در آن زندگی می‌کنیم و محلّ رشد ماست، این دنیا، دوست داشتنی است. دنیایی که از آن لذت می‌بریم؛ از نعمتهای فراوانش استفاده می‌کنیم؛ در آن، علم و معرفت می‌آموزیم، دنیایی دوست داشتنی است.

آنچه وظیفه ما در این دوست داشتن است، اینست که به این دوستی جهت مثبت بدهیم و از آن، هدف اعلی را در نظر داشته باشیم.

اگر منظور از دنیا همان لحظه ای باشد که در آن هستیم (چون لحظه قبل گذشته، لحظه بعد هم نیامده و ما همان لحظه ای را که در آن هستیم مورد توجه قرار دهیم) آن لحظه دوست داشتنی است و باید آن را غنیمت شمرد و در طاعت خدا گذراند.

اما اگر دنیا عبارت از هر لذت و شهوت و مال و جاهی باشد که مانع و مخالف پرستش و یاد خدا و رشد انسانی باشد، خدای متعال روی از چنین دنیایی گردانده و آن را دوست ندارد و تو نیز نباید آن را به دوستی بگیری. این دنیاست که حُبّ آن سرمنشأ هر خطا و گناهی است.

«حُبُّ الدُّنْيَا أَضَلُّ كُلِّ مَعْصِيَةٍ وَأَوَّلُ كُلِّ ذَنْبٍ (۱)؛

دوستی دنیا اساس هر معصیت و سرمنشأ هر گناهی است.»

از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

«إِنَّ أَوَّلَ عُصِيَةِ اللَّهِ بِهِ سِتُّ: حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ الرِّيَاسَةِ وَ حُبُّ الطَّعَامِ وَ حُبُّ النِّسَاءِ وَ حُبُّ النُّومِ وَ حُبُّ الرِّاحَةِ (۲)؛

همانا اول چیزی که خدا به سبب آن معصیت شد، شش تاست: ۱. دوستی دنیا ۲. دوستی ریاست ۳. دوستی طعام ۴. دوست داشتن زنان ۵. دوست داشتن خواب ۶. دوست داشتن راحتی.»

آیا می‌توان این موارد ششگانه را دوست نداشت؟ کیست بگوید: من راحتی، طعام، خواب، ریاست، دنیا و زن را دوست ندارم؛ مگر شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود که فرمود: «من زنان را دوست می‌دارم»؟

ص: ۹۴

۱- (۱) میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۹۴، بنقل از تنبیه الخواطر، ص ۳۶۲.

۲- (۲) بحار، ج ۷۳، ص ۹۴، روایت ۷۴، طبع تهران.

دوست داشتن موارد فوق از موارد تکوینی است که در نفس انسان نهاده شده است. و زندگی و حیات انسانی بر محور این امور می چرخد. بنابراین، حبّ اینها آن گاه سبب معصیت می شود که نظر به آنها استقلالی و مانع حرکت به سمت الله و اطاعت فرمانش شوند.

به هر حال، دنیا را می توان دو قسم کرد: دنیایی که ما را به خدا و آخرتی سالم می رساند که دوست داشتن چنین دنیایی عبادت است و دنیایی که ابزار معصیت خدا می شود که چنین دنیایی ملعون و دوستی با آن سبب گناه است. چنین حبّی برگشت به نداشتن حبّ الله دارد و لذا بین آنها تناقض است و با هم جمع نمی شوند.

بیان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز که فرمود:

«حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ اللَّهِ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبٍ أَبَدًا (۱)؛

دوستی دنیا و دوستی خدا در قلب برای همیشه جمع نمی شوند. اشاره به قسم دوّم است.»

و در کلام زیبای امام زین العابدین علیه السلام است که:

«أَلَدُّنْيَا دُنْيَا عَانٍ: دُنْيَا بِلَاغٍ وَ دُنْيَا مَلْعُونَةٍ (۲)؛

دنیا دو قسم است: ۱. دنیای بلاغ (دنیای پند و اندرز و عبرت گرفتن) ۲. دنیای ملعون (آنچه در طریق نافرمانی خدا قرار گیرد).

### حَبّ اهل بیت علیه السلام

اهل بیت علیهم السلام همان کسانی هستند که آیه تطهیر و آیه مؤدّت و سوره هل أتى و... درباره آنها نازل شد. که عبارت از امیرالمؤمنین، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین و ائمه از فرزندان امام حسین علیها السلام می باشند.

حَبّ اهل بیت علیهم السلام فریضه است؛ همان گونه که پیامبران و نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم واسطه در حَبّ خدا و سیر إلى الله هستند و اطاعت خدا بدون اطاعت از آنها حاصل نمی شود، اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام واسطه در حَبّ و اطاعت خدایند و بدون حَبّ آنها محال است کسی به مقام انسانی برسد. زیرا دشمنی با آنها کفر است و پیروی نکردن از آنان معصیت کبیره است و شخص کافر و مرتکب گناهان کبیره هرگز به قرب الهی نایل نمی شود. در زیارت جامعه کبیره می خوانیم:

ص: ۹۵

۱- (۱) میزان الحکمه، ج ۲، ص ۲۲۸، بنقل از تنبیه الخواطر، ص ۳۶۲.

۲- (۲) بحار، ج ۷۳، ص ۲۰، اواسط روایت ۹.

«مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ؛

کسی که شما را دوست بدارد، همانا خدا را بدوستی گرفته است و کسی که شما را دشمن دارد با خدا دشمنی نموده است.»  
و نیز می خوانیم:

«مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ؛

کسی که شما را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است.»

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى ۱» فرمود:

«چنگ زدن به رشته محکم الهی، دوستی ما اهل بیت است. (۱)»

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ۳؛

بگو: از شما اجری بر تبلیغ رسالتم طلب نمی کنم؛ جز دوستی با نزدیکان من.»

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرموده:

«الْأئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ... هُمْ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ هُمُ الْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى... (۲)؛

پیشوایان از فرزندان حسین علیه السلام دست آویز و رشته محکم و وسیله قرب به خدای متعال هستند.»

و نیز فرمود:

«حُبِّي وَ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنٍ أَهْوَأُ لَهُنَّ عَظِيمَةٌ... (۳)؛

دوست داشتن من و اهل بیت من، در هفت محل که هول و وحشت آن محلها بزرگ است - سودمند است: ۱. هنگام مرگ ۲.

در قبر ۳. هنگام برانگیخته شدن از قبر ۴. هنگام نامه عمل ۵.

حساب ۶. میزان ۷. صراط.»

روایات و احادیث از علمای شیعه و سنی درباره مودت اهل بیت علیهم السلام بسیار است و تمام آنها بیانگر این نکته مهم هستند که نجات امت اسلام در دوستی و اطاعت از آنهاست و هم آنان طریق رشد و قرب الهی هستند.

از ابن عباس روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روزی که حضرت علی علیه السلام را به برادری

- 
- ۱- (۲) تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۶۳.
  - ۲- (۴) میزان الحکمه، ج ۲، ص ۲۳۸، به نقل از نوادر راوندی، ج ۱، ص ۲۶۳.
  - ۳- (۵) بحار، ج ۷، ص ۲۴۸، روایت ۲.

برگزید فرمود: «... آگاه باش کسی که تو را دوست بدارد سزاوار امن و ایمان است و کسی که تو را دشمن بدارد خداوند او را به مرگ جاهلی از دنیا می برد.» (۱)

و نیز فرمودند:

«أَسَاسُ الْأِسْلَامِ حُبِّي وَ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي (۲)؛

اساس اسلام دوستی من و اهل بیت من است.»

همان گونه که حب اهل بیت علیهم السلام واسطه در قرب الهی و سعادت و ایمان واقعی است، بغض اهل بیت علیهم السلام واسطه در بغض خدا و دوری از خدا و خارج شدن از دین و رفتن به جهنم است.

«أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَاتَ كَافِرًا (۳)؛

آگاه باشید کسی که بر بغض آل محمد علیهم السلام و دشمنی با آنها بمیرد کافر مرده است.»

## حُبِّ اللَّهِ

حصول حبّ دارای سه شرط است:

۱. آگاه به خصوصیات محبوب

۲. جلب توجه نفس به آن خصوصیات

۳. علاقه و رابطه خاص

آنچه محبت را در نفس محبّ جای می دهد و علاقه و رابطه خاص او را با محبوب برقرار می کند، معرفت و آگاهی به خصوصیتی است که نفس محبّ را به خود معطوف می دارد و نفس و طبع، خواهان آن است، افراد انسانی در شناخت خداوند به چند دسته تقسیم می شود:

الف) آنان که زیبایی و جمال طبیعت را طریق شناخت او قرار می دهند.

ب) کسانی که کمال و جمال خویش را طریق معرفت او قرار می دهند.

ج) گروهی که کمال و جمال خودش را یافته و به او عارف می شوند.

۱- (۱) دلائل الصدق، ج ۲، ص ۱۳، به نقل از کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۴. و مانند این روایت از ابن عمر، ج ۶، ص ۱۵۵ روایت شده است.

۲- (۲) دلائل الصدق، ج ۲، ص ۱۳.

۳- (۳) دلائل الصدق، ج ۲، ص ۱۳، به نقل از تفسیر کشاف در ذیل آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...»

مهمترین نوع معرفت، قسم سوّم است. همین راه است که سیدالساجدین علیه السلام در اوایل دعای معروف ابو حمزه ثمالی بدان اشاره فرموده عرض می کنند:

«بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ وَ دَعَوْتَنِي إِلَيْكَ وَ لَوْلَا أَنْتَ لَمْ أُدْرِ مَا أَنْتَ...»

به تو شناختم تو را، تو مرا بر خود راهنمایی کردی و به سویت خواندی و اگر تو نبودی نمی دانستم که تو کیستی.»

ابتدای حبّ خدا از یافتن جمال و کمال طبیعت شروع می شود تا آنجا که انسان متوجه خود شده و کمال و زیبایی بالاتر و بهتر را در نفسش مشاهده می کند و خود، واسطه در حبّ خدا می شود؛ زیباییهای روح را جلوه و شعاعی از زیباییهای او می بیند و او را به این جهت که چنین کمالاتی را در وجود انسان آفریده است، دوست می دارد.

و آن گاه که انسان به تزکیه نفس نایل می شود و صفات عالی اخلاقی را - که خدا دوست می دارد - در نفسش به ظهور فعلی می رساند، کمال و جمال حق را بیشتر در خود نظاره می کند و هر قدر روح انسانی به فضایل بالاتر راه پیدا می کند، محبّت او را در روح و جاننش بیش از پیش می یابد. و در این سیر اخلاقی و معنوی به آن جا راه پیدا می کند که محو در جمال و کمال حقّ مطلق شده و واسطه در محبّت خدا می شود.

توجه به مضامین دعای جوشن کبیر، انسان را در جمال و کمال حق سیر می دهد و در این سیر است که محبّت انسان مبهوت شده به خدای تعالی افزایش می یابد.

در بند هشتم دعای مذکور آمده است:

«يا ذاالحميدِ و الثناء يا ذاالفخرِ و البهاء يا ذاالمجدِ و السناء با ذاالعهدِ و الوفاء يا ذاالعفو و الرضا يا ذاالمنّ و العطاء يا ذاالفصلِ و القضاء يا ذاالعزّ و البقاء با ذاالجود و السخاء يا ذالالاء و النعماء...»

ای صاحب حمد و ستایش، ای دارای افتخار و زیبایی، ای دارای بزرگواری و درخشش، ای دارای عهد و وفا، ای صاحب عفو و رضا، ای صاحب احسان و بخشش، ای صاحب فصل و قضا، ای صاحب عزت و بقاء، ای صاحب جود و کرم و ای صاحب مرحمتها و نعمتها...»

امام زین العابدین علیه السلام در مناجات المحبین عرض می کند:

«إلهي فَأَجْعَلْنَا مِمَّنِ اصْطَفَيْتَهُ لِقُرْبِكَ وَ وِلَايَتِكَ وَ أَحْلَصْتَهُ لُوْدِكَ وَ مَحَبَّتِكَ وَ

خدایا! ما را از کسانی قرار ده که برای قرب و ولایت خود اختیار فرمودی، و او را برای مهر و دوستی خود خالص کردی، و به ملاقات خود تشویق نمودی.»

### نشانهٔ محبت خدا

هر چیزی دارای علامت و نشانه است و دوست داشتن خدا نیز دارای نشانه و علامت است که عبارت از اظهار حبّ و دوستی نسبت به هر چیزی است که تعلق و ربط به خدای متعال دارد. درست است که حبّ یک مسأله مرتبط با قلب و روح است، ولی این حقیقت قلبی باید در عمل، اندیشه و گفتار تجلّی کند.

اگر کسی بگوید: من خدا را قلباً دوست دارم، ولی ظاهرش هماهنگ با قلبش نباشد از او پذیرفته نیست. چنانکه اگر عکس این قضیه هم وجود داشته باشد مورد قبول نیست. یعنی اعمال، گفتار و اندیشه، صالح و سالم باشد ولی حبّ خدا در قلب وجود نداشته باشد، در این صورت هیچ یک از اعمال مورد قبول خدا نیست. این اعمال هر چند به ظاهر نیکو باشند، ناشی از انگیزه ای غیر الهی مخالف خواستهٔ عقل و روح انسانی و بر خلاف خواستهٔ آن خدایی است که مالک روح و جان انسان است.

عالی ترین نشانهٔ حب خدا اینست که به رسول و دین و اولیای گرامی او محبت داشته و از آنها پیروی کنی.

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ۚ»

بگو: اگر شما دوستدار خدا هستید، مرا متابعت کنید تا خدا شما را دوست بدارد.»

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«عَلَامَةُ حُبِّ اللَّهِ تَعَالَى حُبُّ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَلَامَةُ بُغْضِ اللَّهِ تَعَالَى بُغْضُ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (۲)؛

نشانهٔ حبّ خدای متعال حبّ ذکر و یاد خدا، و علامت بغض و دشمن داشتن خدای متعال،

ص: ۹۹

۱- (۱) مناجات نهم از مناجاتهای پانزده گانه در مفاتیح الجنان که منتسب به آن حضرت است.

۲- (۳) بحار، ج ۶۹، ص ۲۵۲، طبع تهران، در شماره ۳ بخش اخلاق اسلامی راجع به ذکر و رابطه با خدا از طریق حب، مطالبی بیان شده است.



بغض و دشمنی با ذکر خدای عزوجل است.»

و امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی فرموده است:

«و ذِکْرُنَا مِنْ ذِکْرِ اللَّهِ،...؛ ذکر ما (محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم) به منزله ذکر و یاد خداست...»

هر ثمره و فایده ای که بر ذکر خدا جل و علا مترتب است بر ذکر اهل بیت علیهم السلام نیز مترتب است.

خدای متعال به داود علیه السلام وحی فرمود: «ای داود! کسی که محبوبی را دوست می دارد قولش را تصدیق می کند؛ کسی که به محبوبی رضایت دهد، به فعلش راضی و خوشنود است.

کسی که به محبوبی اعتماد و شوق پیدا می کند در سیر به سوی او تلاش می کند(۱)».

از خدای بزرگ خواهیم که ما را در عمل به دینش موفق فرماید تا نهایت محبت خود را به او ابراز کرده باشیم.

ص: ۱۰۰

٦- انسان و عشق

اشاره

ص: ١٠١



مفهوم عشق از جمله مفاهیمی است که علاقه مفرط و شدید را در ذهن تداعی می کند.

فرهنگ معین این کلمه را در دوستی مفرط، افراط در دوست داشتن و محبت تام به کار برده است.

از معنای فوق چنین برمی آید که هرگاه دوستی به عالی ترین مرتبه اش برسد، به طوری که محبّ بی قرار بوده و نوعی التهاب و هیجان نسبت به محبوب در او پدید آمده باشد و در هر حالتی به یاد او باشد و از او غافل نگردد، عشق پدید می آید.

نظر لطیف تر به عشق اینست: عشق کیفیتی است که در نفس، ظهور فعلی می یابد. ظهور فعلی آن در پرتو ادراک خاصی که شخص نسبت به مورد آن دارد، می باشد و مادامی که ادراک خاص موجود باشد، ظهور فعلی عشق باقی است. هر قدر درجه آن ادراک خاص بالا رود، بر مرتبه عشق افزوده می شود.

خلاصه این که عشق، کیفیتی است که فعلیت آن در گرو ادراک خاص است و منظور از ادراک خاص این است که هر ادراکی ظهور فعلی عشق را به همراه ندارد.

آن نوع ادراکی که نیکبها و کمالها و زیباییهای محبوب را در بر دارد، به طوری که محبوب در نظر ادراک کننده بسیار با عظمت جلوه کرده و محب در برابر آن عظمت کوچک شده و در انتظار وصال به سر می برد تا آرامش یابد.

هیچ کس تردید ندارد که به خود علاقمند است؛ علاقه انسان به خودش عادی نیست؛ با لحظه ای تفکر در خود، کافی است که حب مفرطش را به خود مشاهده کند. این نوع عشق تا حدی ذاتی انسان بوده و منقلب نمی شود.

عارف بزرگوار آیت الله شاه آبادی، یکی از راههای شناخت انسان را فطرت عاشقه قرار داده و می گوید: «برای شناخت نفس راههایی است، طریق اول رجوع به فطرت عالمه است...»

طریق دوم رجوع به فطرت عاشقه می باشد، چون انسان عاشق خود، کمال خود و آنچه اضافه بر خود دارد، می باشد (۱).

فطرت عاشقه انسان نعمتی است الهی که انسان را متوجه زیباییهای درونی اش می کند.

و بر این اساس که ظهور فعلی فطرت عاشقه در گرو ادراک خاص به خود است، هر فردی آن گونه به خود عشق می ورزد که نوع ادراک و فهم او به خودش اقتضا می کند. لذا تفکر و رفتار هر انسانی با خودش در همان حدی است که به خود عشق می ورزد و خود را درک می کند.

### عشق چیست و عاشق کیست؟

هر قدر ادراک و شناخت نفس در مرتبه عالی باشد، عشق انسان به خود رنگ زیباتری خواهد گرفت و شخص در رابطه با خود دقت و توجه بهتری خواهد داشت، به مصلحت و مفاسد در اعمال و فکر. بهتر توجه خواهد کرد؛ در رفع مفاسد قوی تر و در جلب مصالح، مصمم تر خواهد بود.

بر عکس، عشق بر اساس شناخت و فهم سطحی نمی تواند زمینه جلب مصالح انسانی را به وجود آورد. زیرا شخصی که به خود شناخت صحیح ندارد، نگاهش به خود غیر واقعی است. لذا نحوه عشق او به خود صحیح نیست. آنچه را مضر به رشد و کمالش هست، مفید پنداشته و آنچه را داری مصلحت است، مفاسد می بیند. توضیح مطالب فوق، طی مطالب آینده روشن تر خواهد شد.

انسان دارای ادراکات گوناگونی بوده و نوع عشق انسان به خود - یا هر چیز دیگر - تابع

ص: ۱۰۴

نوع ادراکی است که در نفس ظهور یافته است. بر همین اساس، عشق دارای انواعی است.

چنانکه ادراکات را در چهار قسم خلاصه کنیم، چهار نوع عشق خواهیم داشت:

۱ - عشق حسی

۲ - عشق خیالی

۳ - عشق عقلانی

۴ - عشق عرفانی.

البته ادراکات به حسب شدت و ضعف دارای مراتبی هستند که قهراً عشق نیز در هر یک از انواع فوق دارای مراتبی خواهد بود.

شناخت حسی و خیالی، فطرت عاشقه را، در حد احساس و خیال به ظهور فعلی می رساند و معرفت عقلانی و عرفانی بر آن فطرت، فعلیت عقلانی و عرفانی می دهد.

عشق در شأن انسان، عشق عقلانی و عرفانی است نه حسی و خیالی ثمره ماندن در عشق حسی و خیالی، مادیگرایی و دنیاگرایی است. در صورتی که عشق عقلانی، خداگرایی و آخرت گرایی را در نفس شکوفا می سازد و عشق عرفانی، وصال به معشوق و معبود حقیقی را به همراه دارد.

انسان، در عین حال که عاشق خویش است و به خود محبت مفرط دارد، به آنچه زیباست عشق می ورزد. در مرحله عشق حسی، طالب زیباییهای ظاهری و مادی بوده و در مرحله خیال، به زیباییهای موجود در ذهن روی می آورد. چنانکه در مرتبه عشق عقلانی، عاشق حُسن معنویت و جمال حق است.

### معشوق انسان کیست؟

با توجه به این حقیقت که انسان عاشق خویش است، و معشوق خودش؛ این نکته برای انسان مخفی نیست که ماندن در خود، آرامش و اطمینان ایجاد نمی کند. در صورتی که یکی از نشانه های معشوق اینست که با وصال به او، سکونت نفس و آرامش قلب حاصل شود.

درست است که انسان عاشق خود است، لکن این عشق هدف نیست، بلکه طریق و راه رسیدن به عشق برتر است.

برای یافتن معشوق حقیقی لازم است صفات و خصوصیات او را مشخص سازیم. راه شناخت معشوق خواسته فطری ماست. اگر خواسته ای خارج از درون و فطرت بر نفس ما تحمیل شود، هرگز تعیین کننده هدف نخواهد بود.

خواسته تحمیلی، خواسته حقیقی نفس نیست؛ لذا باید دید، فطرت چه خواسته ای دارد و برای او کدام معشوق با چه خصوصیتی می تواند مطلوب باشد.

نفس انسان، دارای خواسته های بسیار و متضادی بوده و تمام آنها نمی توانند تعیین کننده معشوق حقیقی باشند، زیرا تعیین مطلوب واحد با توجه به تضاد خواسته های نفس غیر ممکن است. بنابراین، یک فطرت در میان فطرتها و میلها باید شاخص مطلوب باشد.

غرایزی در بعد حیوانی و فطرتی در بعد انسانی، فطرت عاشقه را احاطه کرده اند و هر کدام از آنها نفس را به سوی خواسته و مطلوب خود می کشانند. این که در اجتماع، مردمی را می بینیم که تمام همتشان کنز و تمرکز ثروت است؛ یا گروهی با تمام وجودشان به ریاست و مقام می اندیشند و در پی آن هستند؛ و اشخاصی محو زیباییهای طبیعی و شهوی شده اند و... بدان جهت است که فطرت عاشقه را به سمت آن غریزه خاص هدایت کرده اند و معشوق حقیقی خود را در ثروت، ریاست، ماه رویان و... می بینند. یا برخی همتی بالاتر داشته، علم را به عنوان تنها معشوق برمی گزینند...

انسان متأثر از افکار اجتماعی، سیاسی، مکتبی و... طبیعی است که به جانب چنین مطلوبهایی حرکت خواهد کرد. اما قبل از این که اجتماع، سیاست، مکتب و... خواسته غریزی و فطری را بر دیگر خواسته ها ترجیح دهد، عقل باید وارد صحنه تضاد خواسته ها شده و با مقدم داشتن عالی ترین خواسته، نزاع را حل کند، آن را اصل و اساس قرار داده و بقیه را تابع آن نماید.

در میان فطرتها، عقل خواسته ای را برمی گزیند که معقول او باشد. خواسته های مرحله حس، خیال و وهم مورد انتخاب عقل نخواهد بود. عقل، جدای از شناخت حسی و خیالی، حکم مستقل دارد؛ اگر حس و خیال به امور جزئی و مادی نظر دارند، عقل نظرش بسیار عالی است. به بیان بلند امیرالمؤمنین علیه السلام

«الْعَقْلُ رُفِيَّ إِلَى عَلِيٍّ (۱)؛ عقل باعث ارتقاء به سوی علین است.»

ص: ۱۰۶

عقل به مقام بلند انسانی نظر انداخته و به تجزیه و تحلیل مسائل می پردازد. آنان که در بررسی مسائل به عقل توسل می جویند، هدایت می شوند و نجات پیدا می کنند؛

«أَلْعَقْلُ يَهْدِي وَيُنْجِي (۱)؛ عقل هدایت کرده و نجات می دهد.»

«انسان به حسب وجدان و فطرتش طالب کمال و حسن و جمال است، به گونه ای که اگر به کره زمین احاطه پیدا کند و به هر چه کمال و جمال در آن است، نایل آید، باز آرام و قرار نمی گیرد...»

عشق به کمال و جمال از لوازم وجود انسان است و هرگز از او مفارقت نمی کند... اگر به گفتار فطرت گوش فرا دهیم به زبان وحی و الهام و با صدای رسا می گوید: من عاشق کمال و جمال خالص هستم، من طالب حسن نامتناهی و خیر بی پایانم (۲).»

آری! فطرت عاشقه انسان، جمال نامتناهی را طالب است، عشق به موجود محدود و جمال و زیبایی محدود باید تابع عشق به جمال و حسن و زیبایی نامتناهی باشد. زیرا جمال هر وجودی شعاعی از حسن جمال خداست. به عنوان مثال: اگر ما به جسم و بدن خودمان علاقمندیم و خیر و سلامت آن را می طلبیم، نه به خاطر نفس آن جسم و بدن است، بلکه متعلق به روح و حقیقت ماست. عشق ما به جسم باید تابع عشق ما به حقیقت ما باشد. بر اساس همین قاعده و مطلب، عشق به بدن باید فدای عشق به روح انسانی گردد، که با فدا شدن آن، روح عروج کرده و در جوار رحمت خاص خدای متعال تا ابد در آرامش به سر می برد.

خدا محبوب حقیقی فطرت عاشقه ماست و بر اساس قاعده فوق عشق به هر موجودی باید تابع حبّ به خدا باشد؛ محبوب ذاتی و اصلی انسان ذات پروردگار عالم است. این مطلبی است که عقل و فطرت توحیدی به آن حکم می کند و تخلف از آن، ظلم و ستم به خود و خدا بوده و شخص مرتکب چنین ظلمی مستحق مذمت و عقاب است.

امام زین العابدین علیه السلام در «مناجات المریدین» به اظهار ولّه و شوق به حق پرداخته، چنین عرض می کند:

«... وَ لِقَاؤُكَ قُرَّةُ عَيْنِي وَ وَضِيْلُكَ مَنِي نَفْسِي وَ إِلَيْكَ شَوْقِي وَ فِي مُحَبَّتِكَ وَ لَهِي هَوَاكُ صِيْبَابَتِي وَ رِضَاكَ بُعْيَتِي وَ رُؤْيَتِكَ حَاجَتِي وَ جَوَارِكَ طَلْبِي وَ قُرْبِكَ غَايَةُ سُؤْلِي

ص: ۱۰۷

۱- (۱) شرح غرر درر آمدی، ج ۲، ص ۱۵۲، شماره ۲۱۵۱.

۲- (۲) رشحات البحار، کتاب الانسان و الفطره، صص ۳۸-۳۹.



وَ فِي مُنَاجَاتِكَ رَوْحِي وَ رَاحَتِي وَ عِنْدَكَ دَوَاءٌ عَلَّتِي وَ شِفَاءٌ غُلَّتِي وَ بَرْدٌ لَوْعَتِي وَ كَشْفٌ كُرْبَتِي...؛

[خدایا] ملاقات و دیدار تو روشنی چشم من، و وصلت آرزوی جان من است؛ و اشتیاقم به سوی توست؛ و شیفته دوستی تو و دلدادۀ هوای تو هستم؛ مقصود و مطلوبم رضا و خشنودی توست؛ حاجت و نیازمندیم دیدن تو، و خواسته [وجودی و فطری ام] جوار تو، و نهایت خواهشم قرب توست؛ خرمی، نشاط، آرامش و راحتی ام در مناجات با توست؛ دوای درد من، شفای سوز جگرم و خنکی سوز دلم و گشایش غمهایم، نزد توست...»

و در «مناجات المفتقرین» عرض می کنند:

«... وَ غُلَّتِي لِأَنَّ مِيرْدَهَا إِلَّا وَصِيْلَكَ وَ لَوْ عَتِي لَا يُطْفِئُهَا إِلَّا لِقَاءَكَ وَ شَوْقِي إِلَيْكَ لَا يَبْلُغُهُ إِلَّا النَّظْرُ إِلَيَّ وَ جِهَكَ وَ قَرَارِي لَا يَقْرُدُونَ ذُنُوِي مِنْكَ (۱)...»

جز وصال تو سوز سینه ام را خنک نکند، جز لقای تو آتش دلم را خاموش نگرداند، جز نظر به وجه تو اشتیاقم را سیراب نسازد، و جز به قرب تو قرار ندارم...»

این دو قسمت از مناجات امام علیه السلام در بردارنده نکاتی است که بیانگر معیار و خصوصیات محبوب حقیقی، ذاتی و نهایی انسان، و پاسخ صریح به این سؤال است که معشوق انسان کیست؟

محبوب حقیقی انسان کسی است که انسان با وصال و لقای او و قرار گرفتن در جوارش آرام بگیرد و نفسی مطمئن پیدا کند؛ عشق به چنین محبوبی در بنیان وجودی ما سرشته شده است.

و چه زیباست این شعر عارفانه و عاشقانه حضرت امام خمینی رضی الله عنه که:

جز عشق تو هیچ نیست اندر دل ماعشق تو سرشته گشته اندر گل ما (۲).

## اخلاق و عشق

در این جا لازم است به توجیه اخلاقی مثبت و منفی اقسام عشق پردازیم به عبارت دیگر، به بررسی انواع عشق در دستگاه اخلاق اسلامی بنشینیم و جهات مثبت و منفی آنها

ص: ۱۰۸

۱- (۱) مفاتیح، مناجات خمس عشره. که منقول و منسوب به حضرت علی بن الحسین علیهما السلام است.

۲- (۲) «باده عشق»، اشعار عارفانه منسوب به حضرت امام خمینی (ره).

را از یکدیگر جدا کرده، دیدی سالم نسبت به مسئله عشق به دست آوریم و زمینه ای مثبت جهت رشد انسانی فراهم سازیم.

تمام خواسته های فطری و غریزی انسان، در جهات مثبت و منفی، تابع کیفیت ادراکی اوست. اگر فهمی صحیح و ادراکی شایسته از دین خواهی و کمال خواهی داشته باشیم، خواسته های فطری ما تابع معارف دین و انگیزه ما در برآوردن خواسته ها الهی خواهد بود.

اما اگر افکار موجود در نفس، شهرت خواهی و دنیاطلبی باشد، شکی نیست که نفس اشتیاق به ارضای خواسته ها از هر طریق ممکن پیدا کرده و به انحراف کشانده می شود. البته ادراکات عقلانی در صورتی که عقل به طور دقیق مصلحت و مفسده را تشخیص دهد، جهت انسانی خواهد داشت؛ اما فهم عرفانی که فهمی شهودی است، هیچ خطا و اشتباهی در آن راه ندارد و صاحب چنین علم و ادراکی در ارضای خواسته های فطری، گناه و اشتباظ و خطا نخواهد داشت، مانند انبیای عظام و ائمه معصومین علیهم السلام که معصوم از خطا و گناه بوده اند.

بیشترین اشتباهات و خطاها در شناخت حسی و خیالی است؛ آن گاه که به طور مستقل و جدا از تحلیلهای عقلی مورد توجه قرار گیرند. بنابراین، برای این که سمت خواسته های فطری و غریزی نفس، کمال انسانی و قرب خداوند متعال باشد، باید در کانال درک عقلی و در نهایت عرفانی قرار گیرند. تحلیل خواسته ها در مرتبه فهم عقلی، سبب می شود که انسان با پیروی از احکام دین به برآوردن آنها قیام کند.

انسان در مرحله حس و خیال، دنیا را عظیم و بزرگ می پندارد؛ ولی آن گاه که به تجزیه و تحلیل عقلی دنیا می پردازد، آن را فانی، زودگذر و پست می بیند. این که فرموده اند:

«حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»<sup>(۱)</sup> (دنیا سرمنشأ هر خطایی است) آن دنیایی است که مَیْدَرَك و معلوم حس و خیال باشد؛ نه دنیای مورد شناخت عقل و عرفان.

انسان، یا باید با کمک عقل به شناخت حقیقت برسد، و خواسته های خویش را تابع آن گرداند. و یا با شناخت تعبّدی - که از رهبران دین می شنود - راه حقیقت را طی کند و الا در مرحله احساسگرایی و خیالگرایی خواهد ماند.

پشیمان شدن اهل جهنم از اعمال و رفتارشان در این دنیا، نمونه بارزی از احساسگرایی و خیالگرایی آنان است؛ بنگرید: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ

ص: ۱۰۹

و گویند اگر می شنیدیم یا تعقل می کردیم، از اهل و اصحاب جهنم سوزان نبودیم.»

## عشق حسی و خیال

آنچه عشق حسی و خیالی به آن تعلق می گیرد، جمال و زیباییهای ظاهری است و آنچه با بُعد مادی انسان ملایم و سازگار بوده و برای آن خیر و کمال شمرده می شود، متعلق عشق حسی و خیالی است. وجود چنین عشقی در انسان، طبیعی بوده و با مرتبه نازل وجود او عجین شده، لذا مورد مذمت نیست، چنانکه مدح هم نمی شود.

حُسن و قبح، مدح و ذمّ در نحوه و کیفیت به کارگیری آن است. اگر نظر به این دو نوع عشق، استقلال باشد، بدین معنا که شکوفایی آنها محور زندگی انسان قرار گرفته و حیات معنوی از این دیدگاه توجیه شود، به کارگیری این نوع از عشق مورد مذمت عقل و شرع بوده و به قبح توصیف خواهد شد. اما اگر نگرش به آن دو، تبعی باشد، بدین معنا که در کنترل دین و عقل در آید و وسیله و راه جهت رسیدن به محبت الهی باشد، موضوع حسن و نیکویی اخلاقی قرار خواهد گرفت. بنابراین، نظر استقلالی به عشق حسی و خیالی دارای ارزش اخلاقی منفی بوده و نظر به آن در صورتی که منتهی به محبت الهی شود، از ارزش اخلاقی مثبت برخوردار است.

انسانی که به خود، عشق حسی و خیالی داشته باشد، عشق او به جهان و هستی در همان حد خواهد بود، زیرا نگاه انسان به هستی، بالا-تر از نگاهش به حقیقت خودش نخواهد بود. آن گاه که عشق حسی و خیالی به خود و هستی، محور حیات انسان قرار گیرد، در دید او تمام خیرات و خوبیها و جمال و زیباییها، محدود به ظواهر دنیا بوده و همان امور مادی، مناسب و سازگار با طبع او می باشد و چنین می پندارد که کمال و خیر او در آنهاست؛ «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ۲».

تحلیل افکار و اعمال این شخص نشان می دهد که:

۱ - تمام توجهش به منابع دنیوی و تمام همتش ارضای خواسته های غریزی در محدوده مادی دنیا می باشد.

۲ - به جهت نداشتن تحلیل صحیح از دین، آن را منافی با محور بودن عشق حسی و خیالی دیده و با حالت تنفر و انزجار از آن می گریزد.

۳ - افکار موجود در نفسش، شهوت خواهی و دنیاطلبی بوده و در عمل، [یا عقیده] تمام امکانات مادی و معنوی را در انحصار حیات دنیوی قرار می دهد.

۴ - محبت و عشق او به انسانها در حدودی است که ابزار خوبی برای دنیاطلبی و عشق شهوی او باشند.

۵ - به روح انسانی و خواسته ها و میل های آن توجهی ندارد. لذا شکوفایی در فطرت های انسانی را طالب نیست.

۶ - مصاحب و رفیق و همنشین کسانی می شود که او را به سمت خواسته های شهوی هدایت کرده، تقویت کننده میل های حیوانی او باشند.

«فروید» مؤسس مکتب آزادی جنسی در غرب، نمونه بارز چنین شخصی است. درک او از انسان و هستی در محدوده حس و خیال است، لذا عشق غریزی را یگانه راز هستی انسان می داند و خیر و کمال انسان را در ارضای آن محصور می کند.

جوان عزیز! خوب بیندیش که دنیای متمدن - که مدعی رشد دانش و علم است - چگونه انسان را از مقام بلند الهی او تنزل داده تا حدی که فقط باید بپوشد؛ بخورد؛ بخوابد؛ و عشقی در حدود خواسته های شهوی و حیوانی داشته باشد.

آیا چنین عشقی آرامش دهنده و مداواکننده دردهای روحی انسان است؟ آیا چنین عشقی قادر است پاسخگوی خواسته نامتناهی فطرت عاشقه باشد؟ تفکر کن و پاسخ بده.

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره چنین عشقی فرمود:

«... أَقْبَلُوا عَلَى جِيفِهِ قَدِ افْتَضَّ حُومًا بِأَكْلِهَا وَاضِيَّ طَلَحُوا عَلَى حُبِّهَا وَمَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَغْشَى بَصِيرَةَ وَ أَمْرَضَ قَبْلَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِبِهِ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعِهِ، قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ... (۱)»

... رو به مرداری (دنیا) آوردند که به خوردن آن رسوا گشتند و به دوستی آن اتفاق نمودند. هر که

ص: ۱۱۱

عاشق چیزی شود، بینایی او را کور ساخته و دلش را بیمار می کند (به طوری که عیب آن را ننگریسته، زشتیش را نیکو بیند) پس او با چشمی مریض و غیر صحیح می نگرد و با گوشی که [حقایق را] نمی شنود، می شنود. خواهشهای بیهوده، عقل او را دریده و دنیا دلش را میرانده است...»

عشق حسّی و خیالی آن گاه که هدف واقع شود، دل را می میراند و مانع حقیقت پذیری انسان می شود. تا جایی که او را بندهٔ ذلیل در برابر تجملات دنیا و دنیاداران قرار می دهد.

چنانکه فرمودند:

«وَلَهَتْ عَلَيْهَا نَفْسُهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لِمَنْ فِي يَدِهِ شَيْءٌ مِّنْهَا (۱)؛

نفس او شیفتهٔ دنیا شده است؛ پس، او بندهٔ دنیا و بندهٔ کسی است که متاعی از دنیا در دستش هست.»

انسان زمانی از این دام رها خواهد شد که این دو نوع عشق را محور قرار ندهد و تابع عقل و شرع گردد. تجزیه و تحلیل این دو نوع عشق باید در دستگاه عقلانی و عرفانی انجام گیرد تا انسان از انحرافی که توسط ماندن در این دو عشق به وجود می آید، آگاه شود و گرفتار جهات منفی یاد شده نگشته و نفسش دچار آفت بی دینی و گناه نشود؛

«رَأْسُ الْآفَاتِ الْوَالِدُ بِالْدُنْيَا (۲)؛

سرمنشأ آفات، و له و عشق به دنیا است.»

این و له در اثر همان عشق حسّی و خیالی است که محور حیات و زندگی واقع می شود و رها شدن از چنین عشقی، پرهیزکاری و عفت داشتن و رسیدن به مقام شهادت و ثواب شهید است. چنانکه از رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است:

«مَنْ عَشِقَ فَكَتَمَ وَ عَفَّ فَمَاتَ فَهُوَ شَهِيدٌ (۳)؛

کسی که به کسی یا چیزی عشق ورزد و عشقش را کتمان کند، و در آن مورد، عفت و پاکدامنی داشته باشد [و اگر آلوده به گناه و زشتی نگردد] در آن حال بمیرد، شهید از دنیا رفته است.»

«مَنْ عَشِقَ وَ كَتَمَ وَ عَفَّ وَ صَبَرَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ (۴)؛

کسی که عشق ورزد و آن را کتمان کند، عقیف و پاکدامن باشد و [در عفت و کتمان] صبر کند، خداوند او را می بخشد و داخل بهشت می گرداند.»

١- (١) نهج البلاغه فيض الاسلام، خطبه ١٠٨، ص ٣٣٠.

٢- (٢) شرح غرر و درر، ج ٤، ص ٥٤.

٣- (٣) كنز العمال، ج ٣، ص ٣٧٢، شماره ٦٩٩٩.

٤- (٤) كنز العمال، ج ٣، ص ٣٧٣، شماره ٧٠٠٢.

در حدیثی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و در روایتی از اما صادق علیه السلام راجع به عقل وارد شده است: «اول موجودی را که خداوند آفرید، عقل بود».

طبق بیان فوق، نزدیکترین موجود به خدای متعال عقل است، خداوند - که محبوب حقیقی است - قبل از این که در موجودی جلوه و ظهور کند، در عقل تجلی یافته است. لذا عقل، جمیع خیرات و کمالات الهی را در خود مشاهده می کند. به همین جهت واله و شیفته حق است و فقط نظر به جمال و جلال خداوند دارد. به نظر می رسد که اهمیت عقل در بیان رهبران معصوم علیهم السلام به همین جهت باشد.

«بِالْعَقْلِ تُنَالُ الْخَيْرَاتِ (۱)؛

به وسیله عقل، می توان به خیرها نایل شد.»

«أَعْقَلُ النَّاسِ أَقْرَبُهُمْ مِنَ اللَّهِ (۲)؛

عاقلترین مردم، مقربترین آنها به خداست.»

«أَسْعَدُ النَّاسِ الْعَاقِلُ؛ (۳) عاقل، سعادتمندترین مردم است.»

بنابراین، درک عقلی در انسان، راه نفس را به سوی خیرات و کمالات دینی و معنوی باز می کند. وقتی دین و مسائل گسترده آن در ابعاد مختلف، و در دستگاه عقلانی انسان تجزیه و تحلیل می شود؛ و آن گاه که هستی در این دستگاه تفسیر می شود. جمال و زیباییهای آن مورد توجه نفس قرار می گیرد. هر چند نفس در مرحله حس و خیال، از درک چنین کمالها و زیباییهایی محروم است؛ ولی در مرحله شناخت عقلی به چنین درکی نایل شده و عشق عقلانی ظهور فعلی می یابد، و انسان با فهم صحیح از محبوب حقیقی (خدای متعال) - که دین مروج آن است - متوجه آن می گردد، و به انجام وظایفی قیام می کند که محبوب را خشنود نماید. و چون شیفته و واله جمال و جلال اوست، جستجو می کند تا نزدیکترین راه را جهت رسیدن به او انتخاب کند و همان نزدیکترین راه، نظر به جمال و کمال ذاتی خداوند است.

درست است که توجه به کمالها و زیباییهای طبیعت و نفس، انسان را به کمال و جمال

ص: ۱۱۳

۱- (۱) شرح غرر و درر آمدی، ج ۳، ص ۲۰۵.

۲- (۲) شرح غرر و درر آمدی، ج ۲، ص ۴۴۳.

۳- (۳) شرح غرر، ج ۲، ص ۳۷۹.

مطلق راهنما می شوند، زیرا آیه و نشانهٔ اویند، اما چون راه، غیر از هدف است، وصال و قرب سریع انجام نمی گیرد.

آن جا که راه وصال، توجه به خود هدف باشد، وصال به حق خالصانه انجام خواهد گرفت و چنین راهی نزدیکترین راه است.

امام سجاد، زین العابدین علیه السلام که از دوستان حقیقی حق است به حسب نقل دست نیاز به جانب محبوب و معبودش دراز کرده، عرض می کند:

«إِلَهِي فَاسْأَلْكَ بِنَاسِبِ الْوُصُولِ إِلَيْكَ وَ سَيَّرْنَا فِي اقْرَبِ الطُّرُقِ لِلْوُفُودِ عَلَيْكَ قَرَّبَ عَلَيْنَا الْبُعِيدَ وَ... (۱)؛ معبودا! ما را به راهی بدار که به وصال تو نایل شویم. و ما را از نزدیکترین راه برای رسیدن به خودت سیر ده. و دور را بر ما نزدیک گردان...»

در مرتبهٔ عشق عقلانی، انسان شیفته عبادت است، زیرا عبادت زمینه و شرط لازم جهت قرب به خدای متعال و وصال به او است. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عَشْرِ أُمَّ عَلَى يُسْرِ (۲)؛

با فضیلت ترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد؛ آن را در آغوش بگیرد و به دل دوست بدارد و با بدنش مباشر گرداند (و انجام دهد) و برای آن فارغ [ از غیر] شود (فراغت فراهم کند).

پس [ چنین شخصی] باک ندارد که دنیا را با سختی یا به آسانی بگذراند.»

عاشق در مرحلهٔ عشق عقلانی، نگاهی زیبا به خود و هستی دارد. او غرایز و مرتبهٔ حیوانی را ابزار رشد انسانی قرار داده و از آن استفاده و بهره برداری می کند. در غیر این صورت توجهی به آنها ندارد. و چنانچه وسیلهٔ انحطاط قرار گیرند، به مبارزهٔ سخت با آنها برمی خیزد. توجه او به روح انسانی است که حقیقت ملکوتی را داراست و می تواند مظهر صفات محبوب باشد و قابلیت دارد محل خوبی برای ظهور صفات الهی بوده و جایگاه ظهور جمال و زیبایی حق قرار گیرد. انسانی که خدا را محبوب حقیقی قرار می دهد، قهری است که نظرش به دنیا، استقلالی نخواهد بود، بلکه آن را نشانهٔ حق و وسیله ای جهت وصال حق خواهد دانست.

ص: ۱۱۴

۱- (۱) - مفاتیح، مناجات المریدین.

۲- (۲) کافی، ج ۲، باب العیاده، ص ۸۳، روایت ۳ به طبع تهران (آخوندی).



انسانی که با تماشای جلال و جمال خدا که از جمال هستی هر پدیده ای زیباتر است، آرام می گیرد، چگونه مخلوقی را معشوق خویش قرار دهد که شعاع وجودی او محدود است.

لذا سیدالساجدین علیه السلام در «مناجات الذاکرین» عرض می کند:

«إِلَهِي بِكَ هَامَتِ الْقُلُوبُ أَلْوَالِهَهُ وَ عَلَى مَعْرِفَتِكَ جُمِعَتِ الْعُقُولُ الْمُتَبَايِنَةُ فَلَا تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ إِلَّا بِذِكْرِكَ وَ لَا تَسْكُنُ النُّفُوسُ إِلَّا عِنْدَ رُؤْيَاكَ...»

خدایم! دلها، شیفته و باخته تو شدند؛ عقلهای مختلف بر معرفت تو اتفاق کردند؛ دلها جز به یاد تو مطمئن و آرام نگردند و نفسها جز به رؤیت و یقین به تو آرامش نیابند.»

هستی هر پدیده ای در دیدگاه عاشق، شعاعی از ظهور جمال خدا بوده و آن را طریق رسیدن به صاحب شعاع قرار می دهد.

طلب کردن جمال و زیبایی معشوق به این است که عاشق در تمام ابعاد، رنگ معشوق را پیدا کند و آن به اینست که در اندیشه و عمل تابع باشد؛ آنچه را که می پسندد بگوید و در رفتار فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن را پیاده کند. و آنچه را که او نمی پسندد، ترک بگوید.

آنچه عاشق را به پرستش خالص محبوبش می کشاند، خوف از عدم وصال است. ترس از این دارد که نکند، در اندیشه و رفتار، مورد رضایت او قرار نگیرد و می ترسد که نه فقط مسیر را دورتر و حرکت را کندتر نماید، بلکه احیاناً ایجاد وقفه و سکون نماید. لذا در تمام حالات، مراقب گفته ها، اعمال و... خود است؛ خود را قربانی هر اندیشه و عقیده و عملی نمی کند.

اینها را از منبعی می گیرد که مطمئن است در آنها اشتباه و خطا راه ندارد، زیرا رضایت محبوب در چیزی است که او می خواهد و علم به خواسته او یا از طریق وحی است، و یا الهام، و یا شناخت معارف دین از طریق مورد اعتماد.

اگر عاشق، کسی باشد که راه وحی و الهام به روی او بسته است، به شناخت معارف از منبع مطمئن آن تمسک می جوید. پیامبران و رسولان الهی علیهم السلام این والهان کوی حق، از طریق وحی بلاواسطه، و ائمه معصومین علیهم السلام با واسطه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یا از طریق الهام، و دیگر انسانها با گرفتن معارف و تکالیف دینی از آنها، رضایت محبوب را در بعد اندیشه و عمل به دست می آورند. در دیدگاه فرهنگ و مذهب ما، منبع مورد اعتماد، امامان معصوم علیهم السلام هستند.

«الْسَّلَامُ عَلَى مَحَالِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ مَسَاكِينِ بَرَكَهِ اللَّهِ وَ مَعَادِنِ حِكْمِهِ اللَّهِ وَ حَفَظِهِ سِرِّ

اللَّهِ وَحَمَلِهِ كِتَابِ اللَّهِ وَ أَوْصِيَاءِ نَبِيِّ اللَّهِ وَ ذُرِّيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَمٍ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ (١)؛

سلام بر جایگاههای شناخت خدا، مساکن برکت خدا، معادن حکمت خدا، حافظان سرّ خدا، حاملان کتاب خدا، اوصیای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درود خدا بر او و آل او و رحمت خدا و برکات او.»

## عشق عرفانی

ثمره حرکت عملی در عشق عقلانی، عشق عرفانی است. اگر در عشق عقلانی انسان عالم به جمال و صفات حق، و شیفته آن است، در عشق عرفانی به شهود آن جمال و صفات نایل می شود.

این عشق، ثمره مکارم اخلاق و حسن خلق دینی، و ثمره ایمانی است که در پرتو عشق عقلانی ظهور یافته؛ ایمانی که به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لباسش تقوا، و زینت آن حیا و ثمره اش علم است (٢).

عشق عرفانی، نفی هر گونه حجاب و تعلق مادی و دنیوی است؛ آنان که به مقام شهود راه یافته، و حجابها را از میان برداشته و دانش را از محضر او آموخته اند، حق بودند دین را می یابند.

«وَيَرَى الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ...» (٣)؛

آنانی که علم داده شده می بینند آنچه به تو نازل شده حق است.»

در تفسیر صافی، مصداق آیه را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داده است (٤). که تصدیق نمود رسول خدا را به آنچه بر آن بزرگوار نازل شده است آن حضرت کسی است که به مقام شهود حق نایل آمده و می بیند که آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده حق است.

ص: ۱۱۶

۱- (۱) زیارت جامعه کبیره.

۲- (۲) المحجّه البيضاء، ج ۱، ص ۱۴ و قال صلی الله علیه و آله و سلم، الايمان عريان و لباسه التقوى و زينته الحياء و ثمرته العلم.

۳- (۳) سورة سبأ، آیه ۶.

۴- (۴) - القمّي قال هو اميرالمؤمنين عليه السلام صدّق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بما انزل الله عليه. ص ۳۷۲، ج ۲.

۷- انسان شناسی ۱

اشاره

ص: ۱۱۷



آزادی واژه دلنواز و شوق انگیزی است که همواره بشر را مفتون خویش ساخته است. میل انسان به رها بودن و آزادی، ریشه غریزی دارد.

بر پایه این آرمان غریزی، بشر در همه روزگاران خویش، حتی هنگامی که از تن دادن به فشارها و تنگناهای زندگی فردی و اجتماعی ناگزیر بوده، در آرزوی رهایی مطلق به سر برده است.

در این مقال، هدف، بررسی مفهوم آزادی است. آیا آزادی یک مفهوم ارزشی مطلق است؟ یا علی رغم گرایش مطلق انسان به آن، دارای ارزش نسبی است؟

### زاویه ها

مسئلاً نگرش اقوام و فرهنگ ها به آزادی، متفاوت است. و هر کس با دیدگاه ویژه خویش در تفسیر انسان، همانند دیگر مفاهیم انسانی، به آن می نگرد.

به طور کلی، می توان نگرش به آزادی را تابعی از نگرش هر فرد یا جامعه به انسان دانست. اگر دیدگاه های انسان شناسانه را در یک تقسیم بندی فراگیر، به سه دسته آسمانی (مبتنی بر وحی)، خرافی (اساطیری) و انسان محوری (مبتنی بر امانیسم) تقسیم کنیم، به تبع آن، مفهوم آزادی نیز دگرگون می شود.

از دیدگاه نخست (آسمانی) چون انسان، خدا محور است (... إنا لله و إنا إليه راجعون) ۱

مفهوم حریت را باید به عبودیت انحصاری و فراگیر انسان در برابر خداوند و پای بندی مطلق، به شریعت از یکسو، و گسستن حتی نامرئی ترین رگه های وابستگی به غیر حق (پرهیز از شرک خفی و جلی) از دیگر سو، تفسیر کرد؛ که میوه های شیرین آن در زندگی فردی و اجتماعی دین باوران، به شکل خشیت راستین از خداوند و دل مشغولی همواره به پرستش الهی

(وهب لی الجّد فی خشیتک و الدّوام فی الاتّصال بخدمتک) و وارستگی از دنیا، ستیز با ستمگران و رهایی از بردگی ذهنی و اطاعت کور از دیگران و... تبلور می یابد.

در نگاه دوم (خرافی) آدمی در حصار ذهنیت کور خویش و زنجیر اسارت پندارهای پوشالی و تارهای عنکبوتی و بند رقیت طاغوت، زندانی است و به خیال خام خویش، به دلیل بریدن از وحی، در پندار آزادی، روزگار می گذراند.

در نگرش انسان مدار (دیدگاه سوم یا امانیسم) آدمی خوشبختی خویش را در رهایی مطلق و آزادی افراطی، حتی از قوانین الهی می پندارد و هیچ باید و نبایدی را به رسمیت نمی شناسد. که در بُعد اخلاقی و اجتماعی، به اباحت و آزادی انگاری بی مرز و مهار گسیخته (لیبرالیسم اخلاقی، اجتماعی) می انجامد.

نقطه مشترک دو دیدگاه اخیر، انسان شناسی علل برخاسته از اندیشه محض انسانی بریده از وحی و نیز منش رفتاری متضاد با شریعت آنهاست.

در این مجال، در صدد بررسی و نقد دیدگاه های متفاوت، در این باره نیستیم، بل، آزادی و حریت انسانی را از دیدگاه فرهنگ اسلامی می کاویم و جهت تبیین بهتر این دیدگاه، تنها در یک بحث مقایسه ای، به مفهوم آزادی در آینه ذهنیت انسان معاصر می نگریم.

### تفسیر مفهوم حریت

برای شناخت موضوعات و شؤون وابسته به یک موجود، دو راه وجود دارد؛ نخست: این که آن ها را به شکلی مستقل و بریده از ذات آن موجود، تبیین و تفسیر کنیم؛ دیگر: آن که با نگرش به ذات آن موجود و در ارتباط با آن، به تبیین آنها پردازیم.

شیوه نخست، کاملاً ناصواب است؛ زیرا چگونه می توان شأن یک موجود (آنچه از او ریشه گرفته) را به گونه ای مستقل و بریده از ذات آن بررسی کرد؟

به دیگر سخن: حریت از ویژگی های ذاتی انسان است و منشأ تکوینی دارد، حال اگر به گونه ای بریده از وی و ساختارش در محدوده شرائط و واقعیات بیرون از ذات انسان، تفسیر شود، اولاً: حریت انسانی برخاسته از ساختار وجودی او را نتیجه نمی دهد؛ ثانیاً: به تبع شرائط و واقعیات های گونه گون، دارای تفسیر نسبی خواهد بود. چه این که: شرائط خارج از ذات انسان ها بر پایه موقعیت افراد و جوامع مختلف، دگرگون می گردد و از رهگذر گذشت زمان، دچار نوسان می شود. در نتیجه، بدون هیچ اعتراضی باید هرگونه برداشتی را از آزادی پذیرفت. ثمره چنین تفسیری در قلمرو اخلاق اجتماعی، رهایی بشر در دایره ارضاء خواسته های طبیعی و مادی (با توجه به شرایط زمانی و مکانی) حاکم بر اوست، که بازگشت به رقیبت دارد.

انشاءالله در همین نوشته، توضیح این بخش را خواهید خواند.

## تفسیر دوم

اما تفسیر و بررسی حریت باتوجه به ذات و حقیقت وجودی و درونی انسان، وحدت کلمه را در تعریف آزادی به همراه دارد؛ مشروط به این که تفسیر واحدی از حقیقت و ذات انسان داشته و در آن اختلاف نظر نباشد؛ زیرا با وجود اختلاف در تفسیر انسان، مفهوم حریت حتی در این شیوه نیز، مختلف خواهد بود.

آنان که نگرشی کاملاً مادی به انسان دارند و ذات انسانی را در بُعد طبیعی محصور می دانند، تحلیلشان از حریت انسانی، غیر از تحلیل کسانی است که برای انسان، ذاتی الهی معتقدند.

آری، اگر انسان ها اعتقادات سنتی و برگرفته از پیشینیان و نیز دیگر دیدگاه های فرهنگی خاص متأثر از جامعه خویش را کنار گذارند و با دید فطری به ذات خویش بنگرند، حقیقت خویش را وجودی والاتر از طبیعت و هر پدیده مادی خواهند یافت و آن را خلق وجود

تفسیر شئون وجودی انسان، گرچه بر اساس شناخت اجمالی حقیقت و ذات انسانی باشد، به مراتب ما را به واقع نزدیک تر می کند تا تفسیری بر اساس قسم اول (خارج از ذات انسانی و با توجه به شرایط بیرونی) باشد.

حرّیت رهایی از هر قید و شرطی است که مانع ظهور فعلی و خودنمایی ذات موجود باشد و با توجه به این که حرّیت از شئون انسان به عنوان انسان است، آزادی انسان، رهایی او از هر قید و بند و شرطی است که مانع ظهور فعلی حقیقت انسانی او بشد.

\*

### توضیح این که:

انسان به لحاظ غرایز و ابعاد مختلف وجودی خود یک نوع آزادی را طلب می کند و به لحاظ ذات انسانی اش نوعی دیگر را. آزادی نوع دوم، برای کسانی مطرح است که حقیقتی به عنوان روح انسانی، جدای از جنبه جسمانی و حیوانی را برای انسان، پذیرفته اند؛ بنابراین، تفسیر آزادی بر اساس شئون مادی و حیوانی انسان، امری خارج از ذات معنوی او و تنها، متوجه بُعد خاکی و حیوانی آدمی است.

خلاصه مطلب، در تعریف مفهوم حرّیت، این است که اگر حرّیت را برای انسان به عنوان انسان ملاحظه کنیم، هرگونه تحلیل و تفسیری خارج از آن، تفسیری بریده از ذات و حقیقت وجودی انسان بوده و نسبی است.

در اسلام، مفهوم حرّیت برای انسان به عنوان انسان ملاحظه شده و به همین لحاظ گفته شده که حرّ و آزاد کسی است که شهوات و خواسته های نفسانی را ترک کند؛

«مَنْ تَرَكَ الشَّهَوَاتِ كَانُ حُرًّا (۲)؛

کسی که خواسته های نفسانی را ترک کند، آزاد است.»

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ صَاحِبَ الدِّينِ... رَفَضَ الشَّهَوَاتِ فَصَارَ حُرًّا... (۳)؛

به راستی فرد دیندار... شهوات و خواسته های نفسانی را کنار می زند، پس آزاد می گردد.»

ص: ۱۲۲



۲- (۲) میزان الحکمه، ج ۲، ص ۳۵۲، ش ۳۵۷۳.

۳- (۳) بحار، ج ۶۹، ص ۲۷۷، روایت ۱۲ طبع ایران.

بر پایه همین بینش، در مورد حرّیت، صفات عالیّه را خوی آزاد مردان دانسته اند. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«إِنَّ الْحَيَاءَ وَالْعَفَّةَ مِنْ خَلَائِقِ الْإِيمَانِ وَانَّهُمَا لَسَجِيَّهِ الْأَحْرَارِ وَشِمَاهُ الْأَبْرَارِ (۱)؛

همانا شرم و عفت از خصلت های ایمان - و اهل آن - است و به راستی این دو صفت، خوی آزادگان و روش نیکوکاران است.»

امام صادق علیه السلام مفهوم حرّیت را جامع چهار خصلت شمرده اند: وفاء، تدبیر و درست اندیشیدن و دقت در امور، حیا، حسن خلق (۲). بنابراین، آزادی برای انسان به عنوان انسان، قید انسانی را به همراه دارد؛ پس آزادی انسانی، رهایی حقیقت انسانی از هر قید و بندی است که مانع رشد، معنوی او شود.

و آزادی برای انسان به عنوان امری خارج از ذات معنوی او، قید آن امر خارج را به همراه خواهد داشت که می توان نام آن را آزادی غریزی و یا استعدادی نهاد.

اینک، به بررسی اجمالی خصوصیات و ویژگی های این دو نوع آزادی (استعدادی و غریزی و آزادی انسانی) می پردازیم.

## آزادی استعدادی و غریزی

استعدادهای موجود در نفس آدمیان، برخی به صورت جبری ظهور فعلی پیدا کرده و خواهان ارضاء و برآوردن خواسته خود هستند؛ مانند غریزه جنسی که به تدریج رشد می کند.

تا در سنین خاص، ظهور فعلی خود را به نحو شدید اظهار کرده و ارضاء خواسته اش را طلب می کند و نفس نیز، به لحاظ طبیعت اولی خویش ارضاء بدون قید و شرط را می خواهد و راحتی اش را در آزادی غریزه جنسی می جوید.

برخی از استعدادها هم به صورت ارادی ظهور فعلی پیدا می کند؛ مانند استعداد علمی، استعداد در رشد عقلی، استعداد کسب فضیلت و... در اینجا نیز نفس به لحاظ طبیعت اولی خود از وجود هرگونه مانع در شکوفایی و رشد آن ها رنج می برد و آزادی در رسیدن به کمال علمی، عقلی و اخلاقی را حقّ مسلمّ خود می داند. حال سوال اینجاست که آزادی استعدادی

ص: ۱۲۳

۱- (۱) شرح غرر، ج ۲، ص ۵۸۴، ش ۳۶۰۵.

۲- (۲) - بحار، ج ۷۴، ص ۱۷۵.

و غریزی، حرّیتی مطلق است یا مشروط؟ به عبارت روشن تر: آیا در غریزه خود برترینی، غضب، منفعت طلبی، استعداد علمی، غریزه جنسی، ثروت خواهی و... اقتضاء خاصی برای ارضاء رشد و شکوفایی وجود ندارد و از هر راه ممکن (خواه مطلوب عقل و شرع باشد یا نباشد) می توان به خواسته های استعدادی و غریزی رسید؟ افراد بسیاری به ثروت، علم، لذات جنسی و... می رسند، در حالی که برای خوب و بد افعال و راههایی که انتخاب کرده اند هیچ معیاری ندارند و به اصطلاح بر پایه اندیشه ماکیاولیسم و با شعار هدف وسیله را توجیه می کند، از هر راهی به خواسته خویش می رسند.

این نوعی آزادی مطلق در رسیدن به خواسته های استعدادی و غریزی است. آزادی مطلق در مکتب کاپیتالیسم (سرمایه داری) و آزادی مطلق در ارضاء غریزه جنسی در مکتب فروید، نمونه بارزی از آزادی مطلق استعدادی و غریزی است. آیا قبول چنین حرّیتی صحیح است؟

پاسخ این است که در یک صورت، پذیرش آزادی مطلق استعدادی و غریزی درست است (و مشروط ساختن آب به معیارهای اخلاقی، عقلی، دینی و حتّی قانون، خلاف خواهد بود) بدین شرح که: آزادی را برای انسان به عنوان وجودی که دارای استعدادهای مختلف است قبول کنیم، نه به عنوان حقیقت و ذات انسانی او.

این گرایش و بینش ما را وادار می کند که ظهور فعلی هر استعدادی را وابسته و مشروط به هماهنگی با معیارهای عقلی، شرعی و اخلاقی ندانیم. امّا، قبول چنین مطلبی با توجه به نفس استعداد و غریزه ممکن نیست؛ زیرا ذات استعداد و ذات غریزه، ذات وابستگی است، و این ها وجودی عرضی دارند؛ به عبارت دیگر: وجودشان برای غیر است و برای آن غیر، موجودند. حال اگر قید مشروط را در آزادی بپذیریم، باید بگوییم: آزادی استعدادی و غریزی، نوعی آزادی مشروط است؛ مشروط به این که حرکت، نحوه ارضاء، رشد و شکوفایی آن ها با حقیقت و ذات انسانی، هماهنگی و سازگاری داشته باشد.

پس اگر موجودیّت آزادی را در مطلق بودن آن بدانیم، شکی نیست که به لحاظ عرضی بودن و وابستگی وجود استعداد و غریزه، نفی آزادی از آن ها امری طبیعی و مطابق با عقل خواهد بود.

استعدادهای و غرایز موجود در نفس، از لوازم و شئون وجود انسان هستند و در احکام و حرکت، رشد و ارضاء خواسته ها باید هماهنگ با ذات انسانی باشند؛ به همین جهت، برای

شکوفایی و رشد استعدادها و پاسخ‌گویی به خواسته‌های غریزی، راه و قانون و معیار تعیین شده از سوی حقیقت انسانی (که همان پیام عقل و شرع است) را باید پذیرا باشیم.

در غیر این صورت، انسان محکوم خواسته‌های غریزی و استعدادی شده و از هدف ذاتی و کمال انسانی خویش محروم خواهد شد و این خسروانی است که متوجه خود شخص است.

البته، زیانی هم که متوجه جامعه بشری در جهات و ابعاد گوناگون (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اخلاقی و...) می‌شود، بسیار عظیم است. دنیای به اصطلاح متمدن امروز و دوران توحش در قبل، نمونه بارز این خسروان و زیان است.

استعدادها و غرایز جدای از ظهور فعلی حقیقت انسانی و کمال انسانی و در شرایط خاص رشد کرده و ظهور فعلی پیدا می‌کنند. استعداد علمی در شعاع تفکر، اندیشه، تجربه و مطالعه به کمال علمی نایل می‌شود. غریزه حبّ ثروت در پرتو فعالیت‌های اقتصادی از هر طریق ممکن ارضاء می‌شود و... خواه ذات انسانی و خواسته آن مورد توجه قرار بگیرد یا مورد توجه نباشد.

به عبارت دیگر: روی کردن به خواست حقیقت انسانی، شرط رشد و ارضاء غرایز و استعدادها نیست. اما، ظهور فعلی حقیقت انسانی در گرو اینست که استعدادها و غرایز در حیطه خواست انسانی حرکت کنند و به آنچه می‌خواهد برسد، این دلیل دیگری است بر این که آزادی استعدادی و غریزی مطلق نیست. در واقع، فعالیت استعدادی و غریزی ابزاری جهت شکوفایی حقیقت انسانی هستند.

اسلام، به استعدادها و غرایز موجود در نفس به همین دید می‌نگرد و امر و نهی شارع مقدّس، متوجه نحوه به کارگیری اعضاء و جوارح، غرایز و استعدادها برای ظهور فعلی حقیقت انسانی و صفات برجسته انسانی است.

ثروت طلبی، خود برترینی، منفعت خواهی، علم جویی، اعمال غریزه غضب، غریزه جنسی و... محدود به او امر و نواهی خدای متعال و پیام عقل است. (۱)

مخاطب شرع و اوامر و نواهی خداوند متعال، حقیقت انسانی است ولیکن، حقیقت انسانی، پس از دریافت قوانین و دستورات دینی، آن‌ها را به استعدادها، غرایز، اعضاء و جوارح عرضه کرده و حرکات و فعالیت آن را در چارچوب معیارهای شرعی، محصور، محدود و

ص: ۱۲۵

---

۱- (۱) پیام عقل چیزی در عرض اوامر و نواهی الهی نیست. بل، عقل، رسول باطنی است.

کنترل می کند. این محدودیت شرعی، احیاناً همراه با رنج و محدود گشتن برخی غرایز جسمانی است؛ به همین جهت، اوامر و نواهی الهی تکلیف، و تکلیف از ماده کلفت و همراه با نوعی تحمّل و سختی است.

خروج هر بُعدی از ابعاد نفس و هر غریزه ای از غرایز حیوانی از دایره شرع، هر چند شکستن حصر استعدادها و نفی محدودیت از غرایز است و آزادی استعدادی و غریزی را به همراه دارد، لیکن، این رهایی، به بهای نابودی خود انسانی تمام می شود و از استعداد و غریزه، نفس اماره ای می سازد که آدمی را به اعمال و راهی خلاف شأن انسانی، می کشاند.

آزادی غریزه جنسی، آزادی در حبّ دنیا و... علّت فجایع، فحشاء، اعمال منافی عفت، فساد و بی بندباری اقتصادی و سیاسی، اجحاف و تبعیض و... است.

این گونه آزادی ها، نه تنها به سود انسان و جامعه بشری نیست که سبب خسران آدمیان است. بدترین خسران در این ارتباط، زندگی در تخیل و پوچ گرایی است که از این رهگذر، نصیب انسان می شود.

قرآن چه زیبا حیات دنیوی (و شعاع ارزش ها و آزادی های غریزی و نفی حقیقت انسانی) را ترسیم کرده است: «... یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَعَثْنَاكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۱»

ای مردم! ستم های شما در پی بهره مندی (ناچیز) از زندگی دنیا به زیان شماست؛ سپس بازگشت شما به سوی ماست پس شما را به آنچه عمل می کردید، خبر می دهیم.»

«إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۲»

مثل زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده ایم که در پی آن، گیاهان (گوناگون) زمین که مردم و چهارپایان از آن می خورند، می روید تا زمانی که زمین، زیبایی خود را یافته و آراسته می گردد و اهل آن، مطمئن می شوند که می توانند از آن بهره مند گردند، (ناگهان) فرمان ما شب هنگام یا در روز (برای نابودی آن) فرا می رسد (سرمایا صاعقه ای را بر آن مسلط می سازیم) و آن

چنان آن را درو می کنیم که گویی دیروز، هرگز چنین کشتزاری نبوده است.»

این گونه آیات را برای گروهی که می اندیشند، شرح می دهیم.

آنانی که خوشی، زیبایی، عزت، خوشبختی و کمال را در پرتو آزادی های استعدادی و غریزی می جویند، غافلند از این که دنیا، ثبات ندارد و چنان، زندگی تخیلی آنان را در هم می پیچد که گویا هرگز نبوده است. تنها راه نجات داخل شدن در دار سلام است که خداوند انسان ها را به آن می خواند:

«وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۱؛

و خداوند به سرای صلح و سلامت دعوت می کند و هر کس را بخواهد (و شایسته و لایق ببیند) به راه راست هدایت فرماید.»

خدای بلندمرتبه که خیر خالص است و اراده اش بر هر فعلی، جز حکمت نیست، انسان را به دارسلام که همان بهشت جاوید باشد فرا می خواند؛ بهشتی که هیچ شری در آن نیست و آنچه هست صفا و لذت است. و این هدایت به صراط مستقیم است که به دارسلام منتهی می شود. اما خدا کسی را که بخواهد هدایت می کند.

این سنت ثابت در نظام تشریح است که هدایت الهی، مشروط به قابلیت نفس آدمی است. کسی که به بهای نفی حقیقت انسانی، حریت استعدادی و غریزی را خریده است و منطقش این است که آنچه را نفس طلب می کند بدون قید و شرط و ضابطه باید در اختیارش گذاشت، نفس را به فسادهای اخلاقی آلوده است. و جایی که اراده، اختیار، شوق و ابزار ادراکی به طول کامل، به خدمت آزادی غریزی و استعدادی در آید و از خواست حقیقت انسانی خارج شود، اراده الهی بر هدایت انسان به صراط مستقیم تعلق نمی گیرد و حرکت آزادانه او در برآوردن خواهش های استعدادی و غریزی - به هر نحو ممکن - به رنج و بدبختی و عذاب می انجامد.

در واقع، خداوند چنین شخصی را به خودش واگذار کرده و به پیامبرش نیز فرموده که آنان را رها کن:

«وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَرَ بِهِ أَنْ تَبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدَلَ كُلُّ عَدْلٍ لَّا يُؤْخَذُ مِنْهَا

أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسَلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ۱؛

و رها کن کسانی را که آیین فطری خود را به بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا آنان را مغرور ساخت. (با این قرآن) به آنان یادآوری کن تا گرفتار (عواقب شوم) اعمال خود نشوند (و در قیامت) جز خدا، نه یآوری دارند نه شفاعت کننده ای و (چنین کسی) هرگونه عذری پردازد، از او پذیرفته نخواهد شد، آنان کسانی هستند که گرفتار اعمالی شده اند که خود انجام داده اند؛ نوشابه ای از آب سوزان برای آنان است و عذاب دردناکی، برای این که کفر ورزیدند (و آیات الهی را انکار کردند).»

در اینجا به همان کلام بلند امیرالمؤمنین علیه السلام برمی گردیم که فرمودند: «آزاد، کسی است که تارک خواسته های نفسانی باشد». و به بیان این مطلب می پردازیم که فرمودند:

«إِيَّاكَ وَ كُلَّ عَمَلٍ يَنْفِرُ عَنْكَ حُرًّا أَوْ يَدُلُّ لَكَ قَدْرًا أَوْ يَجْلِبُ عَلَيْكَ شَرًّا أَوْ تَحْمِلُ بِهِ إِلَى الْقِيَامَةِ وَ زُرًّا (۱)؛

از هر کردار و عملی که آزاده ای را از تو برآید، یا قدر و مرتبه تو را پایین آورد و یا سبب شرّ و بدی برای تو شود یا به سبب آن، گناه و بار سنگینی را به جانب قیامت حمل کنی، پرهیز.»

اصل این است که فعالیت های استعدادی و غریزی در شعاع خواست حقیقت انسانی باشد؛ در احکام شریعت نیز، چنین جهت گیری شده است و عقل نیز با آن هماهنگ است.

لیکن، در دنیای مدرن و از سوی مدّعیان تمدّن و آزادی، تنها آزادی های استعدادی و غریزی ترویج می شود. و این آزادی ها هم بیشتر محصور در آزادی های شهوی است. از آن میان، آزادی اقتصادی، برتری طلبی سیاسی و غریزه جنسی، اصل و محور قرار گرفته است و دیگر استعدادهای و غرایز در ابعاد مختلف حتی استعداد علمی، حقیقت طلبی و حق جویی بشر در خدمت آزادی های شهوی قرار گرفته اند. و این بزرگترین فاجعه در نظام انسانی و جامعه بشری است.

انسان، آزادی را برای رسیدن به خواسته هایش طلب می کند، آیا با تن دادن به آزادی های استعدادی و غریزی فردی می توان به مطلوب رسید؟ آیا غرق شدن در شهوات و امیال نفسانی و آزاد گذاشتن آنها، تاکنون در طول تاریخ بشریت، انسان یا جامعه ای را سعادتمند و رستگار کرده است؟ به یقین، چنین شیوه ای، جز به تباهی فرد و جامعه

ص: ۱۲۸

نمی انجامد و از تاریخ بشر تا روزگار ما، کسانی از این دست را نمی یابیم که نتیجه ای جز حسرت، حزن، اندوه و در نهایت، پشیمانی برده باشند.

چه زیبا فرمود، امام صادق ششمین پیشوای معصوم شیعه علیهم السلام:

«مَنْ تَعَلَّقَ قَلْبَهُ بِالْدُّنْيَا تَعَلَّقَ مِنْهَا بِثَلَاثِ خِصَالٍ هَمٌّ لَا يَفْنَى وَ أَمَلٌ لَا يَدْرِكُ وَ رَجَاءٌ لَا يَنَالُ (۱)؛

کسی که قلبش به دنیا آویخته گردد به سه خصلت از دنیا پیوند خورد؛ اندوه و گرفتگی خاطری که پایان ندارد، آرزویی که آن را درک نمی کند و امیدی که به آن نایل نمی شود.»

امام سجاد، زین العابدین علیهم السلام به مردی رو کرده فرمودند:

«أَتَى اللَّهَ وَ اجْمَلَ فِي الطَّلَبِ وَ لَا تَطْلُبْ مَا لَمْ يَخْلُقْ، فَإِنَّ مَنْ طَلَبَ مَا لَمْ يَخْلُقْ تَقَطَّعَتْ نَفْسُهُ حَسْرَاتٍ وَ لَمْ يَنْلِ مَا طَلَبَ ثُمَّ قَالَ: وَ كَيْفَ يَنَا مَا لَمْ يَخْلُقْ؟ فَقَالَ الرَّجُلُ: وَ كَيْفَ يَطْلُبُ مَا لَمْ يَخْلُقْ؟ فَقَالَ مَنْ طَلَبَ الْغِنَى وَ الْأَمْوَالَ وَ السَّعَةَ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّمَا يَطْلُبُ ذَلِكَ لِلرَّاحَةِ وَ الرَّاحَةَ لَمْ تَخْلُقْ فِي الدُّنْيَا وَ لَا لِأَهْلِ الدُّنْيَا، إِنَّمَا خَلَقْتَ الرَّاحَةَ فِي الْجَنَّةِ وَ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ... (۲)؛

از خدا بترس و در طلب روزی میانه روی کن (نه تندروی و نه کندروی)، آنچه آفریده نشده طلب نکن، پس همانا کسی که طلب کند چیزی را که آفریده نشده، جان خود را به تنگی و سختی غصه ها و حسرتها قرار داده است و به آنچه می جوید نمی رسد. سپس با تعجب فرمودند: چگونه چیزی را که آفریده نشده به آن نایل شود؟! مرد (مورد خطاب حضرت علیه السلام) سؤال کرد: چگونه چیزی که آفریده نشده، مورد طلب واقع می شود؟ در پاسخ فرمودند: کسی که بی نیازی، ثروت و توانگری در دنیا را بخواهد، آن را برای آسایش و آرامش طلب می کند و راحتی و آسایش در دنیا و برای اهل دنیا آفریده نشده، راحتی، تنها در بهشت و برای اهل بهشت آفریده شده است...»

روی کردن به این نکته ضروری است که انسان به عنوان انسان، در پرتو آزادی های استعدادی و غریزی، بنده غرایز و استعدادهاست. چنان که امیر مؤمنان علیهم السلام فرمودند:

«أَزْرَى بِنَفْسِهِ مَنْ مَلَكَتْهُ الشَّهْوَةُ وَ اسْتَعْبَدَتْهُ الْمَطَامِعُ (۳)؛

کسی که خواهش مالک اوست؛ خویشتن را معیوب گردانید و طمع ها (طمع ثروت، ریاست، خود برتری و...) او را بنده خود قرار داده است.»

ص: ۱۲۹

- ۱- (۱) بحار، ج ۷۳، ص ۹۱، روایت ۶۶، طبع ایران.
- ۲- (۲) بحار، ج ۷۳، ص ۹۲، روایت ۶۹، طبع ایران.
- ۳- (۳) شرح غرر، ج ۲، ص ۴۳۴، شماره ۳۱۷۶.



و نیز فرمودند:

«عَبْدُ الشَّهْوَةِ أَذْلُ مِنْ عَبْدِ الرَّقِّ (۱)؛

بنده خواهش نفسانی، ذلیل تر از بنده خریداری شده هست.»

اینک با توجه به محکوم بودن آزادی استعدادی و غریزی به بیان آزادی انسانی و خصوصیات آن می پردازیم.

## آزادی انسانی

ذات انسانی جدای از غرایز، استعدادها و خواسته های فطری، نیازی دارد که آن را نیاز ذاتی انسانی می نامیم. تعیین کننده خصوصیات و ویژگی های آزادی انسانی، نیاز ذاتی او است.

ذات انسانی برای برآوردن نیاز خویش، پذیرای هر خصوصیت و صفتی نیست، بل نوع خاصی از صفات را می پذیرد. به عبارت دیگر: بین ذات انسانی و آن خصوصیات، هماهنگی و همسویی وجود دارد.

نیاز ذاتی انسانی، حصر و محدودیت نمی پذیرد و بر وجود مانع، قید و شرط غریزی، مادی و حتی علمی صبر و مدارا ندارد، بل طالب رهایی مطلق و در واقع، در جستجوی مطلق است؛ حبّ مطلق، جمال مطلق، علم مطلق، حیات مطلق، قدرت مطلق و... را خواهان است.

ذات انسانی تمام این موارد را در دایره هستی می طلبد، زیرا به طور فطری می داند که خارج از دایره هستی چیزی نیست.

هستی و وجودی که در قالب خاصی قرار گرفته، جمال، حب، حیات، علم، قدرت و دیگر صفاتش محدود است. و با مطلق طلبی انسان، مغایرت دارد. پس انسان نیاز ذاتی خویش را از وجودی بی حدّ و حصر طلب می کند.

با توجه به نیاز ذاتی انسان، یکی از خصوصیات آزادی انسان، آزادی مطلق انسانی است.

او دوستدار رهایی در سیر به هستی مطلق است.

این که انسان هایی به معرفت خدا روی می آورند و جدای از هر قید مادی، طبیعی و بدون وابستگی به هر پدیده دنیوی، تنها الله را می جویند؛ معلول این خصوصیت است.

ص: ۱۳۰

نیاز ذاتی انسان، از نوع نیازهای غریزی در بعد حیوانی و نیازهای علمی نیست؛ زیرا این گونه نیازها، با ابزار مادی، وسایل طبیعی و تلاش فکری، تجربی و عقلی قابل دسترسی است. گرسنه با تهیه غذای طبیعی سیر می شود و در شعاع دوست یابی، ابراز عواطف و محبت می کند و در پرتو تعقل، تفکر و فعالیت تجربی به معرفت فلسفی و علمی می رسد.

لیکن با این همه، باز آنچه ذات انسانی در طلبش هست همچنان باقی است؛ زیرا خواسته راستین و اصلی انسان، به وصال معبود مطلق رسیدن، در جوار او آرام گرفتن، جاودانه ماندن به جمال و زیبایی حق نگریستن است. در یک کلمه، آرزوی ذاتی انسان، پیوند خوردن به علم، قدرت، محبت، جمال و حیات مطلق است.

ای انسان! به ذات و نحوه آفرینش انسانی خود بنگر؛ تو طالب علم، قدرت، حیات، ابتهاج و سرور نامحدود و خواهان تجلی کمال مطلق هستی؛ پس، با دقت بنگر که در دایره هستی دنیا و آنچه در آن هست به هیچ کدام از این خواسته ها نمی رسی؛ زیرا دنیا ظرفی محدود و آنچه از آن به دست می آوری اندک است. بنابراین، خویشتن خویش از آن آزاد ساز و به جانب هستی مطلق پر بکش. و تو این آزادی را به دست نمی آوری، مگر این که در دایره عبودیت حق گام نهی؛ چنان که آزاد مرد جهان، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

«مَنْ قَامَ بِشَرَايِطِ الْعِبُودِيَّةِ أَهْلٌ لِلْعِتْقِ (۱)؛

آن کسی که به شرایط بندگی تن دهد، سزاوار آزادی است.»

در بُعد اراده، اختیار و عمل، بنده بودن رهایی از هرگونه قید غریزی، استعدادی، دنیوی و طبیعی و به خدمت گرفتن آن ها در پیوند خوردن به حیات، جمال، قدرت و حب معبود مطلق است.

آیا انسان های آزادتری از انبیاء عظام، اوصیاء آنان و پیروان راستینشان سراغ داریم؟ حضرت ابراهیم علیه السلام آزاد از قیود و شرایط نمرودی، بت می شکند و فریاد می کند که «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۲؛

من روی بندگی و پرستش خود را به سوی کسی آوردم که آسمان ها و زمین را آفرید من در ایمان و عبادت و توحید خود خالصم و از مشرکان نیستم.»

ص: ۱۳۱

«قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ۱»

بگو که نماز، عبادات (و اعمال حج)، زندگی و مرگ از آن خداوندی است که پروردگار جهانیان است؛ شریکی برایش نیست و به چنین چیزی مأمور شده ام و من نخستین مسلمانم (تسلیم شدگانم).

ذات انسانی برای رسیدن به نیاز حقیقی و قرار گرفتن در جوار معبود خویش، هر عمل و راهی را پذیرا نیست. و معنای حریت انسانی هم این نیست که از هر طریق ممکن به آنچه خواستش هست برسد؛ بل، معنای واقعی آزادی انسانی، این است که برای وصال به حق و رشد و کمال انسانی، مانعی وجود نداشته باشد و افکار، اعمال و راه آدمی با حقیقت انسانی وی هماهنگ و همسو باشد. بر خلاف آزادی غریزی و استعدادی که پذیرای هر عمل و اندیشه و راه برای وصول به نیازش هست، هر چند در آن بدخواهی، مکر، نیرنگ و... باشد؛ ولی آزادی انسانی در گرو منزّه بودن از این امور و امثال آن است.

امام علی علیه السلام فرمودند:

«الحرية منزّهة من الغلّ والمکر(۱)»؛

آزادی از هر کینه توزی، فریب و حيله ای، منزّه و پاک است.

همچنین فرمودند:

«الطّلاقه شيمه الحرّ(۲)»؛

گشاده رویی، خوی و روش انسان آزاده است.

«جمال الحرّ تجنّب العار(۳)»؛

زیبایی انسان آزاد، دوری گزیدن از عیب و ننگ است.

«إنّ الحياء والعفة من خلائق الايمان و أنّهما لسجّية الأحرار و شيمه الأبرار(۴)»؛

همانا از خصلت های ایمان، شرم و عفت (بازایستادن از گناه) است و این دو، خوی آزادگان و روش نیکوکاران است.

با تمام این توضیحات، سخن را در این باره، با حکم قاطع بزرگ آزاده عالم، یعنی همان

ص: ۱۳۲

۱- (۲) شرح غرر، ج ۱، ص ۳۸۵، ش ۱۴۸۵ - ج ۱، ص ۱۲۷، ش ۴۶۷.

۲- (۳) شرح غرر، ج ۱، ص ۳۸۵، ش ۱۴۸۵ - ج ۱، ص ۱۲۷، ش ۴۶۷.

۳- (۴) شرح غرر، ج ۳، ص ۳۶۲، ش ۴۷۴۵.

۴- (۵) شرح غرر، ج ۲، ص ۵۸۴، ش ۳۶۰۵.

جمله کوتاه و پر معنای امیرالمؤمنین علیه السلام به پایان می بریم:

«من ترک الشهوات کان حرّاً».

حال، به دلیل نفی آزادی های غریزی و استعدادی در راستای آزادی انسانی و جهت تبیین بهتر حرّیت راستین، لازم می دانیم به طور کوتاه در یک بحث مقایسه ای، از واقعیت آزادی دنیای موجود پرده برداشته و به آنانی که طالب آزادی انسانی هستند، هشدار دهیم که مراقب دام هایی باشند که به رنگ آزادی، رنگ آمیزی شده است.

### واقعیت آزادی در دنیای معاصر

قرن حاضر زمان شگفتی و حیرت است. هیچ ایده، عقیده و فکری، از نقد و شبهه سالم نمانده و بشر سرگردان در میان اقوال، گفته ها و بافته های ذهنی و... برای رهایی از تحیر، به جوّ حاکم و شرایط موجود، محیط، نظام و جامعه تن می دهد.

دنیای معاصر، اعتماد انسان را از ایدئولوژی ها سلب کرده و ایده ای هماهنگ با شأن انسانی وی، جایگزین نکرده است. این آزموده ترین راه و در واقع بهترین دامی است که سردمداران استکبار در شعاع قلم و بیان عالمان دین و علم به دنیا فروخته، برای چرخاندن اندیشه و اراده انسان ها به سمت دلخواه به وجود آورده اند.

شخصی که بینشی ثابت درباره جهان، انسان و دنیا نداشته باشد، بدون شک طرحی ثابت و صحیح برای زندگی و کیفیت آن نخواهد داشت؛ زندگی اش کاملاً تابع جوّ موجود، شرایط، رویدادها و از هر نظر متغیر خواهد بود و این همان انسان همج الرعاع و افسار گسیخته ای است که خودی خویش را در حاکمیت وضع موجود می بیند و تابع محض احساسات و مسایل خیالی و وهمی است که فرهنگ های خالی از ارزش های انسانی برای او رقم می زنند.

این گونه افراد، در واقع، گاهی نسبت به دنیا، خوش بین و دارای حُسن ظن(۱) و زمانی بدبین و دارای حالت خستگی و بیزاری از جهان و دنیا(۲) و در شرایطی ابن الوقت(۳) هستند که با تغییر جوّ و اوضاع سریع از نظر ارادی و فکری، دگرگون می شوند و گاهی تجربه گرا(۴) و یا

ص: ۱۳۳

۱- (۱) - آپیتی میست tsimitpo.

۲- (۲) - پسی میست tsimisep .

۳- (۳) اپورچونیست sinutropo .

۴- (۴) - آمپریست tsiripmE .

عقل گرا... هستند.

ظاهر این است که دنیای معاصر، گویا خواسته است عقیده، اندیشه و فرهنگ خاصی را بر کسی تحمیل نکند و افراد را آزاد بگذارد تا آن گونه که می خواهند باشند و آنچه را می پسندند انتخاب کنند. و این روش، از نظر ظاهر و به نحو ابتدایی، مورد قبول بسیاری از سیاست ها و جوامع است، آیا به راستی دنیای معاصر، انسان را واقعاً در انتخاب آزاد گذاشته است؟ یا این که نظام های سیاسی و اقتصادی در پرتو تبلیغات گسترده به وسیله امکانات مالی، ابزار ارتباطی و خرید قلم های بی محتوای بسیاری از عالم نماها، فرهنگ دلخواه و مورد پسند خود را بر اذهان تهی از هر حقیقت ثابت شده ای، القاء کرده است و به نام آزادی، نسل ها را قربانی سیاست های غلط خویش نموده و به رقص و پایکوبی بر سفره عیش و عشرت به قدرت نمایی خویش پرداخته و نظاره گر نابودی انسانیت، شرف، عظمت عفت و حیا و... است و بر لاشه متعفن انسان مقتول شهوات و آزادی های غریزی و استعدادی عربده می کشند؟

اینان، در واقع به نام آزادی، انسان ها را اسیر روش های ناهنجار سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اخلاقی و... خویش گردانیده و خود غریزی و شهوانی او را به جای خود انسانی نشانده اند. و به ملت ها باورانده اند که انسان، جز یک حیوان شهوانی - که با اندیشه حسی و تجربی اش باید دنیای آباد از پوشاک، خوردنی ها و آشامیدنی ها داشته باشد - نیست.

ای فرزندان آدم! لحظه ای بیندیشید و در حقیقت خود نظر کنید؛ آیا واقعاً شما همان موجودی هستید که دنیای مادیت امروز به شما باورانده است؟ و آیا به آزادی های سیاسی، اقتصادی، غریزی و استعدادی قانع هستید؟

آیا این گونه آزادی ها شما را متوجه خود انسانی می کند؟

اگر روزی شتر از سوراخ سوزنی بگذرد، آزادی های شهوانی هم شما را وارد انسانیت و شرف خواهد کرد. روزی که هرگز نخواهد رسید.

«مَنْ تَسَرَّعَ إِلَى الشَّهَوَاتِ تَسَرَّعَ إِلَيْهِ الْآفَاتُ (۱)؛

هر که شتاب کند به سوی شهوتها، شتاب کند به سوی او آفتها.»

آری، اگر به حقیقت انسانی بازگردی و از آزادی شهوانی پرهیزی، از آفات (گناه و

ص: ۱۳۴

گمراهی) سالم می مانی.

«امنع نَفْسَكَ مِنَ الشَّهَوَاتِ تَسْلِمَ مِنَ الْآفَاتِ (۱)؛

بازدار خودت را از شهوتها تا سلامت مانی از آفتها.»

انسان، تنها یک راه برای نجات خویش و کسب آزادی انسانی دارد و آن همراه شدن با کسانی است که به وجود مطلق خدای متعال پیوند خورده اند و طرد پندارهایی است که پیروی از نفس سرکش را پیش روی می گذرانند.

«وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ... ۲؛

با کسانی باش که پروردگار خود را صبحگاهان و شبانگاه می خوانند و تنها رضای او را می طلبند...»

ص: ۱۳۵

---

۱- (۱) شرح غرر، ج ۲، ص ۲۲۴، شماره ۲۴۴۰.





۸- انسان شناسی ۲

اشاره

ص: ۱۳۷



عبادت خداوند، پیام مشترک و اصلی همه پیام آوران وحی است؛ و هدف از خلقت جن و انس، در نگاه قرآن کریم، عبودیت و بندگی است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>۱</sup>.

مفهوم عبودیت و بندگی، امری مغایر و در تضاد با مفهوم حریت و آزادی است. بشر، جویای آزادی عمل و اراده در برابر دیگران است. گردن نهادن و فرمان برداری، در صورتی که بر اراده او تحمیل شده و انتخابی در آن نداشته باشد؛ همراه با اکراه، تنفر و انزجار است؛ زیرا میل به آزادی، امری غریزی و با ساختار وجودی آدمی، آمیخته است.<sup>(۱)</sup>

لیکن، چه بسا آدمی - نادانسته - در نگاهی سطحی و آغازین - (فراخوان انسان از سوی ادیان الهی به) عبودیت خداوند را، با طبع آزادی خواهی و رهایی جویی خویش ناسازگار می پندارد.

گروهی نیز با اعتراف به خداوند، زبان به اعتراض می گشایند که آیا خدا نیازمند عبادت ماست؟ خداوند بی نیاز مطلق است. چه احتیاجی به عبادت ما دارد؟ و به این نحو از بندگی خدا خارج می شوند. و برخی، قرن حاضر را زمان پایان عبودیت خدا اعلام می دارند و آن را با حیات و زندگی خوش دنیوی، در تضاد می بینند.

و بسیاری از معتقدان سطحی نگر نیز به عبادتی ظاهری و تقلیدی تن داده و صرفاً برای

ص: ۱۳۹

این که از زیر بار تکلیف خارج شوند، آن را به نحوی که با شهوات دنیوی در تضاد نباشد، به جای می آورند. و اندک افرادی هستند که با حکمت عبادت آشنایند و با معرفت، خدا را بندگی می کنند.

عبادت چیست؟ چرا ادیان الهی ما را به بندگی محض و خالص خدا فرا می خوانند؟ عبادت، کدام خلاء وجودی انسان را پر می کند؟ در واقع، عبادت پاسخگوی کدام نیاز بشریست؟ و بر فرض نیاز به عبادت، آیا این نیازمندی نسبی و عرضی است یا مطلق و ذاتی؟

برای پاسخ به سؤال های ذکر شده، به بحث از مفهوم عبادت، عبادت در نظام آفرینش، و هماهنگی عبادت با وابستگی ذاتی انسان، و عبادت در ابعاد نفس، خواهیم نشست و در خاتمه اخلاص در عبادات را متذکر خواهیم شد. ان شاء الله

## مفهوم عبادت

عبادت، بندگی خدا کردن، به اطاعت محض او در آمدن است.

در این تعریف، چند نکته نهفته است:

۱ - وابستگی به خدا.

۲ - خداوند عزوجل را ستودن و به فرمان او در آمدن.

۳ - اظهار نیاز و استمداد از سوی عبد و اقرار ایمانی و عملی به نقص وجودی در برابر ذات کامل خداوند.

۴ - خدای متعال را حاکم و مالک بر خود و شؤون خود در مرتبه بندگی دانستن.

۵ - خواستن کمال معبود، در مرتبه وحدت و وابستگی به او.

۶ - حاضر دانستن خداوند و توجه به او.

چنانچه عبادت، امری اعتباری و قراردادی باشد، نکات فوق جنبه صوری و عرضی خواهد داشت، و به محض برآمدن خواسته و یا نفی قرارداد، منتفی خواهد شد. و چنانچه عبادت، قراردادی و اعتباری نباشد؛ بل بر واقعیت ثابت و غیر قابل نقضی استوار باشد، به لحاظ وجود دائمی و همیشگی آن واقعیت، نکات فوق، اموری حقیقی خواهند بود.

وابستگی به خداوند و اعتراف به مالکیت و حاکمیت خداوند (نکته ۱ و ۴)، دو رکن اساسی عبادت و بندگی است که در صورت اعتباری و قراردادی بودن آنها، عبادت، امری اعتباری خواهد بود و خارج از دایره اعتبار، واقعیتی نخواهد داشت.

چنانچه وابستگی به خداوند و مملوکیّت نسبت به او به لحاظ وجود عبد باشد؛ عبادت، امری واقعی خواهد بود. و چنین ارتباطی تنها بین خدا و خلق وجود دارد.

وابستگی و مملوکیّت وجودی، بیانگر معنا، کیفیت و چگونگی عبادت است. با این توضیح: که واقعیت، ظهور و تمامیت یک موجود، وجود و هستی اوست. و زمانی که در هستی وابسته باشد، در شؤن، عوارض، لوازم و خصوصیات وجودی نیز وابسته است. و این نوع وابستگی، اقتضای عبادت همه جانبه را دارد؛ یعنی اطاعت و بندگی خالص در تمام ابعاد وجودی از موجودی که وابستگی خالص وجودی به او داریم و مملوک واقعی او هستیم.

علامه بزرگوار، طباطبائی - رحمه الله علیه - در مورد حقیقت عبادت، چنین می نگارند:

«حقیقت عبادت، اینست که بنده، خود را در مقام مملوکیّت پروردگار خویش در آورد؛ به همین لحاظ، روح عبادت با تکبر و خودپسندی سازش ندارد»<sup>(۱)</sup>.

شرک در بندگی، باطل است و بندگی خالص مورد پذیرش است. ایشان بر نفی خودپرستی، تکبر و شرک در عبادت، از قرآن شاهد آورده اند که ارشاد به بیان عقل است:

«... إِنَّ الدِّينَ يَشْتَكِبُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ۲»

آنانی که از بندگی و عبادت من تکبر می ورزند؛ به همین زودی، با ذلت و خواری داخل دوزخ می شوند.»

«... وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ۳»

انسان، نباید در بندگی خدا کسی را با خداوند متعال شرکت دهد.»

بنابراین، وابستگی همه جانبه وجودی و مملوکیّت تامّ و واقعی انسان، اقتضای بندگی خالص را دارد: «فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ۴»

پس خدا را بندگی کن (در حالی که) دین - خود - را برای او خالص گردانیده باشی.»

ص: ۱۴۱

به بیان علامه بزرگوار، طباطبایی - رحمه الله علیه - معنای آیه این است که:

«عبودیت و مقام بندگی را در همه شؤون زندگی خود، برای خدا اظهار و آشکار کن؛ البته در شعاع پیروی کردن به آنچه حکم کرده است. و عبودیت کامل و تام، در حالی است که تو، دینت را برای خدا خالص کرده باشی؛ به این معنا که غیر او را اطاعت و پیروی نکنی.»<sup>(۱)</sup>

### عبادت در نظام آفرینش

عبادت در نظام آفرینش؛ دارای دو روی است که یک روی آن نظام تکوین و روی دیگرش نظام تشریح است. و در هر دو نظام، از یک اصل پیروی می کنند و آن وابستگی به ذات خالق متعال است؛ لیکن، وابستگی در نظام تکوین، جبری بوده و در نظام تشریح، ارادی و اختیاری می باشد.

برای تبیین عبادت در نظام آفرینش، به توضیح کلمه وابستگی اشاره می کنیم: وابستگی نظام تکوین و تشریح به خدای متعال، وابستگی وجودی است که همراه با ظهور، واقعیت و کمال است. ذات وابستگی یک موجود به خدا، ذات ظهور یافتن و پیدایش او و خواست ذاتی و واقعی اش، ادامه وابستگی به خدای متعال برای باقی ماندن و رسیدن به خواسته های خویش است.

در نظام تکوین، ادامه این وابستگی جبری است و امّا در نظام تشریح، ظهور وجود انسانی، الهی و پدید آوردن کمال های معنوی و فضایل انسانی، ارادی است.

قرآن مجید، درباره کلّ نظام آفرینش و وابستگی آن به خدای بزرگ، می فرماید:

«إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا؛

تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، بنده اویند.»

عبادت تکوینی هر موجودی در آسمان و زمین، همان وابستگی خالص و ظهور فعلی مملوکیّت او به نحو جبری است. به همین جهت، تسلیم محض هستند:

«... لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ۃ؛

ص: ۱۴۲

کسانی که در آسمانها و زمین هستند، از روی میل و رغبت یا از روی بی میلی و کراهت، تسلیم فرمان او هستند و به نزد او بازگردانده می شوند.»

به هر حال، وابستگی موجودات در نظام آفرینش به خالق متعال، ظهور واقعیت، ادامه آن و رسیدن به خواسته های تکوینی و ارادی است.

این وابستگی در نظام جهان و انسان به صورت تسبیح، تقدیس و ثناء الهی تجلی یافته و آشکار می شود.

«... وَ إِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ... ۱؛

و هر موجودی، تسبیح و حمد او می گوید، ولی شما تسبیح آن ها را نمی فهمید...»

«وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ... ۲؛

و رعد تسبیح و حمد او گوید و فرشتگان نیز از ترس او...»

«يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ... ۳؛

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، برای خدا تسبیح می گویند. مالکیت و حکومت برای اوست و ستایش از آن او، و او بر همه چیز قادر است.»

حقیقت عبادت در نظام آفرینش، تجلی و ظهور وابستگی خالص وجودی به خدای واحد است. و هر موجودی در شعاع عبودیت و بندگی، قادر به خودنمایی خویش است؛ زیرا خودش، خود واقعیت و ظهور است. و این خود، جز در ارتباط با ذات حق ظهور نیافته و جز در ارتباط با همان ذات باقی نمی ماند و به ظهور بیشتر نمی رسد.

تخم گل، وجودی وابسته به خالق دارد و جز در ارتباط با خالق خویش، رشد وجودی پیدا نمی کند. لطافت برگ ها، زیبایی خاص و بوی خوش، از جانب خالق در پرتو بخشیدن هستی به او، داده شده است.

نطفه انسان در شعاع وابستگی به ذات فیاض، رشد کرده و روح زیبای انسانی به او داده می شود. بنابراین، برای او ظهور یافتن، خودنماد شدن و دستیابی به ظهورهای برتر و خودنمایی بیشتر تنها در شعاع وابستگی به الله، امکان پذیر است که در پرتو عبادت و در

نتیجه تسلیم بودن، آشکار می شود. روی این اساس، علامه بزرگوار، طباطبایی - رحمه الله علیه - بیان داشته اند:

«حمد و ثنا، عبارت است از آن که موجودی به وجود خود، کمال موجود دیگر را (که لابد علت و به وجود آورنده اوست) اظهار کند و سرچشمه تمام کمال ها، ذات پاک خدای متعال است. پس هر حمد و ستایش که از هر کس سرزند، سرانجام به ذات مقدس او باز می گردد.»(۱)

بنابراین، همه موجودات در شعاع عبادت، حمد، ثنا و تسبیح حق، کمال او را در حدود گنجایش خود طلب می کنند.

با توجه به تفسیر عبادت در نظام آفرینش، باید نظری واقع گرا به آن داشته باشیم.

### هماهنگی عبادت با وابستگی ذاتی انسان

انسان، جزئی از جهان آفرینش و پدیده ای از پدیده هاست با این امتیاز که در نیکوترین قوام(۲) و عالی ترین استعداد (خلافت الهی)(۳) آفریده شده است.

دانش، مانند هر پدیده ای، ذات وابستگی وجودی به خدای بزرگ بوده و این وابستگی، عین ظهور یافتن و واقع بودن اوست.

خواسته طبیعی و اولی انسان، همان بقاء دائمی، همیشگی وجود و در مرحله بعد، ارضاء خواسته هایی است که بر اساس حکمت و به منظوری حکیمانه در وجودش گذاشته شده است و مهم این است که انسان، غرض حکیمانه الهی را درک کند و به آن تحقق بخشد.

معنای دقیق وابستگی ذاتی و وجودی انسان به خدا، این است که او استقلال ذاتی ندارد. ذاتش از هر کمالی جز آنچه خداوند (که بخشنده مطلق کمال است و جز او بخشنده ای نیست) به او ببخشد تهی بوده و در تمام شؤون خویش، نیازمند به اوست. و دیگر این که این وابستگی و نیازمندی در تمام جهات، دائمی و همیشگی است.

انسان در رشد ابعاد حیوانی و جسمانی، خود را نیازمند به عبادت ارادی و تشریحی نمی بیند؛ زیرا محکوم همان قانون حاکم بر نظام طبیعت و پدیده هاست. لیکن، رشد انسانی

ص: ۱۴۴

۱- (۱) المیزان ج ۱، ص ۲۲ طبع آخوندی.

۲- (۲) سوره یقین، آیه ۴.

۳- (۳) سوره بقره، آیه ۳۰.



الهی او و ظهور فعلی فضایل معنوی وی، در گرو مزین شدن روح به صفات برجسته اخلاقی و به اصلاح در آمدن غرایز و خواسته های مادی، (۱) در شعاع بندگی تشریحی و ارادی خداوند متعال می باشد.

عبادت و بندگی انسان، تجلی و ظهور فعلی همان وابستگی ذاتی و نیازمندی به خدا در مقام اراده، اختیار و در دو بُعد اندیشه و عمل است.

شخصی که تسلیم محض خواسته های الهی و قوانین دینی باشد و از حدود الهی (که در قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام تبیین شده) تجاوز نکند، و انگیزه ای در زندگی جز رضایت حق نداشته باشد، وابستگی و نیازمندی خویش را ابزار کرده و با وابستگی وجودی و ذاتی به خدا، هماهنگ شده است.

عبادت، به معنای اظهار وابستگی و نیازمندی در مقام اندیشه و عمل، انسان را از دایره طبیعت و از حد بهیمنیت خارج ساخته و او را در حدود انسانیت داخل کرده است؛ زیرا خروج از وابستگی ارادی به الله، ماندن در طبیعت است. چنین شخصی، رشد و کمال فراتر از حد طبیعت ندارد. شاهد و گواه بارز و آشکار این مطلب، نظام های فرهنگی موجود در دنیای حاضر است. آنان، غالباً لائیک و بی دینی و دنیاگرایی محض را ترویج و از دین داری نهی می کنند. به همین جهت، انسان های ظاهرنگر و احساس گرا، خواسته های غریزی و جسمانی را مستقل از بُعد انسانی طلب می کنند، و به خواسته های انسانی و فضایل عالی اخلاقی بی توجهند. تنها تفاوت این گونه انسان ها با حیوان این است که او می اندیشد و تجربه می کند و در ارضاء غرایز تنوع دارد و روی اسلوب علمی می خورد و می خوابد و با ابزاری که ساخته است، ارضاء شهوت نفسانی می کند؛ اما آن حیوان بدون تنوع و صرفاً در شعاع قانون غریزی به اعمال غرایز می پردازد. حیوان، به محض ارضاء خواسته اش آرام می گیرد؛ ولی انسان، ارضاء اش حد و حصر ندارد و با رسیدن به یک مرحله از خواسته اش، مراحل بعد را طلب می کند و بدتر از حیوان، به درندگی و خونریزی می پردازد. یک حیوان، با سیر شدن، آرام می گیرد؛ ولی انسان حیوان سیرت، با سیر شدن خود (در صورت غفلت از اصل عبودیت) از جنایت باز نمی ایستد و در حد توان خویش، تجاوز می کند.

ص: ۱۴۵

---

۱- (۱) - معنای به اصلاح در آمدن غرایز و خواسته های جسمانی، عبارت از ارضاء آن ها در دایره قوانین و دستورات دین و عقل است.

بنابراین، در حقیقت خروج از عبودیت خدای متعال و هوی را خدا قرار دادن، خروج از انسانیت و ورود به بهیمنیت است.

وَ لَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَةِ إِلَى حَدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَ صَف فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ (۱) «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»؛

و اگر چنین شوند (عبادت، حمد، ستایش و شکر خدا را بجا نیاورند) از حدود انسانیت به حد بهیمنیت (چارپایان) روی می آورند و آن گونه گردند که خداوند در کتاب محکم و استوار خود (قرآن) وصف فرموده است: (بندگان هوای نفس) جز مانند چارپایان نیستند؛ بل، گمراه ترند.»

با توجه به مطالب فوق، چند نکته در قلمرو عبادت روشن می شود:

## الف

عبادت، حرکتی هماهنگ با وابستگی ذاتی انسان به خداست.

## ب

عبادت، پاسخگویی به نداء فضیلت طلبی انسان است.

## ج

عبادت، به اصلاح در آوردن خواسته های غریزی و استعدادی و رهایی از قیود حیوانی و طبیعی است، و در واقع خروج از حیوانیت و داخل شدن در انسانیت (خدا محورانه) است.

## د

عبادت، تسلیم شدن و وابستگی تشریحی و ارادی در دو بُعد اندیشه و عمل به خدای متعال است.

## ه

عبادت، تجلی و ظهور فعلی وابستگی وجودی به خدا در بُعد تشریح و اراده است.

## عبادت و کمال انسانی

هر موجودی به طور غریزی و فطری در جستجوی کمال خاص خویش است. و دقیقاً کمال خاص یک موجود، بالاترین مرتبه هستی اوست.

انسان بر اساس این قانون، کمال خاص خود را طلب می کند و به عنوان انسان، کمال انسانی را خواهان است.

کمال انسانی، واقعیتی است که تمام استعدادها را جهت ظهور فعلی اش به کمک می طلبد.

ص: ۱۴۶

---

۱- (۱) دُعای اول صحیفه سجادیه.

و استعدادها - در ابعاد انسانی مختلف نفس آدمی - زمانی ابزار پدید آمدن کمال انسانی هستند؛ که با انگیزه عقلانی و الهی به فعلیت رسیده باشند و با همان انگیزه به کار گرفته شوند.

کمال معنوی انسانی، واقعیتی است که منشأ فضایل است و جز اعمال شایسته از آن صادر نمی شود.

بر خلاف کمال علمی، کمال جسمانی، کمال غریزی و... که زمانی رنگ فضیلت می گیرند و اقتضای زیبایی اخلاقی را دارند، که با صفات برجسته اخلاقی همراه شوند. فلانی عالم است، هنرمند است، سودجو است و... این جملات به تنهایی در بردارنده انسانیت نیست، ممکن است ذره ای از صفات انسانی در او نباشد و عالم بودن، هنرمند بودن و سودجو بودن و... در وی، همراه با حرص، مکر، تکبر و... باشد.

در صورتی که کمال انسانی جز با وجود فضایل (کرامت، شرافت، عزت، تقرب به خدا و...) معنا و مفهومی ندارد.

کمال انسانی، کمال خاص انسان است که جز در شعاع عبودیت و بندگی الله حاصل نمی شود.

بر اساس درک کلی و جامع ما از توحید و نگاه ما در شعاع این درک به انسان، هر کمالی از جانب خدا بخشیده می شود؛ زیرا کمال یک واقعیت وجودی است و غیر خدا بخشنده وجود نیست. و آن موجودی قابلیت کمال یافتن و ظهور را دارد که وابسته به ذات حق باشد.

عبودیت، وابستگی آدمیان در اندیشه و عمل به خدای یکتاست که سبب بخشیدن کمال انسانی از جانب خداوند می گردد. و از آن، به تقرب به خدا و رسیدن به معرفت برتر نیز تعبیر می شود.

حقیقتاً انسان در شعاع اطاعت محض، بندگی، حمد و ثنای خداوند، کمال را از خالق خویش طلب می کند، تا این که از نقص و ناداری بیرون آید و نفس را مزین به صفات رب گرداند. در دعای مناجات المفتقرین، امام سجاد علیه السلام عرض می کند:

«... وَ فَقْرِي لَا يُغْنِيهِ إِلَّا خَلْتِي لَا يَسُدُّهَا إِلَّا طَوْلُكَ وَ حَاجَتِي لَا يَقْضِيهَا غَيْرُكَ وَ كَرْبِي لَا يُفَرِّجُهُ سِوَى رَحْمَتِكَ...»

خداوندا جز توجه و احسانت، ناداری و فقرم را (بدل به) بی نیازی نکنند... و جز فضل تو، آرزویم را به من نرساند و جز بخشش و بزرگی تو، جلوی نیازم را نبندد و (کسی) جز تو حاجتم را برنیاورد، و جز رحمت تو گرفتاریم را نگشاید...»

کمال انسانی، جز رسیدن به غایت آمال و آرزوی ذاتی خویش نیست؛ که به کمال مطلق

(خداوند) منحصر است. امیرمؤمنان علیه السلام در دعای صبح، عرض می کند:

«... و أَنْتَ غَايَةُ مَطْلُوبِي وَ مُنَايَ فِي مَنَقَلِي وَ مَثْوَايَ...»

و تو نهایت مطلوب، آرمان و آرزویم در دنیا و آخرت هستی...»

علی بن ابی طالب علیه السلام که خود تجسم انسان کامل و کمال انسانی است؛ در مقام مناجات با خدا از خواست ذاتی انسان، سخن می گوید. و خواست ذاتی انسان، همان است که در دعای صبح بیان شده است.

اشتباهی که در دنیای به اصطلاح پیشرفته امروز وجود دارد، این است که برخی از کمال های استعدادی کمال انسان پنداشته شده است. و برای اظهار انسانیت، به وجود آنها بسنده می کنند.

امروزه رشد علوم تجربی، علوم انسانی، وجود اختراعات، اکتشافات، وجود بناهای مجلل، رشد علوم عقلی و... را که کمال علمی انسان به حساب می آید، مصداق کمال نهایی انسان دانسته اند. در صورتی که کمال علمی می تواند ابزاری برای نفی انسانیت، عزت، شرف و فضایل قرار گیرد؛ همان گونه که اینک به صورت ابزاری در دست قدرت طلبان بشری است. و این در تضاد با کمال انسانی است که پیامدی جز عزت و شرف انسانی ندارد. علوم، معلول تفکر حسی، تجربی و عقلانی هستند؛ در حالی که کمال انسانی، معلول عبودیت و عین قرب به خداست. و انسان با تفکر حسی و عقلی محض تقرب به خداوند پیدا نمی کند.

بنابراین، کمال های استعدادی را نباید با کمال انسانی (که وصول به آرمان ذاتی انسان است) یکی بگیریم؛ البته کمال استعدادی شایستگی دارد که رنگ انسانی بگیرد و به اصلاح در آید. یکی از استعدادهای موجود در نفس، حب دنیا است. چنانچه رشد و کمال این محبت به نحوی باشد که آدمی تنها نعمت های دنیوی را طلب کند و تمام تلاش او رسیدن به همه آنها باشد؛ ثروت دنیا، ریاست دنیا، اعتبارات و... برای او جمع شود، به کمال حب دنیوی دست یازیده است؛ لیکن، اقتضای ذاتی چنین حبی، حب انسانی نیست؛ زیرا این حب، قابلیت دارد که منشأ هر گناه، خیانت و خطایی باشد. آری، زمانی که حب دنیا به اصلاح در آید، رنگ انسانی گرفته و در خدمت رشد و عزت انسانی قرار می گیرد.<sup>(۱)</sup>

ص: ۱۴۸

---

۱- (۱) بین کمال انسانی و کمال غریزی و استعدادی، تفاوتی وجود دارد که مقال دیگری را طلب می کند.

هر بُعد از ابعاد نفس و هر استعداد و قوه ای از آن، خواه ظاهر یا باطن باشد، به حکمی از احکام الهی مکلف است و عبادت آن در اطاعت از آن احکام و خارج نشدن از حدود الهی می باشد. این عبادت به معنی عام است؛ به این معنا که مورد رضایت و خشنودی خداست، هر چند در آن قصد قربت نباشد. مثل این که فردی برای امرار معاش می رود و به حکم دین، حلال آن را می طلبد و قوانین و احکام حلال و حرام را مراعات می کند، این شخص، در حال عبادت است، هر چند قصد و نیت نداشته باشد. زیرا نفس اطاعت خدا و جلب رضایت حق نوعی عبادت است.

«العباده سبعون جزءاً أفضلها طلب الحلال.»

مراد از عبادت، در این سخن که: طلب حلال بخش افضل عبادات است، عبادت به معنای عام آن است. و گرنه، در عبادت به معنای خاص؛ مانند: نماز و روزه، قصد قربت لازم است و بدون آن، عبادت محقق نمی شود. لیکن هر اندیشه، علم، معرفت و عملی که حاصل شود و رضای خدا در آن باشد. در قلمرو عبادت به معنای عام قرار می گیرد.

روی این قاعده کلی، در احادیث بر بسیاری از اعمال درونی؛ مانند فکر، اندیشه، نیت و نیز اعمال بیرونی، عبادت اطلاق شده است. از این رو، معرفت خدا، (۱) قرائت قرآن، تضرع در هنگام صبح، گریه از خوف خدا، (۲) تفکر در ملکوت آسمانها و زمین، (۳) تفکر در نعمتهای الهی، (۴) نرم سخن گفتن، افشاء سلام، (۵) نظر به والدین از روی محبت، (۶) نظر به برادر و دوست مؤمن، (۷) نظر به عالم، نظر به امام عادل، (۸) حسن ظن به خدا، (۹) زهد، (۱۰) عفت بطن و

ص: ۱۴۹

- ۱- (۱) - اول عباده الله، معرفه الله؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۲.
- ۲- (۲) - عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۲.
- ۳- (۳) التفکر فی ملکوت السموات والارض عباده المخلصین - شرح غرر، ج ۲، ص ۴۹، ش ۷۳.
- ۴- (۴) - التفکر فی آلاء الله نعم العباده. شرح غرر، ج ۱، ص ۲۹۹، ش ۱۱۴۷.
- ۵- (۵) ان من العباده لين الكلام و افشاء السلام. شرح غرر، ج ۲، ص ۴۷۹، ش ۱۱۴۷.
- ۶- (۶) نظر الولد الى والديه حباً لهما عباده، بحار، ج ۷۷، ص ۱۴۹.
- ۷- (۷) - النظر الى الاخ توده في الله عزوجل عباده، بحار، ج ۷۴، ص ۱۴۹.
- ۸- (۸) النظر الى العالم عباده و النظر الى الامام المقسط عباده، بحار ج ۷۴، ص ۷۳.
- ۹- (۹) حسن الظن بالله من عباده الله، بحار، ج ۷۷، ص ۱۶۶.
- ۱۰- (۱۰) أفضل العباده، الزهاده، شرح غرر، ج ۲، ص ۳۷۵، ش ۲۸۷۲.

فرج، (۱) سکوت (در وقتش)، (۲) پوشیدن چشم از چیزهایی که چشم چرانی به آن را خدا حرام کرده است، (۳) اخلاص در عمل، (۴) انجام فرایض، (۵) و... عبادت شمرده شده است.

انسان، از آن رو که در تمام ابعاد نفس وابستگی وجودی به خدا دارد؛ موظف است که از تمام جهات، خدا را اطاعت کند. عبادت همه جانبه، شخص را در صراط مستقیم هدایت قرار می دهد و مانع انحراف و فساد او در زندگی فردی و اجتماعی می شود. و او را از افتادن در دام وابستگی به شیطان می رها کند.

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ۝ ۶»

ای فرزندان آدم! آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید؛ زیرا او دشمن آشکار شماست و این که مرا پرستید؛ این راه راست است.»

شاید مقصود از این پیمان، همان عهد و پیمان تکوینی باشد؛ بدین سان که نفس وابستگی وجودی شما به خدا و فقر و نیازمندی شما به او تعهدی است که به بندگی غیر خدا تن ندهید. این خلاف نظام هستی و سنت الهی است که شما در اصل وجود به خدا وابسته باشید و در اندیشه و عمل، غیر او را اطاعت کنید؛ این نوعی ایجاد ناهماهنگی از سوی شما و خروج از سنت الهی و اصل وابستگی حاکم بر حقیقت انسان و جهان است.

تعهد تشریحی از فرزندان آدم به واسطه انبیاء، فرعی بر این تعهد تکوینی و فطری است؛ بدین گونه که خداوند حکیم با فرستادن انبیاء علیهم السلام و اوصیاء آنان حجت بر خلق را به اتمام رسانید.

و جمله «أَنْ اعْبُدُونِي...» حجت شرعی بر مردم است. و به صورت امر و فرمان ذکر شده است تا بفهماند که مردم رها نشده اند و ملزم به عبادت و اطاعت هستند.

ص: ۱۵۰

۱- (۱) - ما مِنْ عِبَادِهِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ عَفَّةِ بَطْنِ وَفَرَجٍ، بحار، ج ۷۱، ص ۷۰، روایت ۷، طبع ایران.

۲- (۲) ما عبد الله بشيءٍ أفضل من الصّمت، بحار، ج ۷۱، ص ۲۷۱.

۳- (۳) غَطَّى الطَّرْفَ مِنْ مُحَارِمِ اللَّهِ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ - شرح غرر، ج ۴، ص ۳۷۸، ش ۶۴۲۷.

۴- (۴) اعلی العباده اخلاص العمل، میزان الحکمه ج ۶، ص ۲۱.

۵- (۵) لا عباده كأدالفرائض بحار، ج ۷۸، ص ۱۴.

و تو ای انسان مدّعی حق جویی و متنفر از هر کجی، در همه جوانب و ابعاد وجودی، به عبادت الله قیام کن؛ که به حقیقت، صراط مستقیم و رساننده تو، به رضوان الهی و بهشت است. و هستی خویش را در شعاع اراده به کمتر از این مفروش.

«لَيْسَ لَأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَتَّبِعُهَا إِلَّا بِهَا(۱)»؛

برای جان های شما قیمتی جز بهشت نیست، آن را جز به بهشت نفروشید.»

ابعاد وجودی انسان علاوه بر ملزم بودن به عبادت عام، موظف به عبادت خاص نیز هست، عبادتی که قصد تقرب در آن الزامی است؛ مانند: نماز، روزه، حج، اداء زکوه، خمس، انجام نوافل و...

الزام به این معناست که بدون قصد تقرب، عبادت محقق نمی شود.

حقیقت عبادت خاص، نوعی ارتباط قلبی خالص با خدای متعال بوده و حرکات بدنی هماهنگ با ارتباط قلبی و خلوص در قصد تقرب به خدا، برای صیقل دادن روح از کدورتی است که در ارتباط با مسئله دنیوی پیدا کرده است و نیز مانع از سقوط در گناه می گردد. چنان که امیر مؤمنان علیه السلام درباره نماز فرمود:

«وَالصَّلَاةُ تَنْزِيهًا عَنِ الْكِبْرِ(۲)»؛

- خداوند - نماز را برای پاکیزه گردانیدن از تکبر واجب کرد.»

«... وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ...۳»؛

نماز را بپادار، به راستی نماز، از فحشاء و منکر نهی می کند...»

هر اندازه در عبادت خاص، حضور قلبی بیشتر باشد؛ روح از کدورت ها، پاک تر و اعضاء و جوارح بهتر به اصلاح در خواهند آمد.

از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند:

«از نماز برای تو نیست مگر به اندازه توجه قلبی و حضور قلبی ات...»(۳)

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«خدای متعال را عبادت کن، چنان که گویا او را می بینی، و اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند.»(۴)

ص: ۱۵۱



۲- (۲) شرح غرر، ج ۴، ص ۴۴۹، شماره ۶۶۰۷.

۳- (۴) آداب نماز (امام خمینی - ره، ص ۳۹.

۴- (۵) آداب نماز (امام خمینی) - ره - ص ۳۹.

تأثیر عبادت بر نفس و جوارح، به لحاظ حضور قلبی و شخصی به خدای متعال است؛ یعنی حضور قلب، سبب زدودن غبارهای گناه از نفس و تثبیت و برپا ساختن اخلاص می گردد. حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند:

«فرض الله الصيام تثبيتاً للإخلاص (۱)؛

خداوند، روزه را برای پایدار ساختن اخلاص واجب کرده است.»

بدون شك، عبادتی که در آن حضور قلب، اخلاق و زدودن گناه باشد، باعث آرامش قلب می شود. امام باقر علیه السلام فرمود:

«... و الصيام و الحج تسكين للقلوب (۲)؛

روزه و حج (سبب) آرامش قلب هاست.»

## عبادت و اخلاص

در بحث مفهوم عبادت، نکات شش گانه ای را برشمردیم؛ زمانی که در عبادت و بندگی خدا، آن شش نکته ظهور فعلی یابد، شخص به اخلاص در عبادات راه یافته است.

اخلاص در بندگی، به این است که شخص خود را در محضر خدا ببیند و به غیر او نظر و توجه نداشته باشد؛ و احدی را در عبادت خدا شریک نگرداند

(و لا یشرک بعباده ربّه أحدا)

و جز خدا را بر خود و شؤون وجودی خود حاکم نداند و نیازش را صرفاً از او طلب کند و به کسی جز او، وابستگی پیدا نکند. از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

«لا یكون العبد عابداً لله حقّ عبادته حتّی ینقطع عن الخلق کلّهم إلیه فحینئذ ینقول: هذا خالص لی فیقبله بکرمة.» (۳)

انقطاع از خلق، به این معنا است که در رجوع و کمک گرفتن، آنان را در عرض وجود خدا و استعانت از خدا قرار ندهد. و مؤثر حقیقی در همه آنان را خدا بداند. به عبارت دیگر، هر چند بر اساس اصل وابستگی ذاتی به خدای متعال، اظهار ذلت و خواری در نزد خدا می کند، ولی در مقابل دیگر موجودات، خود را مستقل ببیند و آن ها را فقط وسیله و اسباب الهی بداند. و به همه عالم، به عنوان ابزاری نگاه کند که باید برای او، طریق وصول و تقرّب به خدا باشند.

١- (١) بحار، ج ٩٦، ص ٣٨٦.

٢- (٢) بحار، ج ٧٨، ص ١٨٣.

٣- (٣) بحار، ج ٧٠، ص ١١١.

عبادت خدای بزرگ، نه برای این است که خداوند نیازمند ستایش ماست و نه برای ترس از حوادث طبیعت؛ بل، برای هماهنگی بین اندیشه و عمل ارادی انسان و بین وابستگی ذات و وجودش به خداست.

بنابراین، عبادت خدا در قرن حاضر همانند دیگر اعصار، با رشد علمی و پیشرفت تجربی بشر منافات ندارد که در واقع حرکتی از نقص وجودی به کمال وجودی و حرکتی از ناداری به دارایی است. بل، روح عبودیت، موجب می شود که انسان معاصر، به رشد علمی و پیشرفت تجربی خویش، رنگ الهی بزند.

عبودیت خدای متعال، نه تنها در قرن حاضر که در هیچ قرنی پایانی نخواهد داشت؛ زیرا که فقر و نیاز ذاتی انسان به خدای بزرگ بی پایان و وابستگی وجودیش به آن مبدأ هستی بخش، دائمی و همیشگی است.

بنابراین، ادیان الهی و همه پیامبران علیهم السلام بحسب امر و فرمان او، ما را به بندگی خدا فرا می خوانند؛ (۱) تا خلاء وجودی انسان را که درد ناداری و درد دوری از جمال مطلق، کمال مطلوب و محبوب مطلق است، پر کنند و به غربت او پایان دهند و او را از رنج تنهایی که در دنیای مادیت می برد، برهانند؛ و به مرحله عالی آرامش و اطمینان برسانند. و او را مشمول خطاب: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۷۲) ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً (۸۲) فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (۹۲) وَ ادْخُلِي جَنَّتِي»؛ ۲ گردانند.

به هر حال، ادیان الهی به ویژه اسلام، انسان را به عبادت خدا می خوانند تا به نیاز ذاتی او (که رسیدن به اوج ترقی علم و عرفان الهی و عزت انسانی است) پاسخ گویند.

## مَنَاجَاتُ الْمُطِيعِينَ لِلَّهِ

مناجات فرمانبران خداوند

بسم الله الرحمن الرحيم

اللَّهُمَّ الهمنا طاعتك و جنبنا معصيتك و يسِّر لنا بلوغ ما نتمنى من ابتغاء رضوانك و احللنا بحبوحه جنانك واقشع عن بصائرنا سحاب الأرتياب و اكشف عن

ص: ۱۵۳

قلوبنا اغشيه المويه و الحجاب و ازهق الباطل عن ضمائرنا و اثبت الحق في سرائرنا فان الشكوك و الظنون لواقع الفتن و مكدرة  
لصفو المنايح و المن.

بار خدایا! بما الهام کن فرمانت بریم و دور کن ما را از نافرمانیت و آسان کن برای ما رسیدن به آنچه آرزومندیم از رضوانت  
و ما را وارد میان بهشت خود کن و بردار از بینش ما، ابرهای تیره شک را و بردار از دلهای ما، پرده های تردید و حجاب را و  
برگیر باطل را از نهاد ما و بر جادار حق را درونهای ما، زیرا تردیدات و گمانهای سست فتنه انگیزند و کدورت بار بر بخشش و  
احسان.

اللهم احمنا في سفن نجاتك و متعنا بلذيد مناجاتك و اوردنا حياض حبك و اذقنا حلاوه وذك و قربك واجعل جهادنا فيك  
و همنا في طاعتك و اخلص نياتنا في معاملتك فاننا بك و لك و لا وسيله لنا اليك الا انت.

بار خدایا! ما را در کشتی نجات خود جا ده و به لذت مناجات بهره ور ساز و بر حوض دوستی خود وارد کن و بچشان به ما  
شیرینی دوستی و نزدیکی خود را و بگردان جهاد ما را درباره خودت و همت ما در طاعتت و خالص کن نیت ما را در کردار  
با تو، زیرا ما به تو هستیم و از توایم و به درگاہت وسیله ای نداریم، جز خودت.

الهي اجعلني من المصطفين الاخيار و الحقني بالصالحين المبرار السابقين الى المكرمات المسارعين الى الخيرات العاملين  
للباقيات الصالحات الساعين الى رفيع الدرجات انك على كل شي قدير و بالاجابه جدير برحمتك يا ارحم الراحمين. (1)

معبود! قرار ده مرا از برگزیدگان اخیار و ملحقم کن به شایستگان ابرار، پیشروان بسوی کارهای آبرومند و شتابندگان بسوی  
خیرات و بجا آورندگان باقیات و صالحات و تلاش کنندگان بسوی درجات بلند، زیرا تو بر هر چیز توانایی و به اجابت  
سزاواری برحمتک یا الرحم الراحمین.

## و من کتاب له عليه السلام

الی معاویه

از نامه های امام علیه السلام به معاویه

إن للطاعة أعلاماً واضحة، و سبباً ثيرة، و محجّه نهجه، و غاية مطلبه، يردها الأكياس و يخالفها الأنكاس؛ من نكب عنها جار عن  
الحق، و خبط في التيه، غير الله

ص: ۱۵۴

نعمته، و أحلّ به نعمته. فنفسك نفسك! فقد بين الله لك سبيلك، و حيث تناهت بك أمورك، فقد أجريت إلی غايه خُسْرٍ، و محلّه كُفْرٍ، فإنّ نفسك قد أولجتك شرّاً، و أقحمتك عيّا، و أوردتك المهالك و اوعرت عليك المسالك (۱)؛

اطاعت نشانه های واضح، راههایی نورانی، طرق واسع و آشکار، و سرانجام خواستنی دارد.

هوشمندان در این گام می نهند و فرومایگان و نابخردان، خویش را از آن منحرف می سازند.

کس که از آن روی برتابد از حق رو برتافته و در بیابان حیرت و سرگردانی افتاده است. خدا نعمتش را از او می گیرد و بلایش را بر او می فرستد.

زنهار! زنهار! خویشتن را نگاهدار که خداوند راهی را که باید بروی برایت روشن ساخته، از این بترس که زندگیت پایان گیرد در حالی که بسوی عاقبت تلخ و زیانبار و منزلگاه کفر می روی؛ خواسته های دلت تو را درون شر داخل ساخته، و در پرتگاه ضلالت و گمراهی انداخته اند؛ در مهلکه ها ترا وارد نموده؛ و راهها را بر تو سخت فرو بسته اند!

ص: ۱۵۵









دقت در آفرینش پدیده های هستی، ما را هم نوا با قرآن کریم، به اصل زوج آفرینی در گستره همه آفریده های خالق یکتا رهنمون می شود.

زوج آفرینی، سنت الهی نسبت به همه موجودات است و قرآن کریم در این باره فرموده است:

«وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ»<sup>۱</sup>.

بدین سان، ازدواج سنتی است که به شکل طبیعی آن بر پایه اصل زوج آفرینی، بر همه طبیعت حاکم است.

جریان این سنت در قلمرو و حیات گیاه و حیوان با هدف بقای نوع، کاملاً ملموس است و اندیشمندان بسیاری درباره اصل و کیفیت آن تحقیقات فراوانی را پیش روی ما نهاده اند.

انسان نیز برای ادامه نسل و برآوردن نیازهای روانی خویش، طبعاً، از تن دادن به این سنت الهی ناگزیر است. به همین دلیل، ازدواج از جایگاه ارزشی بسیار فراوانی در منظر دین به ویژه اسلام، برخوردار گشته تا بدان حد که سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (۱) و محبوب ترین بنیاد در نزد خداوند، (۲) شمرده شده است.

ازدواج در تاریخ، شکلهای مختلف آن در میان اقوام گذشته و حال، نگاه ادیان الهی و

ص: ۱۵۹

---

۱- (۲) - وسائل الشیعه، ابواب مقدمات النکاح... باب ۱، روایت ۶.

۲- (۳) وسائل الشیعه، ابواب مقدمات النکاح... باب ۱، روایت ۴.

بررسی آن از دیدگاه های سیاسی، اقتصادی، اعتقادی، اخلاقی و فرهنگی و... مسایلی هستند که سزاوار تحقیق و نگارش تفصیلی هستند.

در این مقال به شکلی فشرده و با هدف توجه دادن به اهمیت ازدواج، بیان اهداف آن در جامعه بشری تدوین یافته است.

در خاتمه نیز، به پاسخ این پرسش خواهیم پرداخت که آیا تنها راه بایسته ارضاء جنسی، ازدواج است، یا در این راستا راه دیگری هم وجود دارد؟

قبل از وارد شدن به مباحث مختلف لازم است، به تبیین این مطلب بپردازیم که آیا ازدواج بر انسان امری تحمیل شده یا یک واقعیت فطری است؟

## ازدواج و فطرت

گاهی برای نظم و انضباط دادن به امور اجتماعی، نظام موجود و یا گروهی که عهده دار امتیّت، تربیت و سیاست جامعه هستند، با توجه به شرایط زمانی و محیطی، مردم را به رعایت قانون از پیش تعیین شده فرا می خوانند؛ و بعد هم به وسیله تبلیغات، شعار الزام عملی، آن را به صورت عادت و سنت مردمی و اجتماعی جلوه می دهند، به گونه ای که سرپیچی از آن، گناه به شمار می آید و شخص مرتکب آن باید مجازات شود. و زمانی، یک عمل به لحاظ پیدایش طرز تفکر و فرهنگ جدید، در قلمرو رفتار جامعه ای جای می گیرد و به تدریج جایگاه خاصّیش را پیدا کرده و جزء عادات مردم می شود و به صورت سنت در می آید.

لیکن، برخی از رسوم و سنت ها، با سرشت انسان ها آمیخته است و از فطرت آنان ناشی می شود.

آیا ازدواج واقعیتی اعتباری و قراردادی دارد، یا از رسوم وارداتی و یا امری فطری است؟

برای روشن شدن مسأله، لازم است نحوه ارتباط ازدواج با نفس را ملاحظه کنیم.

تمایل متقابل زن و مرد به یکدیگر واقعیتی درونی و ارتباطی خاص با نفس دارد. این تمایل متقابل، دارای چند بُعد است:

### الف

احساس سکونت و آرامش متقابل با توجه به تفاوت کیفیت سکونت از هر دو جانب:

ب

کشش و میل جنسی متقابل؛

ج

بقاء نسل و نوع انسان.

ص: ١٦٠

ابعاد سه گانه بالا باعث می شود که مرد، خواهان زندگی با زن و زن، میل به زندگی با مرد را داشته باشد، این، امری فطری و طبیعی است، هر انسانی آن را در خود می یابد و نیازی به دلیل و برهان ندارد.

هر چند ممکن است برخی از ابعاد فوق، نسبت به یکدیگر شدت و ضعف داشته باشند.

بنابراین، اصل ازدواج یعنی پیوند متقابل زن و مرد، واقعیتی فطری است. لیکن چگونگی ازدواج و پیوند را نمی توان دقیقاً امری فطری دانست. بل باید دید کدام مکتب و فرهنگ بهترین کیفیت ازدواج قابل پذیرش از سوی انسان ها را ارائه داده است.

## کیفیت ازدواج

شکل ازدواج شیوه ابراز عشق دو زوج به یکدیگر و نیز نحوه انتخاب همسر، وابسته به چگونگی نظر به ابعاد سه گانه است. و نظر به ابعاد سه گانه «احساس سکونت، میل جنسی، بقاء نسل» از دو حالت کلی زیر خارج نیست:

### الف

نظر به آنها با توجه به جنبه معنوی و خواسته های الهی انسان؛

### ب

نظر به آنها همراه با نادیده گرفتن حقیقت معنوی الهی انسان.

در نگاه اول، ازدواج صرفاً برای ارضاء غریزه جنسی داشتن، فرزند و آرامش دو جنس نیست، بل چنین اهدافی در طول فطرت خداجویی، فضیلت طلبی و حقیقت خواهی و...

آدمی است. در این نگاه، ازدواج برای حفظ آرمان های انسانی و معنوی، در راستای عمل به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پاسداری از ایمان، قرار دارد. و بدین سان مفهومی ارزشی می یابد.

از نگاه دوم، ازدواج، تنها با هدف ارضاء جنسی، آرامش روانی و با میل فرزندداری و بقاء نسل، بدون هیچ تقدسی، صورت می پذیرد.

تفاوت این دو دیدگاه باعث می شود که کیفیت ازدواج و پیوند زناشویی متفاوت باشد.

بدین گونه که اگر ازدواج، تنها بر پایه ارضاء جنسی شکل گیرد، نیاز به پیروی از احکام الهی، در شکل گیری آن، احساس نمی شود؛ در این صورت هر گونه ارتباط که به ارضاء شهوت جنسی منتهی شود، مطلوب خواهد بود. و اگر فرزنددار شدن منظور باشد، بدین معنی که زن و مرد، خواهان فرزندی مختص به خویش هستند، ناگزیر باید حریمی خاص برای ازدواج در نظر گرفت؛ تا حدی که زن از ارتباط زناشویی با کسی جز شوهر خویش پرهیزد. همان گونه که اگر ازدواج تنها با هدف

دست یابی به آرامش عاطفی و روانی صورت پذیرد، نیاز به این امر

ص: ۱۶۱

(اختصاص زن به همسر خویش) ملموس است. چه بسا هدف از تشکیل زندگی مشترک رسیدن به آرامش، ارضاء جنسی و دوام بخشیدن به نسل، هر سه باشد، لیکن بدون توجه به جنبه معنوی آنها، در این صورت نیز، گرچه بنای زناشویی از احکام نسبی بیشتری برخوردار خواهد شد، ولی در نهایت، آدمی پا را از مرحله حیوانی فراتر ننهاده است؛ چه این که در دنیای حیوانات نیز این اهداف (اگر چه در شکل جبری غریزی آن، کم و بیش) یافت می شود.

بسیاری از ازدواج های معمول و رایج در دنیای غرب و دیگر جوامع که نظری خالص به اهداف دنیوی دارند، این چنین است.

این نوع ازدواج ها از دیدگاه عقل محکوم است؛ زیرا انسان صرفاً یک حیوان شهوی و تنها دارای وجود حیوانی و نفس دنیوی نیست بل، خواسته ها و آرمان های والا و برتری دارد که باید در ارضاء غرایز و شکوفایی استعدادها مورد توجه و نظر باشد.

انسان، خواهان سکونت و آرامش در پناه زندگی است، اما سکونتی که رشد انسانی و کسب فضایل و حفظ عفت و حیا زن و مرد را به همراه داشته باشد و در کلامی کوتاه، شخصیت انسانی را پاس بدارد.

انسان، مایل به داشتن اولاد است، اما نه هرگونه اولادی، فرزندی که از سلامت روح و جسم و زمینه های صحیح و درست اخلاقی و انسانی برخوردار باشد؛ او، ارضاء غریزه جنسی را در شعاع حفظ کیان انسان بر پایه عفت و پیدایش سیرت انسانی می طلبد.

بنابراین، نمی توان نظر استقلالی به ابعاد سه گانه را پذیرفت و بر اساس آن به کیفیت ازدواج به هرگونه ممکن تن داد، مگر این که اصول انسان را نادیده بگیریم و یا به گفته راسل: «عفت و انگیزه عفت را ناشی از ترس جهنم و آبستنی بدانیم که اولی با زوال مقررات خشک مذهبی و دومی با پیدایش وسایل جلوگیری از بارداری از میان برداشته شده است.»<sup>(۱)</sup> و اینک انسان رها شده از ترس آن دو، آزادانه به هرگونه پیوند زناشویی می تواند، تن دهد. و رو به فحشاء آورد و فحشاء را به بیان راسل: «آن گونه که در «ژاپن» معمول است بپذیرد»<sup>(۲)</sup> اما با توجه به حقیقت انسان و دخالت خواسته های انسانی، نظر استقلالی به ابعاد سه گانه، همانند راسل، خارج از شئون انسانی است و از جایگاه خاص عقلانی برخوردار نیست.

ص: ۱۶۲

۱- (۱) - زناشویی و اخلاق، ص ۸۴.

۲- (۲) - زناشویی و اخلاق، ص ۱۴۶.

امروز در میان مکاتب، تنها مکتبی که به شکلی کامل بین ازدواج و بُعد انسانی هماهنگی ایجاد کرده و ازدواج را همراه با بعد معنوی آن با توجه به اهداف سه گانه برای انسان ملاحظه می کند، اسلام است. و در واقع به ازدواج کیفیت ارزشی می دهد تا سبب رشد و عظمت انسانی گردد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ما يمنع المؤمن ان يتخذ أهلاً لعل الله يرزقه نسمة تثقل الارض بلا اله الا الله (۱)؛

چه چیز مانع مؤمن است که همسری را برگزیند، باشد که خداوند فرزندی را به او ببخشد که زمین را با شعار «لا اله الا الله» سنگین کند.»

جمله:

«یرزقه نسمة تثقل الارض...» توجه دادن به وجود نسلی صالح است تا به ندای ذاتی وجودش که طالب رشد و کمال انسانی هست، پاسخ دهد و جامعه و مردم را به همان رشد در گستره وابستگی اندیشه و عمل به خدای متعال دعوت کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من تزوج فقد اعطى نصف السعادة؛ و قال: هو اغض للبصر و اعف للفرج و اکف و اشرف (۲)؛

کسی که ازدواج کند نصف سعادت را به دست آورده است. و نیز فرمود: ازدواج بهترین وسیله برای نفی نگاه شهوانی، عفت جنسی، پاکدامنی و شرافت (انسانی) است.»

حدیث فوق، ظهوری روشن دارد در این که ازدواج با توجه به مقام انسانی، وسیله ای عالی و سازنده برای حفظ و نگهداری از آلودگی های جنسی و خلاف عقل و ارزشهای انسانی الهی است.

در قرآن کریم می خوانیم:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۳؛

و از نشانه های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را آفرید تا به وسیله آنان آرام گیرید. و در بینتان دوست (موده) و مهربانی (رحمت) قرار داد. به راستی در این مطلب، آیات و نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند.»

ص: ۱۶۳

۱- (۱) وسائل الشیعه، ابواب مقدمات النکاح و... باب ۱، روایت ۳.

۲- (۲) مستدرک وسائل الشیعه، ابواب مقدمات النکاح، باب ۱، روایت ۲۳.



جمله: «لَتَسِدْنَ كُنُوزَ إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً» بیانگر سکونت و آرامش بخش بودن ازدواج است، بازگشت ضمیر خطاب به مردم (بینکم) و ضمیر غایت (الیها) به زنان، بیانگر این است که زنان، محور سکونت و آرامش هستند و این مرد است که نیازمند به آرام گرفتن در کنار همسرش می باشد. هر چند زن، مودت و رحمت و مهربانی را از جانب مرد پذیرا و خواهان آن است.

این مودت و مهربانی بین زن و مرد، سبب تثبیت و دوام یافتن زندگی زناشویی و ضامن استمرار سکونت از جانب زن می شود.

سکونت، مودت و رحمت به دست آمده در سایه ازدواج، صرفاً جنبه اعتباری و قراردادی ندارد بل لازمه علاقه فطری زن و مرد به یکدیگر است. اگر درباره ارتباط زناشویی پس از ازدواج بیندیشیم متوجه نحوه سکونت زن برای مرد و نوع مودت و رحمت بین آن دو خواهیم شد.

این سکونت غریزی و شهودی نیست و یا سکونتی نیست که آقایی در پرتو خادمش دارد؛ بل حکایت کننده از نوعی احساس و لطافت و درک و شعور است که نه تنها محور آرامش در محیط خانواده بل آرامش بخش شوهر و اعضاء خانواده و عمل به وظیفه مادری است. و با تربیت صحیح فرزندان و سرشار کردن آنان از عواطف مادری، در حقیقت به جامعه در ابعاد مختلف اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، و اخلاقی سکونت و آرامش بخشیده است.

اگر اهداف سه گانه در روند اصل ارزشمندی ازدواج منظور گردد، خداوند چنین ازدواجی را وسیله پاکی و طهارت و خشنودی خود قرار داده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من أحبَّ أن یلقى الله طاهراً مطهراً فلیلقه بزوجه (۱)؛

کسی که دوست دارد - به هنگام مرگ - خدا را در حال پاکی و پاکیزگی ملاقات کند. پس باید با گزیدن همسر به ملاقات خدا رود.»

حال با توجه به این که اصل ازدواج امری فطری است و چگونگی آن، وابسته به کیفیت نگاه ما به ابعاد سه گانه است، به بررسی برخی از مسائل ازدواج می پردازیم.

ص: ۱۶۴

در نگاه احساسی و غریزی تنها به همسر گزینی، برای ازدواج جایگاه مطلوب و مناسبی که بیانگر اهمیت آن باشد؛ وجود ندارد. زیرا لذت جویی شهوانی و غریزی در آمیزش با زن، منحصر به ازدواج نیست. بل راه های بسیاری برای لذت احساس و شهوی مرد و زن وجود دارد.

«چنین دیدگاهی در دنیای معاصر، احیاناً سبب شده که به ازدواج اهمیت ندهند. و چه بسا فحشاء را به جای آن برگزینند چنان که راسل می نویسد «در ژاپن فحشاء به عنوان یک مشی خاص زندگی مورد قبول و احترام است، حتی به درخواست و پیشنهاد والدین اختیار می شود...»<sup>(۱)</sup> و نیز می نویسد: «امروزه تعداد بیشتری از زنان نه به علل اقتصادی بل به پیروی از خواهش و میل خویش مایلند در خارج از دایره زناشویی با مردهایی جز همسران خود مناسبات جنسی برقرار سازند»<sup>(۲)</sup> ولی نام این کار را فحشا نمی گذارند با این که ارضاء میل جنسی خارج از دایره ازدواج و در ارتباط با هر فرد دلخواه، عین فحشاء است.

در نگاه غریزی و احساسی به ازدواج، به بیان راسل، وضع به اینجا می رسد؛ زمانی که زن احساس استقلال اقتصادی در زندگی اش می کند لزومی برای ازدواج نمی بیند؛ گویا تنها علت ازدواج این است که زن پناهگاه اقتصادی داشته باشد و الا تأمین لذت جنسی به صورت آزاد، مختص مسأله زناشویی نیست.

این دیدگاه از نظر عقل و اسلام محکوم است. چنین دیدگاهی علاوه بر ضربه های روانی - که احیاناً در پایان هر عمل ناهنجار پیدا می شود - تحقیر شرف و عظمت و مقام الهی انسان است.

در قلمرو زندگی انسان، هر عمل و اندیشه و نیز ارضاء هر خواسته ای باید برای انسان با توجه به بُعد انسانی معنوی او در نظر گرفته شود. نادیده گرفتن این مهم، کاستی و پستی بشر را در پی دارد که از نظر عقل قبیح و زشت است.

زنی که قبول کرده هر لحظه و ساعتی در معرض نگاه های شهوانی و تماس های نامطلوب باشد، در واقع خود را به هوس زودگذر خویش و دیگران فروخته است. و به این

ص: ۱۶۵

۱- (۱) - زناشویی و اخلاق، ص ۱۴۶.

۲- (۲) - زناشویی و اخلاق، ص ۱۴۴.

وسيله از ديد عقلي و انساني در پائين ترين درجه پستي قرار گرفته است؛ زيرا گوهر گرانبه‌اي انساني خود را قرباني کرده است. و مردی که حاضر شده خارج از دایره ازدواج ارضاء شهوت کند، غیرت و شرف انسانی را به هیچ گرفته است. به همین جهت، چنین مرد و زنی مورد نفرت خدای متعال قرار گرفته و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را از برادران شیطان خوانده است.

خداوند به مرد زن نما و زن مردنما و مردی که از زن (ازدواج) کناره گیرد، لعنت فرستاد و فرشتگان آمین گفتند؛ زیرا این روش (ترک ازدواج) پس از حضرت یحیی علیه السلام منسوخ شد. (۱)

«عکاف، گفت: خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم؛ فرمود: عکاف، زن داری؟ گفتم نه؛ فرمود: در این باره، مشکلی داری؟ گفتم: خیر؛ فرمود: تو که سالم و توانگری - گفتم: آری بحمدالله؛ فرمود: در این صورت تو از برادران شیطانی، یا باید از راهبان مسیحی باشی یا - اگر مسلمانی - مثل همه مسلمانان رفتار کنی. زن گرفتن از سنت های ما است؛ بدترین افراد شما بی زنان (عزب ها) هستند، بدترین مردگان، اموات عزبند...؟ و ای بر تو ای عکاف، زن بگیر، که خطاکاری. گفتم: یا رسول الله، پیش از آن که از جای خود برخیزم، مرا زن بده؛ فرمودند:

«کریمه» دختر کلثوم حمیری را به ازدواج تو در آوردم. (۲)

## ماهیت ازدواج

از دیدگاه حسّی و شهوی به ازدواج نگرستن، جهل و ناآگاهی به حقیقت و ماهیت ازدواج است که هر چند اندک به توضیح آن اشاره می کنیم.

ازدواج در نگاه فطرت ماهیتی انسانی دارد. و همین انسان بودن آن سبب شده است تا در دایره ضوابط و قوانین عقلانی دینی، قرار گیرد. نادیده گرفتن بُعد انسانی و دخالت ندادن آن در امر ازدواج، آثار منفی روحی و اخلاقی و احیاناً جسمانی را به همراه دارد. شاید در علوم تجربی به برخی آثار آن اشاره شده باشد، ولی وحی به طور کامل از آن سخن گفته و برای نفی مفاسد و آثار منفی و مصالح فرد و جامعه به بیان احکام و دستورات تربیتی و اخلاقی ازدواج پرداخته که در قرآن و کتب روایی درج شده و بیانگر اهمیت و شناخت ماهیت ازدواج است؛ که در اینجا به چند نمونه اشاره می کنیم:

ص: ۱۶۶

۱- (۱) مستدرک وسایل الشیعه، ابواب المقدمات النکاح، باب ۲، حدیث ۹.

۲- (۲) ازدواج در اسلام (نوشته آیت الله مشکینی) صص ۲۹-۳۰.

## توجه به خدا، دین و عفت در ازدواج

از حضرت امام صادق علیه السلام است که فرمود: «زمانی که مرد، زن را برای زیبایی یا مالش به همسری خود در آورد، از او بهره (انسانی و معنوی) نگیرد به همان مال و جمال واگذاشته می شود و چنانچه تزویج با او به دلیل دینداریش باشد، خداوند مال و جمال برای او روزی کند.»<sup>(۱)</sup>

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نهی فرمود از ازدواجی که برای غیر خدا و حفظ عفت باشد و از ازدواجی که به منظور خودنمایی و تظاهر باشد نیز، منع کرد.»<sup>(۲)</sup>

## دعا قبل از ازدواج

«امام صادق علیه السلام از ابوبصیر سؤال فرمود: زمانی که فردی از شما ازدواج کند به چه کیفیتی آن را برگزار می کند؟ ابوبصیر در پاسخ گفت: نمی دانم. امام علیه السلام فرمودند: آنگاه که کسی تصمیم بر ازدواج گرفت دو رکعت نماز به جای آورد و خدای عز و جل را حمد و ستایش کند و در دعای خویش بگوید: خدایا تصمیم بر ازدواج گرفته ام، پس برایم همسری مقدر فرما که از حیث اندام و اخلاق نیکوترین و از حیث پاکدامنی در نگهداری محل عمل جنسی از حرام با عفت ترین زنان و بهترین کسی باشد که خودش را و ثروتم را برای من حفظ می کند و از جهت فراخی روزی و خیر و برکت بهترین و بالاترین زنان باشد و از او برایم فرزندی پاک که جانشینی صالح در زندگی و بعد از مرگم باشد مقدر فرما...»<sup>(۳)</sup>

## جلوگیری از برخی ازدواجها

«با زنان مشرک تا ایمان نیاورده اند، ازدواج نکنید... اگر چه (زیبایی، ثروت یا موقعیت او) شما را به شگفتی در آورد. و زنان خود را به ازدواج مردان مشرک مادامی که ایمان نیاورده اند، در نیاورید... اگر چه (مال، موقعیت و زیبایی او) شما را به شگفتی در آورد...»<sup>(۴)</sup>

ص: ۱۶۷

- ۱- (۱) وسایل الشیعه، ابواب مقدمات نکاح، باب ۱۴، حدیث ۱.
- ۲- (۲) مستدرک الوسائل، مقدمات النکاح، باب ۱۳، روایت ۱.
- ۳- (۳) بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۶۳ و وسائل الشیعه مقدمات النکاح باب ۵۳، حدیث ۱.
- ۴- (۴) سوره بقره، آیه ۲۲۱.

«... فَأَنكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ... ۱»؛

پس با زنانی پاک که شایسته شمایند، ازدواج کنید.»

موارد فوق و بسیاری از موارد بیان شده در قرآن و کتاب های روایی و کتب فقهی، بیانگر ماهیت انسانی و معنوی ازدواج است. و بیرون بردن ازدواج از دایره ارزشی آن، ظلم و ستمی بزرگ بر انسان و جامعه بشری است، که قابل بخشش نیست. زیرا باعث آلودگی نسل، تحقیر مقام انسانی، نابودی عفت، حیا، عزت و ارزش های انسانی می شود. و آنان که با نگاه حسی و شهوانی به ازدواج نگریسته و ازدواج را خارج از بُعد انسانی اش ترویج می کنند، چگونه تاوان رخت بر بستن شرف و کرامت از جامعه بشری را خواهند پرداخت؟

با توجه به ماهیت انسانی ازدواج است که قرآن کسانی را که قادر به ارضاء غریزه، و داشتن فرزند و سکونت و آرامش با حفظ کیفیت انسانی و معنوی آن نیستند، دعوت کرده که به عفاف و پاکدامنی روی آورند و بر خدای بزرگ توکل کنند و آلوده به اعمال منافی عفت نشوند: «وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ... ۲»؛

آنان که استطاعت زناشویی ندارند، باید پاکدامنی پیشه کنند تا خدا از فضل و کرم خویش توانگرشان گرداند.»

نکته ای که از جمله «وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ...» استفاده می شود این است که اطفاء شهوت جنسی بیرون از دایره نکاح و ازدواج از دست دادن فضیلت است که به بیان بلند امیر مؤمنان علیه السلام اساس و پایه هر خیر و فضیلتی است، و آن مقام عفت است:

«الْعِفَّةُ رَأْسُ كُلِّ خَيْرٍ» (۱) عفت (بازداشتن خود از آنچه حلال نیست) سر و اساس هر خیری است.

وجود عفت در نفس بهترین عامل صیانت نفس و عالی ترین مانع از غلتیدن در پستی هاست.

«العفاف يصون النفس و ينزّهاها عن الدنيا» (۲)؛

عفت، نفس را از - حرام و گناه - پاس می دارد و آن را از پستی ها پاک می کند.»

باز تأکید می کنیم: مجموع آیات و روایات پیرامون ازدواج، گواه روشن بر نظر ارزشی

ص: ۱۶۸

۱- (۳) شرح غرر، ج ۱، ص ۳۰۶، ص ۱۱۶۸.

۲- (۴) شرح غرر، ج ۲، ص ۱۰۶، ص ۱۹۸۹.

اسلام به ازدواج و اهمّیت و نقش آن در احیاء عفاف و حیاء، به ویژه دین داری و حفظ شرف و عظمت و مقام انسانی در نسل بشر است.

## ازدواج و حفظ مقام انسانی

ازدواج هر چند آرزوی انسان را در بقاء نسل و فرزنددار شدن و نیز اطفاء شهوت، برآورده می کند، لیکن هیچ کدام از موارد یاد شده نباید هدف نهایی ازدواج باشد زیرا خواسته های برشمرده، مشترک بین انسان و حیوان است.

غرض اصلی در ازدواج، بقاء نسل و وجود فرزندان است که از روح قوی انسانی و زمینه های فضیلت برخوردار باشند.

«یگانه عامل ازدواج وجود نسل و تربیت اولاد است. و اما خاموش کردن آتش شهوت و یا شرکت در کارهای حیاتی دیگر چون کسب و جمع مال و تدبیر خوردن و آشامیدن و اثاث منزل و اداره خانه... خارج از غرض طبیعت و آفرینش بوده و اموری مقدّمی و یا فوایدی است که بر آن مترتب می شود.»<sup>(۱)</sup>

برای این که ازدواج در نسل حاضر و نسل های بعدی وسیله ای سالم برای حفظ ارزش های انسانی الهی و سبب پیدایش و زمینه های سالم تکوینی در بُعد جسمانی و روحی باشد؛ باید به شرایط انسانی آن (که عقل و دین بیانگر آن هست) توجه کامل شود.

رعایت مسایل اخلاقی و عمل به احکام و آداب اسلامی در انتخاب همسر از ناحیه مرد و زن و توجه به آداب زناشویی از حیث زمان و مکان و جهات دیگر و مهم شمردن تغذیه حلال و پاک، اثر کاملاً مثبت در زمینه های اخلاقی و تربیتی به صورت تکوینی می گذارد. و مراتب جسمانی و حیوانی نفس انسان را برای پذیرش روح انسانی و استعدادهای معنوی آماده تر می سازد.

هر اندازه پیوند دو همسر از شرایط انسانی و اخلاقی بیشتری برخوردار باشد و ارتباط آنان در جهت تولید مثل داشتن فرزند، همراه با رعایت آداب و حسن خلق و همسو با شأن آدمی باشد، فرزند برای پذیرش صفات برجسته اخلاقی و گرایش های معنوی و شکوفایی

ص: ۱۶۹

فطرت آماده تر است.

آنگاه که به برکت ازدواج سالم و با توجه به تمام جزئیات اسلامی آن - در دایره دین و عقل - خداوند فرزندی را به پدر و مادر صالح ببخشد، وظیفه پدر و مادر در مواظبت از کودک در ابعاد مختلف جسمی، روحی و تربیتی شروع می شود. تا زمانی که این گل به ثمر بنشیند و فطرت های پاک و فضیلت پذیری او ظهور فعلی یابد.

به هر حال، ازدواج آنگاه که به عنوان امری فطری، سیر طبیعی خود را طی کند، به هدف پدید آمدن فرزند صالح و حفظ مقام انسانی در نسل حاضر و آینده دست یافته است و گرنه ازدواج سیر فطری خود را نپیموده است.

علاّمه بزرگوار طباطبایی (ره) در این باره، چه زیبا فرمود:

«آزادی و بی قیدی زن و شوهر و جمع شدن هر یک از آنان با بیگانه، هر کجا و هر وقت که بخواهد... همان گونه که هم اکنون برای ملت های متمدن یک عادت جاری شده است - و زنا خصوصاً زناى محصنه که سخت در بین آنان شایع شده و نیز تثبیت هر گونه ازدواج، تحریم قانونی و جدایی طرفین و رها نمودن شوهر و اتخاذ همسر دیگر... و همچنین نادیده گرفتن مسأله فرزندداری، وظیفه تربیت فرزند و پی ریزی نکاح بر اساس اشتراک در زندگانی خانوادگی - آن گونه که امروز در بین ملت های به اصطلاح، پیشرفته جهان متداول است - و از خود دور کردن فرزندان و فرستادن آنان به مؤسسات عمومی (چون شیرخوار گاه ها و کودکستان ها) اینها همه بر خلاف سنت فطرت است. و اصولاً، انسان از نظر خلقت به نحوی سرشته شده که این روش های تازه و نو که اساس معنویت الهی انسان را بر باد می دهد با فطرتش سازگار نیست؛

البته حیواناتی که در تولد و پرورش یافتن، به بیش از بارداری مادر، شیردادن و پرورش در پرتو همراه بودن مادر، احتیاجی ندارند، به طور طبیعی ضرورتی هم به ازدواج و مراقبتهای ویژه ندارند. در نتیجه، این نوع حیوان ها به مقداری که با حفظ نسل - که از اهداف طبیعت است - منافاتی نداشته باشد. در اعمال جنسی آزادند.»<sup>(۱)</sup>

ص: ۱۷۰

ازدواجهایی که همراه با آداب معنوی و رعایت فضایل اخلاقی و خواسته های فطری نیست و صرفاً برای اغراض حیوانی صورت می گیرد، به غرض عالی ازدواج که دست یابی به نسل پاک است نمی رسد.

بنابراین، نسل پاک را باید در دایره ازدواج با رعایت احکام شرعی، آداب معنوی و مسائل اخلاقی انتظار داشته باشیم. و مرد و زن در تمام مراحل زندگی باید توجه به غرض اصلی ازدواج (وجود ذریه طیب) داشته باشند.

به بیان قرآن مجید: حضرت زکریا علیه السلام در هنگام طلب فرزند، به خدای متعال عرض می کند:

«... رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ۱؛

پروردگارا، از جانب خودت به من فرزندی پاک عطا فرما...»

فرشتگان او را به وجود حضرت یحیی علیه السلام که تصدیق کننده کلمه خدا بود، بشارت دادند. (۱)

امام سجاد علیه السلام به برخی از اصحابشان این دُعا را به هنگام طلب فرزند آموختند:

«رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ وَاجْعَلْ لِي وَلِيًّا مِنْ لَدُنْكَ يَرِثُنِي فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ وَفَاتِي وَاجْعَلْ خَلْقًا سَوِيًّا وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ نَصِيبًا، اللَّهُمَّ أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ سَبْعِينَ مَرَّةً...» (۲)

جمله:

«و اجعله خلقا سويا و لا تجعل للشيطان فيه نصيباً» گواه بارزی است برای این که باید در ازدواج طالب فرزندی باشیم که در مراتب حیوانی و جسمانی، سالم باشد و نیز از جهت معنوی، زمینه ای برای نفوذ و سوسه های شیطانی در او وجود نداشته باشد. به بیان بلند رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم چه چیز مانع مؤمن است که همسری را برگزیند، باشد که خداوند فرزندی را به او ببخشد که زمین را با شعار «لا اله الا الله» سنگین کند. (۳)

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«میراث الله عزّ و جلّ من عبده المؤمن ولد يعبد من بعده» (۴)؛

میراث خدای عزوجل از بنده مؤمنش فرزندی است که بعد از او خدا را پرستش کند.»

ص: ۱۷۱

۱- (۲) سوره آل عمران، آیات ۳۸-۳۹.

۲- (۳) بحار، ج ۱۰۴، ص ۸۴، روایت ۴۵، طبع ایران.

۳- (۴) وسائل الشیعه، ابواب مقدمات النکاح و... باب ۱، روایت ۳.



۴- (۵) بحار، ج ۱۰۴، ص ۱۰۱، روایت ۸۵ طبع ایران.

چقدر به جاست که جوانان قبل از تشکیل خانواده، به آداب صحیح ازدواج و ابعاد مختلف آن آشنا شوند و معرفت واقعی نسبت به غرض اصلی آن پیدا کنند، شکی نیست که همین شناخت، بسیاری از مشکلات در ارتباط با زناشویی را حل خواهد کرد.

## ازدواج و ارضاء جنسی

نگاه انسانی به ازدواج و توجه به غرض اصلی آن مغایرتی با اطفاء شهوت جنسی ندارد.

زن و شوهر به طور طبیعی، خواهان ارضاء غریزه جنسی هستند؛ بنابراین، حق طبیعی آنان است که از یکدیگر لذت جنسی ببرند. به همین جهت، ممنوعیت در لذات شهوانی بین زن و شوهر وجود ندارد؛ مگر آنجا که سبب ضرر و فساد جسمی و روحی و آبرویی شود و یا ارتباط بین آنان شرعاً حرام و دون شأن معنوی انسان باشد.

حکم اولی شرع مقدّس، آزادی هر نوع بهره‌وری جنسی متقابل زن و شوهر از یکدیگر است. تنها آنچه این حکم اولی را مهار و محصور می‌کند، این قاعده است که اسلام راضی به ضرر، خسران و زیان دینی و بدنی و آبرویی و روحی نیست. زیرا عزّت، شرف، انسائیت و آبرو حتی بعد جسمانی او، نباید قربانی لذات جنسی شود، و اسلام به آن راضی نیست.

«زنی به محضر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حق شوهر بر زن چیست؟ حضرت فرمود:... نباید روزه بگیرد (یعنی مستحبی) جز به اذن شوهرش و نباید از خانه اش بیرون رود مگر به اذن و اجازه شوهرش و بر زن است که خود را با بهترین بوی خوش برای شوهرش معطر کند و نیکوترین لباس را برای او بپوشد و به زیباترین وجه خود را برای شوهری بیاراید و هر صبح و شام خود را بر شوهرش عرضه نماید و بیش از اینها است حق شوهر بر زن.»<sup>(۱)</sup>

«اسحاق بن عمار گفت: از امام صادق علیه السلام راجع به مردی سؤال کردم که با همسرش در حال سفر است، و با این که آبی برای غسل نیست آیا با زنش همبستر شود؟ حضرت در پاسخ فرمودند: دوست ندارم که این عمل را مرتکب شود، مگر این که بر خودش بترسد که به حرام بیفتد اسحاق گفت: از این عمل، لذت جنسی را طلب می‌کند یا بدان جهت است که میل شدید شهوی به زن پیدا کرده است. حضرت فرمود: میل شهوی شدید او به زن،

ص: ۱۷۲

ضرورت را برای او پیش آورده است. گفتم: از این میل شهوی شدید لذت را طلب می کند؛ فرمودند: - این لذت و تمتع از همسرش - بر او حلال است.

گفتم: روایت می کنند که اباذر این مطالب را از نبی گرامی صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد، آن بزرگوار فرمودند: از همسر لذت شهوانی ببر، پاداش بگیر.

ابوذر با تعجب سؤال کرد که این عمل دارای پاداش است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ فرمودند: همان گونه که اگر به لذت و تمتع حرام روی آوری از آن وزر و وبال می بری، همچنین زمانی که به حلال روی آوری، پاداش می گیری پس امام صادق علیه السلام پس از شنیدن مطب اسحاق بن عمار، فرمود: آیا نمی نگری زمانی که (شهوت شدید جنسی به او روی آورد) اگر بر نفسش بترسد (که به حرام افتد) پس روی به حلال آورد (و خود را از حرام دور نگهدارد) پاداش خیر به او داده می شود؟(۱)

این روایت، آشکارا دلالت بر جواز تمتع شهوانی از همسر دارد، هر چند شخص آبی برای غسل، نداشته باشد و بخواهد به جای غسل، تیمم بگیرد. گرچه صورتی را که فرد خوفی بر نفس از به حرام افتادن ندارد و ضرورتی نمی بیند، امام علیه السلام از آن به:

«ما أحبُّ ان يفعل» تعبیر می کند که بر کراهت حمل می شود. و این هم کراهتی نیست که احیاناً خشم و عدم رضایت خدا را در پی داشته باشد، بل معنایش این است که اگر ضرورتی ندارد، مرتکب نشود تا مجبور به تیمم نگردد و نماز و عبادتش را به وضو به جا آورد. لیکن در صورت ضرورت چنین کراهتی هم وجود ندارد. هر چند به جهت نبودن آب مجبور به تیمم برای اقامه نماز شود.

در روایت اگر چه تعبیر رجل دارد که شامل مرد می شود ولیکن حکم شرعی اختصاص به مرد ندارد، بل شامل هر مکلف از مرد و زن می شود.

«روز جمعه ای بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مردی از اصحابشان سؤال کردند؟ آیا امروز را روزه گرفته ای؟ گفت: خیر؛ سؤال کردند: آیا چیزی به عنوان صدقه داده ای؟ عرض کرد؟ نه، به او فرمودند: برخیز به نزد همسرت برو که آمیزش با وی، از جانب تو صدقه ای بر همسر توست.»(۲)

ص: ۱۷۳

۱- (۱) وسائل الشیعه، ابواب مقدمات، نکاح، باب ۵۰، روایت ۱.

۲- (۲) وسائل الشیعه، ابواب مقدمات النکاح باب ۴۹، روایت ۴.

کام جویی جنسی باید از دو جانب زن و شوهر، (هر دو) باشد؛ به همین جهت، اگر زن در ابتداء میل نداشته باشد، باید او را با ملاحظه بر این کار راغب کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سه چیز از بی وفایی و بی مهری است... این که مرد با زنش آمیزش کند قبل از آن که با او بازی و شوخی کند. (۱)

آن حضرت، «ملاحظه و بازی با زن را کار حق شمرده نه باطل و از جمله کارهای خیری دانسته است که فرشتگان به آن راضی هستند و در آنجا حاضر می شوند». (۲)

## ازدواج موقت و ارضاء جنسی

انسان تشنه شهوت، تنها با آرزو قادر به خویشتن داری و ماندن در دایره عقل و دین نیست. مگر عزت، شرف، انسانیت، شخصیت و ایمان به آخرت و بهشت و دوزخ او را از فساد و شقاوت نگهدارد.

در میان انسانها، چند نفر به این درجه و مقام می رسند؟ همان گونه که در میان مردم نفراتی خاص می توانند گرسنه بمانند و از راه های غیر قانونی اقدامی نکنند به خصوص اگر نگاهشان به غذاهای رنگارنگ و لذیذ باز شود؛ و بزاقها به ترشح بیشتر پردازند.

بنابراین، برای این افراد گرسنه که امکانات لازم را برای رفع گرسنگی ندارند و امکان آن هست که به جهت ضعف ایمانی دست به خلاف کاری «نعوذ بالله» بزنند، باید راهی جست. اداره سازمان تأمین اجتماعی، کمیته های امداد، و مراکز خیریه و... برای حل این معضل به وجود آمده اند.

برای شخصی که تشنه و گرسنه اطفاء شهوت جنسی است، و در آمد لازم و یا کافی را به مقتضای زمانش برای تشکیل خانواده و گرفتن زن دائم ندارد، چه برنامه ای وجود دارد؟ و یا برای خانمی که به عللی موفق به ازدواج نشده و یا در ایام جوانی شوهرش را از دست داده است و زمینه برای ازدواج دائم او آماده نیست چه طرحی وجود دارد؟ یا باید این مردان و زنان را که شمار آنان، بسیار است، به حال خودشان رها کنیم، و شاهد بی بندباری و اعمال منافی عفت در پنهان و آشکار باشیم و در مقابل آلودگی شهوانی کوچه، بازار، مجامع عمومی، محیطهای اداری و آموزشی و... بی تفاوت بگذریم؛ یا با ارائه طرحی، زمینه مساعد

ص: ۱۷۴

۱- (۱) وسائل الشیعه، ابواب مقدمات النکاح، باب ۵۷، روایت ۳.

۲- (۲) وسائل الشیعه، ابواب مقدمات النکاح، باب ۵۷، روایت ۱ و ۲.

ارضاء غریزه جنسی آنان، فراهم گردد، تا تشنگان در این وادی - از زن و مرد - به سیرابی نسبی برسند. و در پرتو آن طرح، عفت و مقام انسانی حفظ شود.

شکی نیست که راه اول و رها گذاشتن افراد با آیه: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى ۱

تنافی دارد. وجدان های پاک به ویژه دین نمی تواند از کنار این مشکل اساسی، بی تفاوت بگذرد.

اشخاصی که غریزه جنسی، آنان را بستوه آورده و اندیشه و مسایل زندگی آنان را متوجه خویش ساخته است، خواه مرد یا زن، جز به اطفاء شهوت نمی اندیشند و چنانچه راه مشروع، جلوی او گذارده نشود، یا به بیماری جسمانی و روحی دچار خواهد گشت و یا با اقدامی ناشایست، بر مقام انسانی خویش ضربه ای وارد خواهد ساخت.

تنها راه مشروع و مورد پسند شرع و عقل، ازدواج موقت است؛ که در پرتو آن، زن و مرد با توجه به ضوابط شرعی، پیمان ازدواج موقت ببندند، و با بهره مندی شهوانی و لذت جنسی مشروع از یکدیگر، پس از پایان یافتن زمان عقد، جدا شوند.

از آنجا که در ازدواج موقت، بیشتر اطفاء شهوت مطرح است تا بقاء نسل و سکونت مرد در پناه زن، اسلام به تمتع بردن از زنان اهل کتاب به نحو ازدواج موقت اجازه داده است.

حتی با زنی که معروف به فجور است، تمتع شهوانی به نحو ازدواج موقت به شرط رعایت ضوابط و احکام شرعی، جایز است. البته بهتر و رعایت استحباب در این است که با زن پاکدامن، و با ایمان پیوند زناشویی موقت را ببندند.

در روایات بسیاری که وقتی از حلال بودن ازدواج موقت (متعّه) از ائمه اطهار علیهم السلام سؤال می شود، به قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم استدلال می کنند. (۱)

امام باقر علیه السلام در پاسخ ابو بصیر و امام صادق علیه السلام در پاسخ ابوحنیفه به قسمتی از آیه ۲۴ سوره نساء استدلال فرمودند:

«... فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً... ۳؛

زنانی را که به ازدواج (موقت و زماندار) در می آورید، مهر آنان را به عنوان یک واجب باید پردازید...»

ص: ۱۷۵

عبدالله عمر (عمیر) لیبی به محضر امام باقر علیه السلام آمد، و عرض کرد: درباره متعه نساء (ازدواج زماندار) چه می فرمائید؟ آن حضرت علیه السلام فرمودند:

«أحلها الله في كتابه و على سنة نبيه، فهي حلال إلى يوم القيامة...» (۱)؛

خداوند آن را در کتاب خود و بر پایه سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم حلال فرموده است؛ و بدین سان، تا روز قیامت حلال است.»

چنانچه زن و مردی که ازدواج زماندار را پذیرفته اند، می توانند دارای فرزند باشند و فرزند آنان از تمام حقوقی برخوردارند که فرزندان در ازدواج دائم دارا هستند.

در این مجال کوتاه، قادر به توسعه بحث نیستیم، تنها به این مطلب اکتفاء می کنیم، که:

اگر ازدواج زماندار با توجه به ضوابط شرعی آن از حیث احکام و اخلاق در اجتماع پیاده شود، به بیان مولی امیرالمؤمنین علیه السلام «جز افراد شقی کسی مبتلا به زنا و عمل منافی عفت نمی شود.» (۲)

## دنیای جدید و ازدواج

در خاتمه، این سؤال را مطرح می کنیم که دنیای رشد یافته در بُعد علم و صنعت چه راهی را برای ارضاء غریزه جنسی پیشنهاد می کند؟ آیا در این راه پیشنهادی برای حفظ حیثیت انسانی و عزت معنوی انسان فکری شده است؟

پرداختن به نظریات در این مقال مشکل است، امّا آنچه در دنیای موجود، واقعیت عملی دارد، وجود فحشاء و آزادی ارضاء شهوانی از هر راه ممکن است.

البته در برخی از جوامع، به صورت باز و در بعضی دیگر، به صورت محدود و بسته، است و نمود ظاهری ندارد.

برای دنیای جدید، محرم و نامحرم و عفت و غیرت ناموسی، معنا و مفهومی ندارد. و آنان که این مسائل را محترم می شمارند، به گمان شیفتگان تمدن صنعتی، بسته فکر می کنند و آزاداندیش نیستند. اینان بی بندباری را صحیح می شمرند، و آن را خلاف آبرو و حیثیت انسانی زن و مرد نمی دانند. امّا موقعی که ازدواج (زماندار) با توجه به احکام خاص

ص: ۱۷۶

۱- (۱) وسائل الشیعه، ابواب المتعه، باب ۱، روایت ۴.

۲- (۲) وسائل الشیعه، ابواب المتعه، باب ۱، روایت ۲.

فقهی و اخلاقی آن مطرح می شود، آن را خلاف شأن زن می دانند. مزد فاحشه گری را مشروع می شمارند و اما مهر در ازدواج زماندار را نوعی اجاره زن تلقی می کنند. خودفروشی را آزادمنشی دانسته و اما در دایره عفاف و رابطه صحیح زناشویی حرکت کردن را انحرافی می شمارند.

با برنامه خاص تبلیغاتی، می توان بهترین قانون و حکم را با برچسب ها و سخنان نامربوط و تنفر برانگیز، زشت جلوه داده و زشت ترین عمل را در کلمات زیبا به عنوان بهترین قانون در میان مردم جا انداخت. در اینجا تنها انسانهای دور اندیشند که به واقعیت مطلب پی می برند و گول اصطلاح ها و تبلیغات فریبنده را نمی خورند. اما افراد سبک سر به خصوص آنانی که در پی خواسته های خلاف عقل و دیانت هستند، بدون تأمل، تسلیم می شوند.

با همین برنامه خاص، دنیای غرب به نام آزادی، عمل خلاف عفت را در حضور مردم جایز شمرده و رقص زن و مرد را در مجالس عمومی، مجالس عیاشی و کنار دریا، به نام آزادی ترویج کرده و با ترفندهای خاص، این روش، در کشورهای به اصطلاح در حال توسعه نیز، جا افتاد و سخن از محرم و نامحرم، عفت و ازدواج (زماندار) را سخن از اسارت زن و تزییع حقوق او دانست.

آیا دنیای رشد یافته در علم و صنعت، راه حلی برای پایان یافتن فساد شهوانی و اخلاقی ارائه داده است؟ خوب ملاحظه کنید، عمل و آمار در دنیا چه می گویند؟









آنچه گذشت، اشاره ای بود هرچند اجمالی از برخی فطرت‌های انسان و رابطه اخلاقی با آنها. غرض اصلی و نهایی اینست که انسان چگونه در شعاع اندیشه و عمل خویش استعدادهایش را در جهتی مطلوب به ظهور فعلی برساند تا به کمال انسانی نایل شده و به سعادت جاوید و ابدی دست یابد.

در این قسمت به مسأله سعادت - که نتیجه مباحث گذشته محسوب می شود - اشاره کرده و از خدای بزرگ توفیق رسیدن به آن را امید داریم.

### سعادت چیست؟

سعد در لغت به معنای یمن (میمنت و خجستگی) و مبارکی؛ و سعادت به معنای نیکبختی و خوشبختی است؛ و در مقابل شقاوت (بدبختی) قرار دارد. (۱)

در قرآن مجید و روایات اسلامی اغلب سعادت در کنار شقاوت ذکر شده و این، بیانگر آنست که این دو در جهتی خلاف یکدیگر قرار دارند.

علاوه طباطبایی می فرماید:

«بین سعادت و شقاوت تقابل است؛ پس، سعادت هر موجودی در نایل شدن او به چیزی است که برایش خیر است، و خیر آنست که سبب کمال

ص: ۱۸۱

انسان شده و از آن لذت ببرد... و شقاوت، محروم بودن از خیر است (۱)».

سعادت، امری معنوی بوده و قبل از رسیدن به آن، نمی توان درک کاملی از مصداق آن داشت. البته با توجه به روایات می توان یک فهم حصولی نسبت به آن پیدا کرد و تا حدی توجیه شد. و این توجیه و آگاهی برای ایجاد زمینه سعادت و دوری از شقاوت کافی است.

از علی علیه السلام است که فرمود:

«لَا يَسْعُدُ إِمْرُءٌ إِلَّا بِطَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَلَا يَشْقَى إِمْرُءٌ إِلَّا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ؛

انسان جز به اطاعت از خدای سبحان به سعادت نمی رسد، و جز به معصیت خدا شقی نمی گردد.»

روایت فوق بیانگر معنای سعادت از دیدگاه اسلام است. آنچه از بیان امیرالمؤمنین علیه السلام و تعریف علامه طباطبایی از سعادت و شقاوت استفاده می شود. اینست که:

۱ - انسان با اطاعت از خدا، زمینه کمال انسانی و رشد معنوی را به وجود می آورد.

۲ - کمال انسانی و رشد معنوی در رسیدن به قرب خدای متعال است.

۳ - قرب الهی در گرو ایمان انسان است؛ هر قدر ایمان نیکوتر باشد، انسان به خدا نزدیکتر می شود.

چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«أَقْرَبُ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَحْسَنُهُمْ إِيمَانًا (۲)؛

نزدیکترین مردم به خدای سبحان نیکوترین آنها از حیث ایمان است.»

نتیجه این که سعادت انسان از دیدگاه اسلام، عبارت است از نایل شدن انسان به مقام قرب و رشد ایمانی و معنوی، پس، آنچه برای وجود انسان خیر است، کمال وجودی می باشد که همان نایل به مقام قرب و شهود است.

سعادت به معنای فوق، اخص از خیر، زیبایی، لذت، عشق و محبت است. زیبایی و خیر و لذت و عشق و محبت سعادت است که در جهت الله و در اطاعت خدا در آیند؛ به گونه ای که

ص: ۱۸۲

---

۱- (۱) «السعادة و الشقاوة متقابلان، فسعادة كل شيء أن ينال ما لوجوده من الخير الذي يكمل بسببه و يلتذبه فهي في الإنسان... و شقاوته»؛ الميزان، ج ۱۱، ص ۱۸، ۱۷ چاپ اسلامیة (بازار سلطانی).



مقدمه قرب قرار گیرند.

بنابراین، سعادت را در فرهنگ دین، می توان مترادف با قرب خدا و رشد وجود گرفت و چنین بیان داشت که سعادت انسان و رشد وجودی او در گرو اطاعت از خدای متعال است.

### سعادت در دنیای علم و صنعت

در دنیای پر غوغا و پر تحرک علم و صنعت، کلمه سعادت معنا و مفهومی پیدا کرده، غیر از آنچه در مذهب مطرح است، برای ما مهم نیست که دانشمندان غرب یا شرق در کتابهایشان راجع به سعادت بشر چه گفته اند. آنچه گفته اند، یا با بیان مذهب مطابقت دارد و یا مخالف با دید مذهب است؛ هر کدام باشد، نتیجه و اثری ندارد. آنچه مورد نظر و توجه ماست، نظر و عمل دنیای مادی گراست که برداشت آنها از سعادت عملاً خلاف مفهوم مذهبی آن می باشد. و این، سبب تأسف و تأثر هر صاحب عقلی است.

آنچه درباره حیات انسان جدید می شنویم و می بینیم و در ذهن و دستگاه عقلانی تجزیه و تحلیل می کنیم اینست که انسان قرن حاضر، سعادت را در رسیدن به دنیای پر از تجملات مادی و شهوی می بیند و خوشبخت در نظر وی کسی است که بهره بیشتری از مادیت برده باشد.

اصل آزادی مطلق در کسب ثروت و قدرت، اصل آزادی شهوت، اصل رفاه طلبی و...

حکایت از این دارد که فرهنگ دنیای علم و صنعت، سعادت را در گرایشهای مادی و شهوی دانسته و با قاطعیت و تمام امکانات به ترویج آن پرداخته است.

این اصول و این برداشت از مفهوم سعادت، درست در جهتی مخالف با بیان آن انسان کامل، آن مرد بزرگ و الهی، مولی الموحدين، امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود:

سعادت در اطاعت از خالق متعال - که کمال مطلق و وجود مطلق است - می باشد.

برداشت جدید از سعادت در قرن به اصطلاح علم و صنعت، ناشی از کیفیت ادراک انسان غربی در رابطه با هستی و خودش و حیات است. اگر با دقت بنگریم، انسان غربی توجهی به اصل هستی و چگونه بودن و چیستی آن ندارد. فقط به آنچه محسوس و در معرض دیدش قرار گرفته و می تواند منافع مادی او را تأمین کند، تمایل پیدا کرده و تلاش می کند آن را به دست آورد؛ اگرچه انسانیت انسان را زایل کند. به بیان علامه طباطبایی - رضوان الله علیه -:

«... و گویا مرادشان از سعادت اجتماعی اینست که از حیث عدّه و قدرت برتری پیدا کنند و در استفاده از منابع مادی موفق باشند و اسلام این را سعادت نمی داند... بل سعادت در اسلام عبارت است از سعادت روح و بدن. یعنی، بهره گیری انسان از نعمتهای مادی و آرایش به فضایل اخلاقی و معارف حقّه الهی، که این ضامن سعادت انسان در زندگی دنیا و آخرت است. و فرو رفتن در لذتهای مادی و سستی در کسب سعادت روحی و معنوی نزد اسلام چیزی جز شقاوت نیست (۱)».

با نهایت تأسف باید بگوییم: ما امروز کم و بیش شاهد گرایشهای غربی در جامعه اسلامی خودمان هستیم، گرایشی که سعادت را در بهره های دنیوی و خواسته های نفسانی خلاصه می کند با داشتن چنین بینشی با جمهوری اسلامی - که تلاشش حاکمیت اصل معنویت بر مادیّت و به وجود آوردن حیات انسانی و استفاده از طبیعت و ماده در پرتو پرستش الله است - به مخالفت برخاسته، نه تنها در جهت رفع نقایص و کمبودها و رشد فرهنگ قدمی بر نمی دارند، بل می کوشند تا بر کمبودها بیفزایند و مردم را در جهل نگاه دارند. این فرو رفتگان در شهوات و گمراهی، اندکی بیندیشند و به بیان بلند مولی الموحدین امیرالمؤمنین علیه السلام توجه داشته باشند که فرمود:

«أشْعَدُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ لَذَّةَ فَائِيهِ لِلذَّهِ بَاقِيَهُ (۲)؛

با سعادت ترین مردم، کسی است که لذت فانی را به خاطر لذت جهان آخرت ترک بگوید.»

و نیز فرمود:

«مِنْ كَمَالِ السَّعَادَةِ السَّعْيُ فِي صِلَاحِ الْجُمْهُورِ (۳)؛

از کمال سعادت، تلاش در اصلاح امور جامعه و مردم است.»

«أشْعَدُ النَّاسِ الْعَاقِلُ... (۴)؛

سعادت مندترین مردم، انسان عاقل است.»

ص: ۱۸۴

---

۱- (۱) المیزان، ج ۴، ص ۱۱۱، چاپ اسلامیة (بازار سلطانی).

۲- (۲) شرح غرر، ص ۴۴۱، ش ۳۲۱۸.

۳- (۳) شرح غرر، ج ۶، ص ۳۰، ش ۹۳۶۱.

۴- (۴) شرح غرر، ج ۲، ص ۳۷۹، ش ۲۸۹۳.

«أَسْعَدُ النَّاسِ الْعَاقِلُ الْمُؤْمِنُ...» (۱)؛

فرد عاقل و مؤمن، سعادتمندترین مردم است.»

«مِنَ السَّعَادَةِ التَّوْفِيقُ لِصَالِحِ الْأَعْمَالِ (۲)؛

از سعادت، توفیق داشتن برای انجام عمل شایسته می باشد.»

## سعادت و فطرت

آیا سعادت لازمهٔ ساختمان وجودی انسان است؟ یا این که انسان پس از رسیدن به رشد عقلی با تجزیه و تحلیل در قوا و استعدادهای نفس متوجه می شود که خواهان سعادت است؟

معنای عقلی بودن سعادت اینست که انسان به طور بدیهی نمی یابد که طالب سعادت است، بلکه بر اساس تحلیلهای عقلی، آن را پذیرفته و سپس متوجه می گردد که خواهان سعادت است و اگر قوهٔ عاقله او رشد نکند و به درک این مطلب نایل نشود، هرگز موفق نخواهد شد. و هرگز طالب سعادت نخواهد بود.

اما فطری بودن سعادت به این معناست که طلب سعادت امری بدیهی و روشن برای نفس بوده و انسان از ابتدا طالب آن است و آن را در عمل و اندیشه اش می جوید و در رسیدن به آن احتیاجی به فکر و تدبیر ندارد.

اگر بگوئیم: تا زمانی که مصداق سعادت را به خوبی درک نکنیم خواهان آن نمی شویم و پس از درک مصداق است که در وصول به آن تلاش می کنیم، این جاست که عقلی بودن سعادت، مطلبی صحیح و درست است. نکته آن است که درک سعادت به این معنا که هر انسانی به دنبال چیزی است که برای وجودش خیر باشد، یک امر فطری و بدیهی است و انسان از بدو تولد تا هنگام مرگ به نحو شدت و ضعف، این درک را دارد چنانکه مفهوم شقاوت را نیز، که محروم ماندن از خیر است، درک می کند. شناخت این مفهوم محتاج به تحلیل عقل و رشد عقلانی نیست. لذا هیچ کس در اصل این مفهوم، اختلاف ندارد.

اختلاف در مصداق سعادت و عوامل رسیدن به سعادت است. آنان که فکر می کنند.

مفهوم سعادت برای انسان مشخص نیست، در واقع مصداق را به جای مفهوم گرفته اند.

ص: ۱۸۵

۱- (۱) شرح غرر، ج ۲، ص ۳۹۷، ش ۲۹۹۰.

۲- (۲) شرح غرر، ج ۶، ص ۱۹، ش ۹۲۹۶.



روایاتی که در این باب وارد شده بیشتر به بیان راه سعادت و کیفیت رسیدن به آن، و نیز به بیان این که مصداق سعادت چیست پرداخته است. و بسیاری از انسانها به لحاظ نرسیدن به رشد عقلی و عدم درک مصالح و مفاسد و یا با بیگانگی از دین از شناخت آن عاجزند.

روایاتی در این زمینه از علی علیه السلام است که فرمود:

«سَعَادَةُ الرَّجُلِ فِي إِخْرَازِ دِينِهِ وَ الْعَمَلِ لِآخِرَتِهِ (۱)؛

سعادت مرد در علم و آگاهی کامل از دینش و عمل برای آخرت است.»

«دَوَامُ الْعِبَادَةِ بُرْهَانُ الظَّفَرِ بِالسَّعَادَةِ (۲)؛

دلیل ظفر یافتن و رسیدن به سعادت، دوام در عبادت (حق) است.»

«أَسْبَعُدُ النَّاسِ مَنْ عَرَفَ فَضْلَنَا وَ تَقَرَّبَ إِلَى اللَّهِ بِنَا وَ أَخْلَصَ حُبَّنَا وَ عَمِلَ بِمَا إِلَيْهِ نَدْبْنَا وَ انْتَهَى عَمَّا عَنْهُ نَهِينَا فَذَاكَ مِنَّا وَ هُوَ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ مَعَنَا... (۳)؛

سعادت‌مندترین مردم کسی است که، مقام و فضل ما را بشناسد و به وسیله ما به خدا تقرب جوید و در دوستی ما اخلاص داشته باشد و به آنچه ما خواهانیم عمل کند و از آنچه ما نهی و منع کرده ایم باز ایستد پس چنین کسی از ما است و او در خانه اقامت و همیشگی یعنی بهشت با ما است.»

اسلام، به لحاظ مرتبه عالی وجودی انسان و این که انسان باید در رشد مرتبه عالی وجودی اش گام بردارد، مصداق سعادت را - که برای وجود خیر است - نزدیکی به خدا قرار داده است. چنانکه در بخش اول اخلاق اسلامی در بحث از کمال نهایی بیان شد.

با توجه به آنچه بیان شد نتیجه می گیریم که سعادت، فطری است و برای درک آن محتاج به تحلیلهای عقلی نیستیم.

## راه سعادت

گفته شد که سعادت انسان، نایل شدن او به واقعیتی است که برای وجودش خیر باشد و این امری فطری و بدیهی است، از دیدگاه اسلام، آن واقعیت عبارت از قرب الهی و کمال نهایی است که در وصول به آن می باشد. راه رسیدن به سعادت (قرب خدا) کدام است؟ برای

ص: ۱۸۶

۱- (۱) شرح غرر، ج ۴، ص ۱۴۴، ش ۵۶۲۴.

۲- (۲) شرح غرر، ج ۴، ص ۲۲، ش ۵۱۴۷.



یافتن راه سعادت به بیان چند نکته اشاره می کنیم:

۱ - سعادت، امری معنوی است که نفس در مرتبه عالی اش (روح الهی) آن را می طلبد و راه وصول به حقیقت معنوی باید معنوی باشد.

۲ - فطری بودن سعادت اقتضا می کند که طریق رسیدن به آن، فطری باشد. به عبارت دیگر، هر غایت و هدفی دارای راه خاص و مشخصی است که ایصال به مطلوب از غیر آن راه ممکن نیست. لذا هدف خاص، سنخیت با راه خاص دارد.

سعادت (قرب به خدا) که غایت حرکت انسان و امری فطری می باشد، دارای راه معینی بوده که آن هم فطری است. بنابراین، راه وصول به سعادت را باید در خودمان جستجو کنیم.

۳ - در عالم طبیعت، رشد و رسیدن به کمال انسانی توسط حرکت معنوی صورت می گیرد. رسیدن به کمال مادی، حرکت مادی لازم دارد. مانند حرکت یک هسته تا آن جا که درختی تنومند شده و با حرکت کیفی و کمی به ثمر می نشیند.

ولی رسیدن به کمال معنوی توسط حرکت معنوی انجام می گیرد؛ خواه شرایط مادی و حرکت‌های مادی به عنوان معد موجود باشند - که اغلب چنین است - و خواه نباشند. پس، اولاً: انسان در وصول به قرب الهی محتاج به حرکت است. ثانیاً: به لحاظ معنوی بودن هدف، باید حرکتی معنوی داشته باشد، هر چند که بدن مادی و عوامل خارجی و مادی در به وجود آمدن این حرکت و دوام و شدت آن، به عنوان ابزار بکار گرفته می شوند.

۴ - حرکت معنوی انسان در رسیدن به سعادت، حرکت ادراکی و علمی و نیز حرکتی ارادی است. لذا رشد ادراکی انسان در بعد نظری و علمی در صورتی که توأم با ایمان باشد، رساننده انسان به مقصود (قرب الهی) است.

با توجه به نکات مزبور، راه سعادت، راهی فطری، معنوی، علمی و ارادی است. بنابراین، انسان برای رسیدن به سعادت و خیر انسانی راهی جز عبودیت و بندگی خدای متعال ندارد.

البته به لحاظ ارادی بودن حرکت، انسان مختار است که راه عبودیت را برگزیند و سعادت‌مند شود و یا کنار بزند و به مقام سعادت نرسد.

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» ؛

براستی ما راه سعادت و هدایت را به انسان نشان دادیم یا (به حسن اختیار) شکرگزار (ما) می باشد و یا (به سوء اختیار) ناسپاسی می کند.»

در نکته چهارم بیان شد که «رشد ادراکی انسان در بعد نظری و عملی در صورتی که توأم با ایمان باشد به ظهور رساننده کمال انسانی (قرب الهی) است.»

در توضیح آن اشاره می کنیم که رابطه انسان با خودش و با جهان خارج، رابطه ای ادراکی بوده و بستگی به نحوه ادراک دارد. بر اساس این قاعده کلی، عمل انسان نیز به دنبال فهم و علم به آن، انجام می گیرد. به عبارت دیگر، رابطه انسان با عملش نیز رابطه ای علمی و ادراکی می باشد. این جاست که بعد نظری، نقشی عظیم در کیفیت عمل دارد. قرآن مجید در بعد نظری به بیان هستی مطلق و ویژگیهای آن پرداخته و اندیشه و عقل انسان را به سوی او رهبری کرده و نیز با جدا ساختن رشد از غی، او را به موارد کمال و انحطاط آگاه نموده و در نهایت، به تأکید در بعد عملی پرداخته و ایمان و عبادت و تخلّق به اخلاق الهی و رنگ خدایی گرفتن را به عنوان رسیدن به هستی مطلق و رشد وجودی، شناسانده است.

«أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ۚ»

آیا ندانستی که پادشاهی آسمانها و زمین از آن خداست و برای شما به غیر (الله) سرپرست و یاری کننده ای نیست؟»

این آیه بیانگر آنست که حاکم و محیط بر جهان، خدای متعال است، زیرا جز او مالکی نیست و شما که جزئی از پدیده های این جهان هستید تحت مالکیت و سلطنت او قرار دارید، پس، تنها او سرپرست و یاری کننده شماست. با این بیان، قرآن به انسان یک نوع هستی ادراکی داده است که از آن به هستی ادراکی الهی و توحیدی تعبیر می کنیم. هستی ادراکی توحیدی تفسیری خاص درباره جهان و انسان ارائه می دهد که بر طبق آن هر وجودی جز الله، غیر مستقل بوده و در وجود، تداوم و رشد خویش محتاج و نیازمند به خداست، تنها وجود مستقلی است که بی نیاز مطلق می باشد.

«... فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا ۱؛

پس همانا آنچه در آسمانها و زمین است برای خداست - و او مالک آنها می باشد - و خداوند بی نیاز و ستوده است.»

بر اساس این ادراک خاص، قرآن مجید به تبیین رشد از غیّ پرداخته است؛

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ... ۲؛

در دین، اکراهی نیست، براستی رشد را از غیّ [حق را از باطل و ایمان را از کفر] جدا فرمود و روشن ساخت.»

با توجه به وجود هستی ادراک الهی و بیان رشد و غیّ، بجاست که انسان در بعد عمل به اطاعت از خدا قیام کند و با ایمان به او، روحش را مزین به صفات الهی نماید.

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا ۳؛

امّا آنان که به خدا گرویدند و به ریسمان او چنگ زدند (به او پناه بردن)، پس، به زودی اینان را در رحمت و فضلی از خودش داخل می گرداند و آنها را به سوی خودش به راه مستقیم هدایت می فرماید.»

کسی که به هستی ادراکی الهی روی آورد، راه مستقیم را به طرف خدا می یابد و هدایت می شود و با داشتن آن چنان اندیشه ای و این چنین هدایت و عملی، به سعادت نایل گشته و در رحمت و فضل خدا داخل می شود.

دین، مجموعه ای از هستی ادراکی، ایمان و عمل است که شخص در پرتو آن، به سعادت راه می یابد؛

«سَعَادَةُ الرَّجُلِ فِي إِحْرَازِ دِينِهِ وَالْعَمَلِ لِأَخِرَتِهِ (۱)؛

سعادت مرد در احراز دینش و عمل برای آخرتش است.»

از جمله «سعاده الرجل...» چنین استفاده می شود که حقیقت احراز دین، عبارت از معرفت، ایمان و عمل به آن است، و الاّ دین شناسی بدون ایمان و عمل، انسان را به سعادت

ص: ۱۸۹

نمی‌رساند، و چنین شخصی دین را احراز نکرده است، پس، سعادت وقتی حاصل می‌شود که دین احراز شود و احراز دین؛ شناخت ایمان و عمل برای آخرت است.

باید توجه داشت که ثمره دو بعد نظری و عملی، سعادت است و اطلاق آن بر آنها بدین جهت است که زمینه و شرط سعادت هستند. پس، کسی که شناخت لازم به معارف حقه اسلام را داشته باشد و اعمالش صالحه باشد به سعادت می‌رسد. نتیجه این که، راه سعادت شناخت، ایمان و عمل برای آخرت است و حرکت در این راه، حرکت عملی و ارادی است.

## شقاوت

«شقاوت» نقطه مقابل سعادت و نایل شدن موجود به مرحله یا چیزی است که برای وجودش شرّ باشد. به عبارت دیگر، محروم بودن از خیر و نایل شدن به شر - که سبب نقصان است - شقاوت می‌باشد.

شقاوت حقیقی حاصل از رفتار و افکاری است که انحطاط و نقص وجودی انسان را به همراه دارد. شقاوت و بدبختی را نباید در ظواهر اعمال مشاهده کرد، بلکه آن را در نتیجه اعمال باید دید. چه بسیار اعمالی که به ظاهر جلوه ای زشت دارند، چون: فقر، جنگ، نتیجه مفسد و... اما آن گاه که نتیجه اش عزت و کرامت، اصلاح و قرب به خدا باشد، سعادت است نه شقاوت؛ صبر بر فقر، صبر بر جهاد در راه خدا و تحمل بر گرفتاریهای آن و... نتیجه ای مطلوب و مثبت دارند. و چه بسیار اعمالی که به ظاهر جلوه ای خدائی دارند. اما ثمره آنها شقاوت و بدبختی است؛ دینداری، زهد، انفاق و... زیبا هستند، اما اگر همراه با ریا، شهرت طلبی و رسیدن به آمالهای دنیوی و نفسانی باشند، نتیجه ای جز انحطاط و سقوط از مقام والای انسانی نخواهند داشت.

در این جا یادآوری این نکته لازم می‌نماید که ثمره برخی از اعمال بطور مطلق شقاوت است، مانند: غیبت مؤمن، ظلم و ستم، حق کشی، دروغ، مال حرام و... محصول برخی از اعمال نیک نیز بطور مطلب سعادت است، مانند: عبادت خالصانه، تضرع و زاری در برابر خدا، احسان و نیکی به مؤمنین، صدق و صفای واقعی و...؛ امّا سعادت و شقاوت برخی اعمال، نسبی است. یعنی، نتیجه مثبت و یا منفی اش بستگی به نیت و انگیزه دارد، مانند:

خدمت و انفاق به مردم، که انگیزه اش جلب توجه، شهرت و ریاست طلبی باشد، موجب تنزل معنوی و اگر به خاطر شرف و عزت دین و اطاعت امر خدا انجام گیرد، موجب تکامل معنوی است.

اعمال خیری که با انگیزه های شیطانی و با نیت پست انجام می گیرند، هر چند دارای حسن فعلی هستند و خوبند، ولی سبب نقص وجودی می شوند و انسان را از مرتبه الهیش تنزل می دهند؛ چنانکه اگر با انگیزه الهی و بر وفق دستور او باشد موجب رشد وجودی می گردند.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«إِنَّ حَقِيقَةَ السَّعَادَةِ أَنْ يُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالسَّعَادَةِ وَ إِنَّ حَقِيقَةَ الشَّقَاةِ أَنْ يُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشَّقَاةِ (۱)؛

براستی حقیقت سعادت اینست که عمل انسان به سعادت ختم شود و حقیقت شقاوت نیز اینست که عمل انسان به شقاوت ختم گردد.»

ملاک رسیدن به سعادت اندیشه و فعل، برخورداری از بعد عالی وجودی انسان، روح الهی است. هر موجودی می کوشد تا به کمال حقیقی خویش نایل شود و کمال حقیقی انسان در رشد حقیقت او (مرتبه عالی وجودی، روح الهی) است. بنابراین، هر اندیشه و عملی که ایجاد نقص در این مرتبه نماید، شقاوت، و در صورتی که سبب رشد و تکامل آن شود، سعادت است. علامت این دو، صفاتی است که در نفس، ظهور فعلی پیدا می کنند؛ شقاوت مساوی با ضعف در ظرفیت وجودی و روحی است و چنین ظرفی گنجایش صفات الهی را ندارد، بلکه جایگاه صفات نقص، حسد، حرص، حب دنیا، خیانت و... می گردد.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«مِنْ عِلَامَاتِ الشَّقَاةِ جُمُودُ الْعَيْنِ وَقَسْوَةُ الْقَلْبِ وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ وَ الْأَصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ (۲)؛

از نشانه های شقاوت، خشکی و جمود چشم، سخت دلی - که عاطفه و ترحم در آن نیست - و زیادی حرص در طلب روزی و اصرار بر گناه است.»

علی علیه السلام فرمود:

«مِنْ عِلَامَةِ الشَّقَاةِ غَشُّ الصَّدِيقِ (۳)؛

از نشانه های شقاوت، گول زدن دوست است.»

ص: ۱۹۱

۱- (۱) بحار، ج ۷۱، ص ۳۴۶، روایت ۳، طبع تهران.

۲- (۲) بحار، ج ۷۳، ص ۱۶۲، حدیث ۱۱، طبع تهران.

۳- (۳) شرح غرر، ج ۶، ص ۱۹، ش ۹۲۹۷.

از نشانه های شقاوت، سوء ادب و بدرفتاری با افراد خیر و نیکوکار است.»

### عامل بازدارنده از سعادت

بیان شد که حرکت انسان به جانب سعادت، حرکتی علمی و ادراکی است، اما هر حرکت و تحوّل ادراکی، آدمی را به سعادت نمی رساند. به حرکت انسان متجدد مآب بنگرید، او حرکتی سریع در ادراک حسی و خیالی دارد و توانسته است با تفکرات احساسی و خیالی خود به دنیای صنعت و پر از تجمل قدم بگذارد، اما به مقام سعادت به معنای خاص انسانی، الهی نایل نشده است. چنانکه مشاهده می کنیم، امور و شؤون جوامع و اجتماعات بر محور مادیت و دنیا طلبی صرف می چرخد، جز برخی که اندک رنگی از معنویت به خود گرفته اند. بنابراین، حاکمیت صفات ناپسند و سوء خلق بر اجتماع احساسگرا امری واضح و آشکار است.

ما علامت سعادت را - که حسن خلق دینی و مکارم اخلاق می باشد - در جوامع بشری و در انسانها [جز افراد بسیار کمی] مشاهده نمی کنیم، پس جوامع غربی و شرقی دلیل و برهان واضح بر این مطلب هستند که حرکت تجربی و احساسی و خیالی و تفکرات در این محدوده، قادر نیست انسان را به رشد وجودی و سعادت برساند؛ هر چند دنیای آباد و پر از تجمل ساخته است.

بنابراین، با توجه به حقیقت انسانی و روح الهی او حرکت ادراکی خاصی لازم است تا وی را به سعادت واقعی نایل گرداند و آن، ادراک عقلی و تفکر عقلانی می باشد که خاص مرتبه عالی نفس انسان است.

حال، به این نکته می توان واقف شد که عامل اصلی بازدارنده انسان از نیل به سعادت که سرمنشأ عوامل دیگر نیز می تواند باشد، حرکت در ادراکات حسی، خیالی، وهمی و تفکر در محدوده آنها بدون بهره گیری از عقل و دین است. ادراک حسی، انسان را در مادیت و ظواهر طبیعت نگاه می دارد و ادراک خیالی و وهمی راهی به حقیقت ندارد و در حدّ گمان، شخص را

به پیش می برد؛ پس، ادراک حسی و خیالی و هستی ادراکی و عقایدی که جهان غرب یا شرق بر این اساس به انسان می دهند، او را به مقصود نمی رساند. و چون مطابقت با واقع



ندارد، جامعه معتقد به آن در اوهم بسر می برد و راه به حیات طیبه ندارد.

همان گونه که تحلیل امور اجتماعی، سیاسی و رفتاری افراد بر اساس خیال، ظن و گمان امکان پذیر نیست، و نمی توان بر اساس آن اقدام کرد و به قضاوت صحیح نشست، تحلیل مسائل فکری و عقیدتی هم اگر بر پایه خیال باشد، تنها ظن آور بوده و چنین ادراکی به سعادت منتهی نمی شود زیرا پایه سعادت، علم و یقین است نه وهم و ظن. بنابراین، باقی ماندن در فهم خیالی و حسی سرمنشأ حرکتهای غیر منطقی، و مانع اصلی در رسیدن به سعادت است.

به هر حال، حرکت در ادراک خیالی و ظنی و عمل بر طبق آن از ارزش اخلاقی منفی برخوردار بوده و برای نجات از این امر منفی باید به اصلاح ادراکات اقدام کرده و به سیر فکری در کانال عقل پرداخت.

ص: ۱۹۳



پیشگفتار..... ۳

۱ انسان و هستی گرایی..... ۵

انسان و هستی..... ۷

کیفیت هستی گرایی انسان..... ۷

ادیان الهی و دعوت به هستی برتر..... ۱۰

هستی انسان..... ۱۲

هدف زندگی..... ۱۶

دیدن رشته بین دو هستی..... ۱۸

هستی پنداری..... ۲۳

۲ انسان و ادراکات..... ۲۹

انسان و ادراکات..... ۳۱

مفهوم ادراک..... ۳۱

اقسام ادراکات..... ۳۲

جایگاه اندیشه در نفس..... ۳۴

ارزش عقلی ادراک و تفکر..... ۳۵

ارزش اخلاقی ادراکات..... ۳۶

احساس و خیال..... ۳۷

- ادراک عقلی..... ۴۱
- وصف عقل در روایات..... ۴۳
- رابطه دین و عقل..... ۴۴
- بهره گیری از عقل..... ۴۵
- ۳ انسان و زیبایی..... ۴۷
- انسان و زیباگرایی..... ۴۹
- جهت دادن به زیباگرایی..... ۴۹
- گرایش ها در زیباگرایی..... ۵۲
- معیار زیبایی..... ۵۲
- زیباگرایی حسی..... ۵۳
- زیباگرایی معنوی..... ۵۶
- دعا و پرستش حق، مظهر زیبایی انسان..... ۵۸
- زیبایی و اخلاق..... ۶۰
- ۴ انسان و لذت..... ۶۳
- انسان و لذت..... ۶۵
- مفهوم لذت..... ۶۵
- اقسام لذت بر اساس مراتب نفس..... ۶۶
- لذت در مرتبه حیوانی..... ۶۷
- ۱ - ارزش اخلاقی منفی لذات حیوانی..... ۶۸
- ۲ - ارزش اخلاقی مثبت در لذات حیوانی..... ۷۲

لذت در مرتبه انسانی..... ۷۳

لذت انسانی از دنیا..... ۷۴

لذت از تعقل در خود..... ۷۶

لذت از کسب دانش و آگاهی..... ۷۷

لذت از خدمت به دیگران..... ۷۹

لذت از پرستش و یاد خدا..... ۸۰

ص: ۱۹۶

- ۵ انسان و محبت ..... ۸۳
- انسان و محبت ..... ۸۵
- مفهوم محبت ..... ۸۵
- شناخت خدا از طریق فطرت حب ..... ۸۷
- دوستی انسان با خود ..... ۸۸
- دوست داشتن غیر خود ..... ۹۰
- حب مردم ..... ۹۲
- \* در کجا ترک دوستی رواست؟ ..... ۹۳
- حب دنیا ..... ۹۴
- حب اهل بیت علیه السلام ..... ۹۵
- حب الله ..... ۹۷
- نشانه محبت خدا ..... ۹۹
- ۶ انسان و عشق ..... ۱۰۱
- عشق چیست؟ ..... ۱۰۳
- عشق در انسان ..... ۱۰۴
- عشق چیست و عاشق کیست؟ ..... ۱۰۴
- معشوق انسان کیست؟ ..... ۱۰۵
- اخلاق و عشق ..... ۱۰۸
- عشق حسی و خیال ..... ۱۱۰
- عشق عقلانی ..... ۱۱۳

عشق عرفانی..... ۱۱۶

۷ انسان شناسی ۱۱۷..... ۱

انسان و آزادی..... ۱۱۹

زاویه ها..... ۱۱۹

تفسیر مفهوم حریت..... ۱۲۰

تفسیر نخست..... ۱۲۱

ص: ۱۹۷

تفسیر دوم..... ۱۲۱

آزادی استعدادی و غریزی..... ۱۲۳

آزادی انسانی..... ۱۳۰

واقعیت آزادی در دنیای معاصر..... ۱۳۳

۸ انسان شناسی ۱۳۷..... ۲

انسان و عبادت..... ۱۳۹

مفهوم عبادت..... ۱۴۰

عبادت در نظام آفرینش..... ۱۴۲

هماهنگی عبادت با وابستگی ذاتی انسان..... ۱۴۴

عبادت و کمال انسانی..... ۱۴۶

عبادت در تمام ابعاد نفس..... ۱۴۹

عبادت و اخلاص..... ۱۵۲

۹ انسان شناسی ۱۵۷..... ۳

سنت الهی ازدواج..... ۱۵۹

ازدواج و فطرت..... ۱۶۰

کیفیت ازدواج..... ۱۶۱

اهمیت ازدواج..... ۱۶۵

ماهیت ازدواج..... ۱۶۶

توجه به خدا، دین و عفت در ازدواج..... ۱۶۷

دعا قبل از ازدواج..... ۱۶۷



جلوگیری از برخی ازدواجها..... ۱۶۷

ازدواج و حفظ مقام انسانی..... ۱۶۹

ازدواج و ارضاء جنسی..... ۱۷۲

ازدواج موقت و ارضاء جنسی..... ۱۷۴

دنیای جدید و ازدواج..... ۱۷۶

ص: ۱۹۸

۱۰ انسان و سعادت..... ۱۷۹

انسان و سعادت..... ۱۸۱

سعادت چیست؟..... ۱۸۱

سعادت در دنیای علم و صنعت..... ۱۸۳

سعادت و فطرت..... ۱۸۵

راه سعادت..... ۱۸۶

شقاوت..... ۱۹۰

عامل بازدارنده از سعادت..... ۱۹۲

ص: ۱۹۹

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

